

محکمہ و پروردگار

در عقاید و احکام و آداب و تاریخ

باب و ہباء

مجلد سوم

تالیف

مفتی محمد شفیع

علامہ مصطفوی

حاکمہ و بربرہ
در عقاید و احکام و آداب و تاریخ

باب بہاء

جلد سوم

تالیف

محقق و مفسر

علامہ مصطفوی

سرشناسه	: علامه مصطفوی ، حسن ، ۱۲۹۷ -
عنوان و نام پدیدآور	: محاکمه و بررسی در تاریخ و عقائد و احکام باب و بهاء / تألیف محقق مفسر علامه مصطفوی.
مشخصات نشر	: تهران: مرکز نشر آثار علامه مصطفوی ، ۱۳۸۶ .
مشخصات ظاهری	: ۳ ج .
شابک	: دوره: ۹۷۸۹۶۴۹۹۶۵۲۲۲ ؛ ج.۱: ۹۷۸۹۶۴۹۹۶۵۱۹۲ ؛ ج.۲: ۹۷۸۹۶۴۹۹۶۵۲۰۸ ؛ ج.۳: ۹۷۸۹۶۴۹۹۶۵۲۱۵
وضعیت فهرست‌نویسی	: فیبا
یادداشت	: چاپ چهارم .
یادداشت	: کتابنامه .
موضوع	: بایبگری -- دفاعیه‌ها و ردیه‌ها .
موضوع	: بایبگری -- تاریخ .
موضوع	: بهائیکری -- دفاعیه‌ها و ردیه‌ها .
موضوع	: بهائیکری -- تاریخ .
رده‌بندی کنگره	: BP۳۳۰/م۶۳
رده‌بندی دیویی	: ۲۹۷/۵۶۴
شماره کتابشناسی ملی	: ۱۰۹۸۱۹۲

محاکمه و بررسی در تاریخ و عقائد و احکام باب و بهاء - جلد سوم

نویسنده: علامه مصطفوی

تاریخ چاپ: ۱۳۸۶ شمسی

نوبت چاپ: چهارم

خطوط روی جلد و صفحه اول و عطف: استاد امیرخانی

چاپخانه: اعتماد

ناشر: مرکز نشر آثار علامه مصطفوی ،

صندوق پستی: ۱۳۴۷-۱۵۸۷۵، تهران - ایران

تلفن: ۸۸۷۹۱۶۳۱ (+۹۸ ۲۱)، فاکس: ۸۸۷۹۹۳۵۸ (+۹۸ ۲۱)

اینترنت: www.AllamehMostafavi.com

پست الکترونیکی: info@AllamehMostafavi.com

ISBN 978-964-9965-21-5 (VOL. 3)

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۹۹۶۵-۲۱-۵ (جلد سوم)

ISBN 978-964-9965-22-2 (3 VOL. SET)

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۹۹۶۵-۲۲-۲ (دوره سه جلدی)

هرگونه ترجمه، کپی، خلاصه و شرح سازی و غیره در کلیه آثار این مرکز، شرعاً حرام
و غیر مجاز بوده و مشمول قوانین میباشد



مرکز نشر آثار علامه مصطفوی

ثبت شده در تهران، لندن و قاهره

www.AllamehMostafavi.com

تمام حقوق این کتاب محفوظ و متعلق به مرکز نشر آثار علامه مصطفوی میباشد

بنام خداوند مهربان

این کتاب گرانقدر ، اثر ارزشمند است از استاد نورانی و محقق بزرگ ، علامه مصطفوی که در اوائل دههٔ چهارم از زندگانی و عمر مبارکش این کتاب را تألیف فرموده است . در حدود سال ۱۳۴۴ هجری شمسی ، چندین مرتبه این کتاب چاپ و منتشر گردید که مورد استفادهٔ تمامی علاقه‌مندان و محققین قرار گرفت . بنا به اظهار آگاهان این اولین کتابی بود که مستند و تحقیقی و جامع پیرامون بهائیت تألیف گردید .

اگرچه بعدها بعضی غیر منصفان ، بدون ذکر نام این کتاب ، نوشته‌ها و مطالبش را بنام خود منتشر نمودند ولی چنین تحقیقی پیرامون عقائد و آداب و احکام و تاریخ باب و بهاء نزد عالمان و محققان بنام علامه مصطفوی شناخته شده و ثبت گردیده است .

مدارک این کتاب حتی در تمام جزئیات ، تنها نوشته‌های خود آنان است . درود و رحمت خدا به روح پاک و منورش و توجه و دعای او در درگاه حق آرزو و تمنای ماست .

مرکز نشر آثار علامه مصطفوی

توجّه

۱- در این کتاب از بیست و دو جلد از کتابهای بابیه و بهائیه که سابقاً در دسترس ما نبود؛ نقل شده است.

البته این بیست و دو جلد اضافه بر پنجاه و پنج جلد کتابیستکه در جلد اول و دوم این کتاب از آنها مطالب مربوط با عقائدات و احکام و آداب و تاریخ اینطائفه استخراج شده بود.

۲- باز تذکر میدهم که : ما در این سه جلد عین الفاظ و جملات این طائفه را بدون کوچکترین تصرف و تغییر (صحیح یا غلط) و با ذکر صفحه و خصوصیات نقل کرده ایم .

۳- ما در تألیف این کتاب بطوریکه گفته بودیم : بجز تحقیق و هدایت افراد و خدمت بعلم و حقیقت هیچگونه غرض و نظری نداریم .
والسلام علی من اتبع الهدی .

حسن مصطفوی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين ، و الصلوة و السلام على اشرف الأنبياء و المرسلين ،
خاتم النبيين ابى القاسم محمد و آله الطيبين المعصومين ، و اللعنة الدائمة على
أعدائهم اجمعين .

بعد از آنکه جلد اول و دوم این کتاب بنام (محاکمه و بررسی) منتشر شده و
مورد توجه و علاقه دانشمندان محترم و جوانان روشنفکر واقع گشته ، و درباره
اشخاصیکه با ضمیر پاک تحری حقیقت و طلب حق میگردند ، نافع و مؤثر شد :
تصمیم گرفتم اگر توفیق پروردگار متعال یار باشد ، تالیفات دیگر و نوشته‌هاییکه از
(اینطائفه بابیه و بهائیه) در دو جلد اول اسم برده نشده و در دسترس اینجانب
قرار نگرفته بود : جمع‌آوری و تهیه کرده ، و آنها را در جلد سوم مأخذ بحث قرار
بدهم .

اینک خداوند توانا مرا یاری کرد ؛ و اغلب کتابهاییرا که تا آن روز نمیتوانستم
بدست آورم ؛ تهیه کرده ، و آنچه لازم بود از آنها استخراج نموده و در این مجموعه
آوردم .

البته خصوصیات و تفصیل این کتاب‌ها را در آخر همین جلد مطالعه خواهید
کرد .

و بطوریکه در جلد اول و دوم این کتاب ملاحظه شده است : نظر ما در تألیف
این مجموعه فقط کشف حقیقت و بیان واقع و هدایت افکار و رفع اشتباه است ، و
هیچگونه قصد و نظری بأشخاص و مخالفین نداشته ، و هرگز تعصب و بدگویی و
توهین و تحقیری از کسی نکرده‌ایم .

و برای مزید اطمینان : در مطالب و احکام این کتاب کمترین اعتمادی بنقل دیگران نشده ، و تا اصل مأخذ دیده نشده است چیزی را نقل و نسبت باین طائفه نداده ایم ، و میتوانیم ادّعاء کنیم که در این مجلد مانند دو مجلد اول و دوم سخنی بی مأخذ و جمله‌ای بی مدرک گفته نشده است .

توحید و شرک

نخستین امتیاز و برجسته‌ترین عنوان دین مقدس اسلام توحید است ، دین اسلام بت پرستی و ستاره پرستی و آتش پرستی بت پرستان و صابئین و زردشتیان را برانداخته ، و با نظریه شرک نصاری و یهود که در میان این دو ملت رواج یافته بود ، شدیداً مبارزه کرده است . در قرآن مجید میفرماید : رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِنًا وَ اجْنُبْنِي وَ بَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ ، فَلَمَّا أَفَلَتْ قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ ، الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضَ وَ جَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَ النُّورَ ، الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ ، وَ قَالَوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ ؛ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ اللَّهُ الصَّمَدُ لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ .

بزرگترین و مداوم‌ترین عبادت و عمل برای مسلمین بجا آوردن نماز است که هر فردی از مسلمانان موظف است در پنج وقت از بیست و چهار ساعت آنرا بجا آورد ، و چون بدقت در ظاهر و باطن نماز بررسی کنیم : در تمام مراحل و اطوار آن (شهادت بتوحید در اذان و اقامه ؛ حصر عبادت در حمد ، توحید در سوره ، تسبیح و تنزیه در رکوع و سجده ، شهادت بتوحید در تشهد) حقیقت توحید جلوه‌گر میشود .

این حقیقت از برجسته‌ترین تعلیمات اولیه اسلام است ، و نه تنها مسلمین از این حقیقت استفاده کردند ، بلکه ملت‌های دیگر نیز بتدریج بانحراف و موهون بودن اعتقاد خود برخورد کرده ، و بسوی مکتب توحید قدم برداشتند .

تعجب در اینجا است که : بعد از دوازده قرن و بعد از روشن شدن حقیقت توحید در جهان ، سید باب و میرزا بهاء بعد از آنکه تحت تأثیر کلمات سست

شیخیه واقع میشوند ، و پس از آنکه در نتیجه آمیزش با عرفاء و دراویش کلیات مطالب عرفانیرا یاد میگیرند ؛ و پس از سیطره تمدن جدید اروپا در قلوب آنان و جوانان هوی پرست : مکتب جدیدی که آمیخته از این سه قسمت است باز کرده ، و جمعی از منحرفین شیخیه و از افراد فریفته مطالب عرفانی و از مردم عوام و هوی پرست ، بدور خود جمع کرده ، و بتناسب روز و باقتضای مقام آنچه بعقل محدود و فکر کوتاه خود تشخیص داده اند گفته اند .

سید باب در مرحله اول و بعد از فوت سید رشتی که میخواست افراد پراکنده و مضطرب شیخیه را بسوی خود جلب کند : دعوی رکن رابع میکند ، و سپس برای جلب عوام مردم دعوی سفارت و بابیت حضرت ولی عصر (ع) میکند ، و بعد از مدتی که گرم میشود دعوی مهدویت و ولایت مینماید ، و چون بخیال خود در این مرحله نیز پیشرفت میکند شروع بساختن احکام و قوانین کرده و ادعای رسالت و نبوت میکند ، و برای اینکه این اختلافات را بهمدیگر ارتباط بدهد از مکتب عرفان پیروی کرده و خود را مظهر همه چیز و حتی الوهیت و ربوبیت معرفی میکند .

البته بعد از سید باب : میرزا بهاء نیز این روش را تعقیب کرده است ، میرزا بهاء در کتاب ادعیه حضرت محبوب (ص ۱۳) گوید : و لو أدعوك باسمك الأوّل يُخاطبني مظهر هذا الاسم (میرزا بهاء) و يقول ما انت تذكره إنه يرجع الى نفسي أن افتح بصرک لترانی اوّلا قبل كلّ أوّل و آخراً بعد كلّ آخر و ظاهراً فوق كلّ شیئی - و هرگاه که میخوانم ترا باسم (الأوّل) مظهر این اسم مرا خطاب می کند که آنچه تو ذکر آن میکنی برگشت آن بسوی من است ، چشم خود را باز کن تا مرا مشاهده کنی که اوّل هستم پیش از هر اوّلی و آخر هستم بعد از هر آخری و ظاهر هستم

فوق همه اشياء .

باز در صفحه (۲۵) گوید : و أَخْبَرْتَهُمْ بِلِسَانِ مَظْهَرِ نَفْسِكَ وَ مَطْلَعِ احْدِيَّتِكَ أَنَّهُ يَنْطِقُ فِي كُلِّ شَيْءٍ بِأَنَّيَ اَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا أَنْ يَأْخُلِقِي آيَاتِي فَانظُرُونِ وَ جَعَلْتُ هَذِهِ الْكَلِمَةَ ذِكْرِي بَيْنَ عِبَادِكَ وَ آيَةَ عِزِّي فِي مَمْلَكَتِكَ - و خبر داده بودی بزبان کسیکه مظهر نفس و مطلع احدیت تو است اینکه اظهار خواهد کرد در مقابل همه اشياء که من خداوندم و بجز من خدایی نیست و ای مخلوق من بسوی من ناظر باشید ، پس این جمله را ذکر من قرار دادی در میان بندگان خود و علامت عزت من شد در روی مملکت خودت .

از این کلام میرزا بهاء معلوم میشود که : ذکر زبان ایشان همیشه جمله (انا الله لا اله الا انا) بوده ، و خود را اول و آخر موجودات میدانسته است ، و آیا این وجود مبارکیکه دعوی میکند قدیم و ازلی و آفریننده موجودات و معبود جهان است : روح و جسم جناب میرزا است یا روح تنهای او است ! و چگونه در این جهان طبیعت ، محدود بدن شده و متولد گشته و رشد و ترقی پیدا کرده و سپس از دست مخلوقات خود هزاران شکنجه و عذاب و گرفتاری دیده است ؟ و اقلاً نتوانسته است این ابتلاءات و زجر و حبس و فشار را از خود دور کرده ، و یا امراض و ضعف و شکستگی بدن خود را برطرف نماید !

و سید باب در کتاب الواح بخط خودش (لوح دوم) میگوید : اللَّهُمَّ أَنْتَ أَنْتَ الْهَانُ الْتَالِهَيْنِ لِتَوْتَيْنِ الْأُلُوْهِيَّةِ مِنْ تَشَاءٍ وَ لِتَنْزَعِنِ الْأُلُوْهِيَّةِ عَمَّنْ تَشَاءٍ ... اللَّهُمَّ أَنْتَ أَنْتَ رَبَّانِ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا لِتَوْتَيْنِ الرُّبُوبِيَّةِ مِنْ تَشَاءٍ وَ لِتَنْزَعِنِ الرُّبُوبِيَّةِ عَمَّنْ تَشَاءٍ - پروردگارا تو خدای بزرگ خدایانی و البته عطا میکنی الوهیت

را بهر کسیکه میخواهی و میگیری الوهیت را از هرکه اراده کنی ، و خداوندا تو پروردگار بزرگ آسمانها و زمینی البته میبخشی ربوبیت را بهر شخصیکه خواستی و منع میکنی از هرکه اراده کنی .

اسلام در اثر مجاهدات رسول اکرم (ص) و فعالیت و تبلیغات و بیانات اولیاء و خلفای آنحضرت بت پرستی و شرک را برانداخت ، قرآن مجید در سوره قصص (۸۸) میفرماید : **و لا تَدْعُ مع الله إلهاً آخر لا اله الا هو** ، و این مضمون با ذکر و قید کلمه (اله) در صد و چند مورد از قرآن کریم آمده است : و در سوره انعام (۱۶۴) میفرماید : **اغیر الله ابغی رباً و هو ربّ کلّ شیءٍ** و این مضمون با قید کلمه (ربّ) در یازده مورد دیگر ذکر شده است و میفرماید : **و لا یأمرکم ان تتخذوا الملائکة و النبیین ارباباً ، و لا یتخذ بعضنا بعضاً ارباباً من دون الله .** ولی جناب سید باب در اینحکم تجدید نظر کرده و الوهیت و ربوبیت را تعمیم داده و بصراحت لهجه میگوید **تعطی الالهیه من تشاء ، و تعطی الربوبیة من تشاء** - و عجب اینستکه : متوجه نشده است که الوهیت و ربوبیت از صفات ذاتیه و از مقامات نفس الامریه و باصطلاح فلاسفه الهی ملازم است باو جوب وجود ، و هرگز با امکان وجود سازش پیدا نکرده ، و از این لحاظ قابل اعطاء و انتقال نیست . و اینمعنی نظیر آنستکه بگوئیم : زید جمال و کمال ذاتی خود را میتواند بدیگری بدهد ، در صورتیکه ذاتیات از اختیار بیرون و نقل آن بدیگری محال عقلی است ، و هرگز قدرت و اختیار در امر محال کار نمیکند .

سید باب در اینمورد تحت تأثیر کلمات بعضی از عرفاء واقع شده ، و در عین حال نتوانسته است حقیقت تجلی و فناء را فهمیده ، و آب را از سراب و حقیقت را

از مرآت و سایه را از صاحب سایه و بود را از نمود جدا کند .
 اگر عرفاء از فناء و تجلی بحث کرده و آنها را از مراحل و منازل سیر و سلوک و از مقامات عارفین شمرده‌اند : مقصد آنان ظهور سطوت جلال حق و غلبه عظمت و کبریای پروردگار و استیلای نور با هر حضرت احدیت است که شمع وجود سالک در مقابل آن مغلوب و مقهور و فانی گردد ، نه آنکه خداوند متعال مقام الوهیت و ربوبیت خود را به بنده مخلوق و ضعیف و محدود خود بدهد .

در مقدمه همین کتاب (الواح نقطه اولی) در توضیح این لوح مینویسند : این لوح خطاب بصبح ازل است ، و ستونهای طولی و عرضی آن در آغاز هر قسمت خطابهایی از قبیل هو هو ، هو انا ، انا هو ، انت هو ، انت انا ، نوشته است .
 آری این لوح در یک صفحه بخط بسیار ریز و دارای ستونهای زیاد است ، و در سر هر ستون از این کلمات نوشته شده است و باین ترتیب است : هو الله ، الله هو ، هو انا ، انا هو ، انا الله ، هو انت ، انت انا ، انا انت ، الله انت ، انت الله ، ایاک ، ایاک (ص ۱۷)

و بطوریکه از همین ترتیب فهمیده میشود : سید باب خواسته است مقام الوهیت را بعد از خداوند برای خود تثبیت کند (انا هو ، انا الله) و سپس همان مقام را در نتیجه وحدت با صبح ازل برای او ثابت کند (هو انت ، انا انت ، الله انت ، انت انا) و از این حیثیت چشم همه روشن که سید باب بعد از دوازده قرن از تشعشع توحید اسلام ، شرک و عنوان اقانیم ثلثه (شبیه اقانیم ثلثه مسیحیت) را ترویج میکند .

باز در همان کتاب (الواح سید باب - لوح اول) بخط خود سید باب خطاب

بصبح ازل کلیشه شده است که : الله اکبر تکبیرا کبیراً - هذا کتاب من عند الله المهيمن القيوم ، الى الله المهيمن القيوم ، قل كل من الله مبدءون ، قل كل الى الله يعودون ، هذا كتاب من علي قبل نبيل ذكر الله للعالمين الى من يعدل اسمه اسم الوحيد ذكر الله للعالمين ، قل كل من نقطة البيان لبدءون ، ان يا اسم الوحيد فاحفظ ما نزل في البيان و أمر به فانك لصراط حق عظيم . (رجوع شود به صفحه ۱۳۶)

و در مقدمه کتاب در توضیح این لوح نوشته است : لوح اول توییح معروف نقطه اولی در تنصیص باینکه نگاهداری بیان و امر نمودن بآن با صبح ازل است ، بعد از تکبیر (در آئین باب تکبیر بجای سلام گفتن است) مینویسد : این کتابیست از جانب خداوند مهیمن قیوم بسوی خداوند مهیمن قیوم همه از خداوند ابتداء شده و بسوی خداوند بازگشت مینماید ، این کتابیست از علی قبل نبیل (نبیل بحساب ابجد مساوی با محمد است و مراد علیمحمد است) بکسی که نامش معادل با اسم وحید است (وحید بحساب ابجد معادل با یحیی است) و در پایان این لوح ضمن بیان اینکه ابتداء همه از نقطه اولی است : حفظ آنچه در بیان نازل شده و امر بآن را بصبح ازل دستور داده و او را بصراط مستقیم معرفی مینماید ، و ذیل لوح را هم با مهری که سجع آن (انی انا حجة الله و نوره) میباشد مهر کرده است :

از این لوح مطالبی استفاده میشود ، و مخصوصاً اینکه بخط و مهر خود سید باب است مورد اهمیت میباشد .

- ۱- مقامیکه برای سید باب محفوظ است (من الله ، ذکر الله ، مبدء بودن) برای میرزا یحیی ثابت شده است .
 - ۲- با اثبات مقام (الی الله ، ذکر الله) میرزا یحیی برای حفظ احکام بیان و ابلاغ دستوره‌های آن از طرف سید باب مأمور شده است .
 - ۳- اگر گفته و نوشته سید باب صحیح باشد : پس از درگذشت او جانشین و خلیفه سید باب میرزا یحیی است ، و دعاوی دیگران همه باطل و برخلاف تصریح قول سید است .
 - ۴- بموجب این کلام خود سید باب و همچنین میرزا یحیی هر دو خدا هستند ، و حداقل و قدر مسلم آنکه دارای دو جنبه هستند ، جنبه خدایی و جنبه ذکر الاهی ؛ از لحاظ جنبه خدایی دارای صفت حیوة و قیومیت و مبدئیت خلق و معادیت هستند ، و از لحاظ جنبه ذکر الاهی دارای مقام نزول بیان و ابلاغ بیان هستند .
 - ۵- سید باب در آخر کلامش که بخط خود او محفوظ مانده است میرزا یحیی را بجمله (صراط حقّ عظیم) معرفی کرده است ، و روی این جهت تمام دعاوی میرزا بهاء نقش بر آب خواهد بود .
 - ۶- و احتمال قوی هست « بقرینه کلام آینده از رساله للثمره » که مراد از خدای مهیمن قیوم که مورد نزول کتاب است خود سید باب باشد که از جانب خداوند بسوی او نازل شده است .
- و در رساله للثمره « ۷-۱۱ » میگوید : هذا کتاب من عند الله المهیمن القیوم الی الله العزیز المَحْبُوب - این کتابیست از پیش خدای مهیمن قیوم بسوی خدای عزیز محبوب و میرزا بهاء از قول سید باب در کتاب بدیع « ۷۴-۱۴ » نقل میکند .

چنانچه در مقامی میفرمایند قوله عز ذکره قل تَنْزَلْتُ حَتَّى قَلْتُ اَنْتِ اَنَا ذَرٌّ و دُونَ ذَرٍّ مَثَلِ مَا اَنْتِ اَنَا قَلْتُ اَنَا رَبُّ و مَرْبِّ كُلِّ ذِي رَبِّ اِلَى الْاٰخِرِ - بگوی من از مقام خود تنزل کرده و میگویم که من ذره و کمتر از ذره هستم مانند اینکه در مقام قوس صعودی میگویم من رب هستم و تعیین کننده خدایانم .

سپس بهاء قول او را باین طور توضیح میدهد که : اگر بصیر باشی موقن میشوی که از اول ظهور تا حین ارتفاع غیر خود را مشاهده نفرموده‌اند بشأنیکه چشم مبارک جز بر طلعت مبارک نیفتاده و این یکمقام از مقامات آن طلعت قدم بوده و ما اَطَّلَعَ بِهِ اَحَدًا اِلَّا نَفْسُهُ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ ... الخ .

پس معلوم میشود جناب باب خود را نقطه اولی وجود و مبدء اصلی موجودات دانستند ، و موجودات دیگر را فروع و از مراتب اشعه و تجلیات خود میدانسته است .

باز در بدیع « ۴-۷۷ » درباره سید باب مینویسد : مثلاً بعضی الواح فرستاده‌اند در صدر آن نازل هذا کتابٌ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ الْمُهَيَّمِنِ الْقَيُّومِ اِلَى مَنْ يُظَهِّرُهُ اللّٰهُ اَنَّهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنَا الْعَزِيزُ الْمَحْبُوْبُ ... و همچنین در کتاب بعضی نازل - هذا کتابٌ مِنَ اللّٰهِ الْمُهَيَّمِنِ الْقَيُّومِ اِلَى اللّٰهِ الْمُهَيَّمِنِ الْقَيُّومِ ... و همچنین مخصوص بعضی الواح ارسال ، و در صدر آن هُوَ اَنْتَ و اَنْتَ هُوَ نازل ، از جمله جناب ملا محمد علی زنجانی و دیگر در ذکر تکمیل مراتب توحید در اعداد کلشی میفرمایند - لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ و لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنَا و لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ و لَا اِلٰهَ اِلَّا الَّذِي و لَا اِلٰهَ اِلَّا اِيَّاي رَبِّ الْعَالَمِيْنَ جَمِيعًا و لَا اِلٰهَ اِلَّا اِيَّاكَ رَبِّ الْعَالَمِيْنَ جَمِيعًا .

خوب است که جناب باب روی سخا و کرم خود ب دیگران نیز این مقام را اعطاء

میکند ، ولی باندازه‌ای در مقام الوهیت سرمست میشود که تشخیص نمیدهد :
 منحصر کردن مقام الوهیت بر خود و رب العالمین بودن او ، منافی است با انحصار
 الوهیت برای شخص دیگر « لا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ » و رب العالمین بودن دیگری . و در
 رساله ایام تسعه (ص ۵۰) در لوح یوم تولد میرزا بهاء است و فیه استوی جمالُ
 الْقِدَمِ عَلَى عَرْشِ اسْمِهِ الْأَعْظَمِ الْعَظِيمِ وَ فِيهِ وُلْدٌ مَنْ لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُؤَلَدْ ... الخ .

در اینجا با کمال نادانی و وقاحت تصریح کرده است که میرزا بهاء مولود و والد
 نیست ، و در عین حال در این هنگام متولد شده است .

البته در پاسخ این جمله بجز مسخره و خنده و یا سکوت چیزی نمیشود گفت .
 باز در صفحه (۵۵) در ضمن لوح دیگر میگوید : بَانَ هَذِهِ لَيْلَةٌ وُلِدَتْ فِيهَا حَقِيقَةُ
 الرَّحْمَنِ وَ فِيهَا فُصِّلَتْ كُلُّ أَمْرٍ أَزَلِّي ... الخ .

دانشمندان میگویند : اسم رحمن چون شامل رحمت‌های دنیوی و اخروی و
 مادی و معنوی است قهراً مخصوص حضرت پروردگار متعال خواهد بود ، و در اینجا
 جناب میرزا بهاء حقیقت این اسم شریف شده است .

و در صفحه (۳۰۷) در لوحی که مربوط بمقدمات تبعید از بغداد و خروج از
 خانه مسکونی میرزا بهاء است میگوید : شَهِدَ طِفْلاً رَضِيعاً انْقَطَعَ عَنْ ثَدِيٍّ امِّهِ أَخَذَ
 ذِيْلَ اللَّهِ - مشاهده کرد طفل شیرخوار را که از پستان مادر دست کشیده و دامن
 میرزا بهاء را که خدا است گرفت .

و در صفحه (۳۰۸) که مربوط بخروج میرزا از خانه است میگوید : فَلَمَّا أَرَادَ
 الْخُرُوجَ عَنِ الْبَابِ ذَاتُ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْوَهَّابِ - و چون خواست ذات پروردگار که
 عزیز و بخشاینده است از درب خانه بیرون رود .

جناب میرزا در اینقسمت ذات الله عزیز و هاب شده است .

و چقدر جای تأسف است که ذات الله را از بغداد تبعید میکنند .

و در مصابیح هدایت (ج ۲ ص ۴۸) در شرح حال میرزا یوسفخان ثابت وجدانی

(کلبعلی) لوحی از میرزا بهاء نقل میکند که : یا کلبعلی قد حضر اسمک لَدَى

المَظْلُومِ وَ ذَكَرَكَ بِمَا جَرَّتْ بِهِ الْأَنْهَارُ أَتَكُونُ جَارِيًا أَوْ سَاكِنًا قُلْ أَنْتَ تَعْلَمُ يَا إِلَهِي

مَا عِنْدِي وَ لَا أَعْلَمُ مَا عِنْدَكَ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْعَلَامُ أَسْئَلُكَ بِأَثَارِكَ الَّتِي تَنْوِّرُ

بِهَا الْأَفَاقَ وَ بِأَنْوَارِ وَجْهِكَ الَّذِي بِهِ ظَهَرَتِ الْأَنْوَارُ وَ بِاسْمِكَ الْعَلِيمِ وَ بِاسْمِكَ

الَّذِي بِهِ سَخَّرْتَ الْبِلَادَ وَ أَفْتَدَةَ الْعِبَادَ بِأَنْ تُؤَيِّدَنِي عَلَى الْإِسْتِقَامَةِ عَلَى أَمْرِكَ إِنَّكَ

أَنْتَ الْمُقْتَدِرُ عَلَى مَا تَشَاءُ يَشْهَدُ بِسُلْطَانِكَ الْكَائِنَاتُ وَ بِقُدْرَتِكَ الْمُمَكِّنَاتُ لَا إِلَهَ

إِلَّا أَنْتَ الْعَزِيزُ الْمُخْتَارُ ... اِي رَبِّ اَنَا عَبْدُكَ وَ ابْنُ عَبْدِكَ قَدْ أَقْبَلْتُ بِكُلِّي إِلَيْكَ ...

الخ .

ای کلبعلی نام تو در پیشگاه مظلوم (میرزا بهاء) ذکر شد و تو را متذکر گشت

بنحویکه چشمه‌ها جریان پیدا کردند ، آیا تو متحرک میگردی یا ساکن !

بگوی خدایا تو میدانی آنچه را که نزد من است و من نمیدانم آنچه را که نزد تو

میباشد و تو عزیز و دانا هستی ، و تو را مسئلت میکنم بخاطر آثار تو که آفاق با آنها

روشن گشت و بانوار ذات تو که بوسیله آن انوار پیدا شد و بنام علیم تو و بنام تو که

با آن مسخر گشتی قلوب بندگان و بلاد را اینکه توفیق بدهی مرا که در امر تو

استقامت بورزم و تو قادر هستی بآنچه بخواهی و شهادت میدهد بسلطنت تو

کائنات و بقدرت تو موجودات و خدایی نیست مگر تو که عزیز و مختار هستی ...

پروردگارا من بنده تو و فرزند بنده تو هستم و با تمام توجه بسوی تو اقبال میکنم .

و در مکاتیب (ج ۳ ص ۵۰۴) عبدالبهاء گوید : و بندگی عتبه سامیه اللّٰهیه است و چون باینصفت موفق گردند نصرت ملکوت غیب ابھی احاطه نماید ، ثانی فریضه - اثبات وحدانیت جمال غیب ابھی و مظهریت کامله ربانیه حضرت نقطه اولی ... الخ .

از اینجملات که از قلم مبارک میرزابهاء و عبدالبهاء صادر شده است فهمیده میشود که : میرزابهاء دارای مقام وحدانیت غیبی بوده ، و بر همه چیز مسلط و بر هرچیزی مقتدر و توانا ، و همه ممکنات و موجودات بالوهیت و سلطنت و ربوبیت او معترفند ، و او پروردگار عزیز مختار است .

اینست سرلوحه معارف اینطائفه ، و اینست قول پیامبران قرن اتم در حقیقت توحید ، و اینست حقیقت دعوت و آخرین هدف و مقصد نهایی جناب سید باب و میرزابهاء .

و برای توضیح بیشتر رجوع شود به جلد اول ص ۷۷ .

معجزه برای نبوت

نبوت عبارت است از وساطت شخصی در میان خلق و خالق .
 شخص نبی (پیامبر) دستورها و فرمانها و پیغامهای پروردگار متعال را برای مردم ابلاغ می‌کند .
 پیغمبر از جانب خداوند متعال مبعوث و معین میشود ، تا وظایف و تکالیف بندگان را طبق رضا و خواسته پروردگار روشن و بیان کرده ، و حقائق و معارف الهی را تعلیم ، و مردم را براه کمال بشریت و سعادت انسانی هدایت نماید .
 پیغمبر گذشته از اینکه لازمست از سوابق سوء و اعمال و اخلاق ناروا مبری باشد : میباید برای اثبات دعوی و تثبیت مقام خود در دست دلیلی داشته ، و دیگرانرا قانع و از آوردن بمثل آن عاجز کند .
 و بطور کلی هر مدعی باید همراه خود دلیل داشته باشد ، و هر دعوی که مقارن با دلیل نباشد : هیچگونه مؤثر و نافذ نبوده ، و اعتباری نخواهد داشت ، مخصوصاً اگر دعوی امر مهم و عظیمی بنمایند ، و این دلیل را معجزه گویند .
 اگر بناء باشد سخن مدعی را بدون دلیل کافی و قانع کننده بپذیرند : نظم امور اجتماعی بهم خورده ، و اختلال و هرج و مرج محیط جامعه را فراگرفته ، و هرکس مدعی مال و مقامی میشود .
 پیغمبر اسلام در محیط عربستان حجاز و در زمان رواج شعر و نثر فصیح که بلاغت باوج کمال خود رسیده بود : مدعی مقام رسالت شده ، و کتابی بنام قرآن در میان همین افراد بزبان و لهجه و اصطلاح قوم منتشر کرده ، و اظهار داشت که : اگر همه گویندگان و خطباء و شعراء و فصحاء عرب اتفاق کنند از آوردن نظیر یکسوره

از این قرآن را عاجز خواهند بود .

این دلیل از شخص پیغمبر اسلام که یک فرد ممتاز و شاعر و خطیب و تحصیل کرده‌ای نبود : باندازه‌ای روشن و کافی بود که فصحاء قوم به فطرت و طبیعت اولیه خود در مقابل عظمت و اعجاز کلمات قرآن مجید تسلیم و خاضع شده ، و از جان و دل رسالت حضرت ختمی مرتبت را پذیرفتند .

نه تنها افراد مکه و مدینه این دعوت را قبول کردند ، بلکه در طول چهارده قرن تمام دانشمندان و ادباء و علماء و اهل معرفت در مقابل الفاظ و معانی و حقایق آن تسلیم گشتند .

این نداء از زبان حال قرآن امروز هم در جهان طنین انداز است ، و هر کسیکه در دعوی پیغمبر اسلام تردید میکند : میتواند در مقابل یکی از سوره‌های قرآن سوره‌ای ساخته و اعجاز آنرا ابطال ، و دعوی پیغمبر را با این مقدمه سهل (بخيال خود) و ممتنع (بعقیده ما) رد کرده ، و تکلیف دیگرانرا روشن سازد .

قل لئن اجتمعت الانس و الجن علی ان یأتوا بمثل هذا القرآن لا یأتون بمثله
و لو کان بعضهم لبعض ظهیراً .

بعد از توجه باین مقدمه بدقت توجه کنید !

سید باب پس از تحصیلات در کربلا بوطن خود مراجعت کرد ، و در محیط فارس شیراز تفسیری بسوره یوسف نوشت ، و چند کتاب دیگر نظیر همین کتاب را بزبان عربی تألیف کرد ، و روی سادگی خود و سادگی و عوامی مردم و بدون توجه بخصوصیات ندای قرآن ، نظیر آن نداء را اظهار کرده ، و بخيال خود دلیلی بالاتر و معجزه‌ای قویتر و محکمتر از قرآن را آورده .

در احسن القصص سوره (۵) گوید : و اَنَا نَحْنُ قَدْ جَعَلْنَا الْآيَاتِ حِجَّةً لِكَلِمَتِنَا عَلَيْكُمْ افْتَقِدُوا عَلَىٰ حَرْفٍ بِمِثْلِهَا فَاتُوا بُرْهَانَكُمْ اِنْ كُنْتُمْ بِاللّٰهِ الْحَقِّ بِصِيْرًا ، تَاللّٰهِ لَوْ اجْتَمَعَت الْاِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ اَنْ يَّاتُوا بِمِثْلِ سُورَةٍ مِنْ هٰذَا الْكِتَابِ لَنْ يَسْتَطِيعُوْا و لَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَلَىٰ الْحَقِّ ظَهِيْرًا - ما قرار دادیم این آیات را دلیل کلمات خودمان بر شما و آیا شما میتوانید مانند حرفی از این آیات را بیاورید پس برهان خودتانرا بیاورید اگر بخدای حق بصیر هستید ، و قسم بخداوند اگر جن و انس اجتماع کنند که مثل سوره‌ایرا از این کتاب بیاورند نخواهند توانست اگرچه بعضی از آنان یاری بعضی دیگر کنند .

پس اگر برهان صدق دعوی سید این آیات است : از روی همین آیات کذب دعوی او را اثبات میکنیم ، زیرا در هر آیه‌ای از این آیات چند غلط ادبی و لغوی موجود است ، تا برسد باینکه کسی نتواند نظیر آنها را بیاورد . و ثانیاً قادر نشدن باتیان بمثل یک حرف از آیات او ، محتاج به توضیح است ، و مانند آنستکه بنایی برای اثبات کمال استادی و مهارت خود بگوید :

کسی نتواند یک آجر مثل آجرهای این ساختمانیکه من درست کرده‌ام بگذارد .
و ما از نظایر این دعوی پوچ و بیمعنی ؛ متوجه میشویم که سید عارضه روحی و اختلال حواس داشته است .

و در صفحه (۲۷) سوره نهم میگوید : فَوْرَبِّكَ الْحَقُّ لَنْ يَّقْدُرُوْا بِمِثْلِ بَعْضٍ مِنْ حَرْفِهِ و لَا عَلَىٰ تَاوِيْلَاتِهِ مِنْ يَعْضِ السِّرِّ قَطْمِيْرًا و اِنَّ اللّٰهَ قَدْ اَنْزَلَهُ بِقَدْرَتِهِ مِنْ عِنْدِهِ و النَّاسُ لَا يَّقْدُرُوْنَ بِحَرْفِهِ عَلَى الْمِثْلِ بِالْمِثْلِ . دون المثل تشبیهاً ذلک من انباء الغیب - اگر جسارت و زحمت نباشد تقاضاء میکنم از پیروان سید باب که این چند

سطر را معنی و ترجمه کنند ، تا منظور سید را بفهمیم .

و خیلی خوشمزه است که : سید میگوید - مردم تا ابد قدرت این نخواهند داشت که مانند بعضی از حروف این آیات را بیاورند ، ولی جناب بهاء که یکی از افراد حاضر و پیروان موجود او بود : بفاصله چند سال آیاتی نازل کرده ، و گفت : تمام آیات سید باب با یک کلمه از کلمات من مقابله نمیکند - **إِنَّا أَخْبَرْنَا الْكُلَّ بِأَنَّ لَا يُعَادِلُ بِكَلِمَةٍ مِنْكَ مَا نَزَلَ فِي الْبَيَانِ . اقدس - (۱۶-۳۴) .**

در اینجا سید باب اشتباه کرده است و یا میرزا بهاء دروغ گفته است : باید خود آقایان توضیح بدهند .

باز سید در سوره (۴۲) گوید : **وَإِنَّ اللَّهَ مَا خَلَقَ مِنَ الْأَشْيَاءِ رَطْبًا وَلَا يَابِسًا إِلَّا وَ قَدْ كَتَبَ اللَّهُ حُكْمَهُ بِأَيْدِيهِ فِي هَذَا الْكِتَابِ مِمَّا قَدَّرَ اللَّهُ فِي نَقْطَةِ النَّارِ مُسْتَوْرًا -** خداوند چیزها را از تر و خشک نیافریده است مگر آنکه با دست خود حکم آنرا در این کتاب ضبط کرده است .

و متأسفانه در این کتاب بجز مکررات و مطالب زیر پا افتاده و کلیات چندی : چیزی از احکام گفته نشده است .

و باز در سوره (۵۲) گوید : **وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْنَا هَذَا فَأْتُوا بِأَحْرَفٍ مِثْلِهِ وَادْعُوا الَّذِينَ قَدْ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِ ذِكْرِ اللَّهِ الْأَكْبَرِ مِنْ عِلْمَائِكُمْ ... الخ .**

و در سوره (۸۴) گوید : **أَمْ يَقُولُونَ افْتَرِيهِ عَلَى الْحَقِّ قُلْ ادْعُوا مَنْ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ الذِّكْرِ وَآتُوا بِآيَةٍ مِثْلِهِ إِنْ كُنْتُمْ عَلَى الْأَمْرِ بِالْحَقِّ صَادِقًا مَحْمُودًا . -** و اگر در شک باشید از آنچه خداوند بر بنده ما نازل کرده است پس بیاورید چند حرفی را

بمانند آن و دعوت کنید آنانرا که غیر از ذکر الله (سید باب) هستند از علماء خودتان .

و آیا میگویند که سید باب افتراء بسته است بر حق ! بگوی که دعوت کنند کسیرا که میخواهند از غیر سید باب و سپس یک آیه نظیر آنرا بیاورید اگر در این امر صادق و پسندیده هستید .

خوشمزه اینستکه : در کتاب دلائل سبعة (ص ۲۶) روی فطرت اولیّه خود میگوید : اگر علمای اسلام بفهم آیات الله اظهار شرف خود را میکنند او بجعل آیات الله اظهار شرف خود را نموده تا آنکه از برای آنها تأملی در تصدیق بآن نباشد ، و قرآنیکه در بیست و سه سال نازل شد خداوند عزوجل قدرت و قوتی در آن حضرت ظاهر فرموده که اگر خواهد در پنج روز و پنج شب اگر فصل بهم نرسد مساوی بآن نازل میفرماید .

در اینجا تصریح میکند که گفته‌ها و نوشته‌های او همه بجعل خود او است ، و خود او بفکر و نقشه خود آنها را ساخته و درست میکند .

و متوجه نشده است که : اگر آیات و جملاتی از جانب خدا نازل شود از اختیار انسان خارج بوده و نمیتواند باراده و اختیار خود در هر ساعتیکه بخواهد آیه نازل کند .

آری سید باب ادعا میکند که : من میتوانم در ظرف پنج روز نظیر قرآن را ساخته و درست کنم .

و خوانندگان محترم برای نمونه بچند جمله ذیل که قسمتی از چند صفحه اول همان کتاب دلائل سبعة عربی است توجه و دقت کنند :

بِسْمِ اللّٰهِ الْفَرْدِ الْفَرْدِ بِسْمِ اللّٰهِ الْفَرْدِ الْفَرْدِ بِسْمِ اللّٰهِ الْفَرْدِ الْفَرْدِ بِسْمِ اللّٰهِ الْفَرْدِ
 الْفَرَادِ بِسْمِ اللّٰهِ الْفَارِدِ الْفَارِدِ بِسْمِ اللّٰهِ الْفَرَادِ بِسْمِ اللّٰهِ الْفَرَادِ بِسْمِ اللّٰهِ الْفَرَادِ بِسْمِ اللّٰهِ
 الْفَرَادِ الْفَرَادِ بِسْمِ اللّٰهِ الْفَرَادِ الْفَرَادِ بِسْمِ اللّٰهِ الْفَرَادِ الْفَرَادِ بِسْمِ اللّٰهِ الْفَرَادِ الْفَرَادِ ...
 الخ .

سید باب روی این قلم فرسایی و بحساب این رقم نوشته‌ها دعوی کرده است که
 باندازه قرآن در ظرف پنج روز مینویسد . و بلکه در بیان (باب عاشر از واحد رابع)
 میگوید : خداوند قدرتی باو عطا فرموده و نطقی که اگر کاتب سریعی در منتهای
 سرعت بنویسد در دو شب و روز که فصل ننماید مقابل یک قرآن از آن معدن کلام
 ظاهر میگردد که اگر اولوالافکار ما علی الارض جمع شوند قدرت بر فهم یک آیه از
 آنرا ندارند چگونه براتیان یا تکلم و عرفان ... الخ .

البته قسمت اخیر این کلام دعوی سید باب را تصحیح میکند ، وقتی که انسان
 بخواهد کتابی باندازه قرآن بنویسد که هیچگونه مقید به رعایت قواعد لسان و
 قوانین و اصول علوم نباشد ، بنحویکه متفکرین و فضلالی درجه اول جهان نتوانند
 یک جمله از آنرا بفهمند : از عهده هر کسی خواهد آمد .

در قرآن مجید میفرماید : و لَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ ، اِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا
 لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ، كِتَابٌ فُصِّلَتْ آيَاتُهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ، و كِتَابٌ مُّبِينٌ - ما
 قرآن را روشن و آسان کردیم برای توجه و بیداری مردم ، و ما قرآن را بزبان فصیح
 نازل کردیم تا شما تعقل و تدبّر کنید ، این کتابیست که آیاتش روشن و تفصیل داده
 شده است و فصیح و رسا است برای جمعیتی که آگاه و دانا باشند ، و این کتاب
 آشکارکننده و روشن است .

البته کتابیکه برای هدایت مردم است ، آنهم از شخصیکه عنوان نبوت و رسالت بخود گرفته ، و میخواهد با نوشته‌های خود جهانیرا به سوی سعادت و یا اقلاً بسوی مطالب و دعاوی و عقائد خود دعوت کند : لازمست کاملاً روشن و صریح و فصیح و آشکار باشد .

واقعاً سید باب یا روی عدم فکر و تعقل صحیح این حرفها را میزد ، و یا مردم را بمسخره گرفته و استحمار میکرد .

و برای اینکه خوب فصاحت و اعجاز کلمات سید باب روشن گردد ، چند قطعه از عبارات او را از کتاب پنج شان (ص ۴۹) نقل میکنیم ، در اینمورد کلمات را بصیغه (فاعِل و مُفْتَعِل و مُتَفَاعِل) درست کرده و حرف آخر (معادل لام) از اوزان (مُتَفَاعِل) را حذف میکند :

انک انت القادر المقتدر المتقاد ، و الظاهر المظتھر الْمُتَظَاه ، و السالط
المستلط الْمُتَسَال ، و القاهر المقتھر المتقاه ، و الغالب المغتلب المتغال ، و الناصر
المنتصر المتناص ، و القاوم المقتوم المتقاو و الباذخ المبتذخ المتباز ، و الشامخ
المشتمخ المتشام ، و المائف المنتف المتناف ، و العاظم المعظم المتعاظ و
العازز المعزز المتعاز ، و الکابر المکتبر المتکاب ، و المالک المملک المتمال ،
و الفاضل المفضل المتفاض ... الخ .

و در صفحه (۷۹) کلماتی بوزن (سلاطین و علماء) ساخته و میگوید : صَلِّ فِيهِ
عَلَى مَنْ تُظَهِّرُهُ بِالْبَهَائِيْنَ وَ الْبُهَيَاءِ مِنْ خَلْقِكَ وَ الْجَلَالِيْنَ وَ الْجُلَّاءِ مِنْ عِبَادِكَ وَ
السُّلَاطِيْنَ وَ السُّلْطَاءِ مِنْ سُكَّانِ أَرْضِكَ وَ سَمَائِكَ وَ الْوَزَارِيْنَ وَ الْوَزَرَاءِ مِنْ
مَلَكُوتِ امْرُكٍ وَ خَلْقِكَ وَ الْحَكَامِيْنَ وَ الْحُكْمَاءِ مِنْ مَلَكُوتِ امْرُكٍ وَ قَدْسِكَ وَ

العَلامین و العلماء من شوارق مجدک و طولک و الغنائین و الغنیاء من براذخ
عزک و جودک و العزازین و العزراء بمتک و سمورحمتک و الکمالین و الکُملاء
بقدسک و سمو کرامتک و القدارین و القُدراء بعز قدرتک و الرضائین و
الرضیاء بقدس موهبتک ... الخ .

و در صفحه (۱۳۸) مشتقاتی از اسم (قیوم) درست کرده و برای خدا نسبت
میدهد : بسم الله القوم القوم ، بالله الله القوم القوم ، الله لا اله الا هو الاقوم
الاقوم ، الله لا اله الا هو القوم القوم ، الله لا اله الا هو المتقوم المتقاو ، بسم الله
المقوم المقوم ، الله لا اله الا هو المقوم المقوم ، و لله قويم قومان السموات و
الارض و ما بينهما ، و الله قوام قاوم قويم ، و لله قويم قومان قوام السموات و
الارض و ما بينهما ، و الله قوام مقتوم متقاو ، و لله ملوک سلطان قوام السموات
و الارض و ما بينهما ، و الله قوام مقتوم متقاو ، قل الله اقوم فوق کلّ ذی اقوام لن
یقدران یمتنع عن ملوک سلطان اقوامه من احد لا فی السموات و لا فی الارض و
لا ما بينهما ، انه کان قواما قاوما قویماً ... لتوتین القیومیّة من تشاء و لتزعها عمّن
تشاء الخ .

و در صفحه (۲۱۳) بهمین اوزان و صیغهها از ماده (جلالت) ساخته و میگوید :
بالله الله الجلل الجلل الله لا اله الا هو الاجلل الاجلل الله لا اله الا هو الجلل الجلل
الله لا اله الا هو المجتلل المجتلل الله لا اله الا هو المجلل المجلل الله لا اله الا هو
الواحد الجّلان و لله جلیل جلال السموات و الارض و ما بينهما و الله جلال جائل
جلیل و لله جلیل جّلان جلیة السموات و الارض و ما بينهما و الله جّلان مجتلل
متجال قل الله اجلل فوق کلّ ذی اجلال ... قل اللهم انک انت جّلان الجلالین

لُتُوْتِيْنَ الْجَلَالِ مِنْ تَشَاءٍ ... الخ .

و در صفحه (۲۱۵) بصیغه و وزن (زبانیون) کلماتی ساخته و می‌گوید : رَبِّ الْمَشَارِقِ وَ الْمَغَارِبِ رَبِّ الشَّرَاقِيَّوْنَ رَبِّ الْمَشَارِقِ وَ الْمَغَارِبِ رَبِّ الْبَرَّاقِيَّوْنَ رَبِّ الْمَشَارِقِ وَ الْمَغَارِبِ رَبِّ السَّبَّاقِيَّوْنَ رَبِّ الْمَشَارِقِ وَ الْمَغَارِبِ رَبِّ اللَّحَاقِيَّوْنَ رَبِّ الْمَشَارِقِ وَ الْمَغَارِبِ رَبِّ الْحَقَّاقِيَّوْنَ رَبِّ الْمَشَارِقِ وَ الْمَغَارِبِ رَبِّ الرَّقَّاقِيَّوْنَ رَبِّ الْمَشَارِقِ وَ الْمَغَارِبِ رَبِّ الدَّقَّاقِيَّوْنَ ... و بهمین نحو و سبک با کلمات (الشقاقِيَّوْنَ ، الرفاقِيَّوْنَ ، الشقاقِيَّوْنَ ، السَّمَّاقِيَّوْنَ ، الرتَّاقِيَّوْنَ ، الفتَّاقِيَّوْنَ ، الصَّدَّاقِيَّوْنَ ، الخَلَّاقِيَّوْنَ ، الرزَّاقِيَّوْنَ ، الزهَّاقِيَّوْنَ ، اللتَّاقِيَّوْنَ ، الغفَّاقِيَّوْنَ ...) بسبک جملات مزبوره جمله‌بندی میکند .

و عجیبت‌تر و بدتر از این آیات نازل آنکه سید باب یا میرزا بهاء در مقام عذرخواهی مطالبی مینویسند که بمراتب از این آیات سست‌تر است .

عذر بدتر از گناه

در کتاب امر و خلق (ص ۳۷۹) گوید : از حضرت نقطه در صحیفه العدل است - و اینکه در بعضی مقامات تبدیل کلمات و در بعضی بخلاف قواعد جاری گشته لاجل اینستکه مردم یقین نمایند که صاحب اینمقام بر سبیل تحصیل اخذ آیات و علوم نکرده ، بل بنور الله صدر منشرح بعلم الهیه شده ، و حکم تبدیل را بشأن بدیع و خلاف قواعد را بقاعده الهیه راجع نمایند ، چنانچه امثال اینکلمات در کتاب الله اکثر من ان یحصی نازل شده ... فی قوله - بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحِ ، و قوله - اِنَّهَا لِاحَدَى الْكُبْرِ ، و قوله - اِنْ هَذَا لَسَاحِرَانِ ... الخ .

جناب سید باب و مؤلف این کتاب متوجه نشده‌اند که درست کردن آیات و تنظیم جملات از شخص بیسوادی که تحصیل نکرده است، موقعی دارای اهمیت و جالب توجه است که صحیح و بی‌غلط و درست باشد و اگر نه هر شخص بیسوادی طبعاً میتواند جملات نامربوط و مغلوط و برخلاف قواعدی از زبان و قلم خود جاری کند.

و ثانیاً - اگر صدر ایشان بنور الهی و علوم ربّانی منشرح گشته است، میباید بصحت و روی حقیقت و طبق واقعیات منشرح گردد نه روی بطلان و غلط و نادرستی و برخلاف حق، و البته هرچیزی نسبت بخود واقعیتهای داشته و هر علمی در مرتبه خود حقیقتی را دارا میباشد، و واقعیت در علوم طبیعی مطابقت پیدا کردن با خارج و طبیعت است، و واقعیت در علوم ادبی موافقت با قواعد مسلمه و کلیه‌ایست که دانشمندان متخصص در اثر تحقیق و تتبع آن قواعد را بدست آورده و ضبط کرده‌اند.

از باب مثال: اگر خداوند متعال بکسی علم طبابت را بالهام و القاء تعلیم فرماید: لازم است بنحو کامل و صحیح خواص نباتات را عالم شده و امراض را تشخیص داده و معالجات آنها را بطور درست انجام بدهد، و اگر کسی ادعاء کند که خداوند متعال زبان انگلیسی را بمن الهام کرده است: لازم است بتمام الفاظ و لغات انگلیسی و کیفیت تلفظ و لهجه صحیح آنها و معانی واقعیته و درست لغات آشنا باشد، نه اینکه کلمات را بغلط تلفظ کرده و از پیش خود معنی گرفته و برخلاف تفاهم و استعمال مردم این لغت کلماتی تلفظ کرده، و ادعاء کند که اینهمه گفته‌ها و نوشته‌های من روی تعلیم الهی و الهام غیبی است. و همچنین است اگر

شخصی گوید من بالهام فهمیدم که اسم تو محمد است ، در صورتیکه اسم شما علی باشد .

و ثالثاً - اختلاف در گفتن و نوشتن ، باینمعنی که گاهی مطابق قواعد مندرجه حرف زدن و گاهی برخلاف قواعد عمل کردن : خود علامت تحصیل ناقص و تعلم ضعیف و عدم احاطه بقواعد و کلیات علوم است ، چنانکه خداوند متعال میفرماید :
و لَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ إِخْتِلَافًا كَثِيرًا - اگر از جانب غیر خدا باشد بسبک واحد و یکنواخت نمیشود .

رابعاً - قواعد و دستورهای هر زبان را از کتابها و نوشته‌ها و گفته‌هایی میگیرند که از بزرگترین افراد درجه اول و خالص و فصیح آن زبان اظهار بشود و مأخذ و مهمترین مستند و محکمترین کتابیکه در زبان عرب در درجه اول مورد استناد است : قرآن مجید است که در زمانی و در محیطی تألیف شده است که بهترین زمان و بارونقترین دوره زبان عرب بوده ؛ و فصاحت و بلاغت آنکتاب در آنعصر بحد اعلا و مورد قبول موافق و مخالف بوده است . پس محکمترین مأخذ و مهمتترین مستند برای قواعد و قوانین لغت عرب قرآن مجید است ، و لازمست قواعد لفظیه « صرفی و نحوی » این لغت را از این کتاب اخذ کنیم ، نه اینکه جملات و کلمات قرآن را بقواعد حادثه و قوانین مأخوذه تطبیق بنمائیم . و قرآن مجید غیر از کتابیست که در محیط عجمی و از شخص عجم و بعد از سیزده قرن از رونق این زبان نوشته شود . و میرزا بهاء نیز متوجه این حقیقت نشده و خیال میکند که حجت و مستند بودن قرآن مجید در قسمت ادبیات و لغت عرب از لحاظ آسمانی بودن آن است ، و در لوح کرمانی « امر و خلق ص ۳۸۶ » میگوید : تو و امثال تو

گفته‌اند که کلمات باب اعظم و ذکراتم غلط است و مخالف است بقواعد قوم ، هنوز آنقدر ادراک ننموده که کلمات منزله الهیته میزان کلی است و دون او میزان او نمیشود و هر یک از قواعدیکه مخالف آیات الهیته است از درجه اعتبار ساقط .

خامساً - سید باب بدون اینکه اطراف موضوع را متوجه شود و از جهت ادبیات و لطائف لغت عرب و مخصوصاً قرآن مجید تحقیق و اطلاع دقیق پیدا کند ، میگوید : امثال این کلمات در قرآن اکثر من ان یحصی است . و از این مقدار « اکثر من ان یحصی » بجز سه مورد پیدا نکرده است .

و اما جهت اشکال در این سه آیه شریفه :

۱- آیه ۴۵ آل عمران : إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَجِيهًا .

حضرت عیسی از لحاظ اینکه مظهر خداوند و جلوه پروردگار و مانند کلمه و سخن استقلال و وجودی از خود ندارد : بلفظ کلمه نامیده شده است ، پس کلمه یکی از القاب و عناوین حضرت مسیح است .

و این لفظ بظاهر حرف (تا) در آخر دارد ، و از این جهت از نظر ظاهر و لفظ مؤنث است ، ولی چون از القاب حضرت مسیح است در حقیقت مذکر حقیقی است ، و در اینصورت مذکر بودن ضمیر اولی و بهتر خواهد بود ، مانند اسم طلحة .

و از آیه « ۳۹ » أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِيَحْيَى مُصَدِّقًا بِكَلِمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَسَيِّدًا وَحَصُورًا وَ نَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ : معلوم میشود که لفظ کلمه از عناوین و القاب روشن حضرت مسیح است .

۲- آیه ۳۵ مدثر : إِنَّهَا لِأَحَدَى الْكُبْرَى نَذِيرًا لِلْبَشَرِ . مرجع ضمیر مؤنث در این آیه

شریفه و همچنین در آیه ۳۱ (و ما هی الا ذِکری للبشر) احتمال قوی هست که کلمه « فتنه » در همان آیه ۳۱ باشد ، و یا کلمات و معانی دیگریکه مفسرین بیان کرده‌اند ، و اما جمله « نذیراً للبشر » مربوط به خداوند است که فتنه و ابتلاء در دست او است « و ما جعلنا عدَّتْهم الا فِتنَةً » . و در این صورت کوچکترین اشکال ادبی در اینمورد نخواهد داشت .

۳- آیه ۶۳ طه : قالوا ان هذان لساحران .

کلمه ان مخفف از « ان » است ، و بطوریکه علمای ادب ذکر کرده‌اند این کلمه در صورت مخفف بودن جایز است که از عمل « نصب اسم » لغو شود .

و بعضی از مفسرین گفته‌اند که : کلمه « ان » بمعنی « نعم » است و جمله « هذان لساحران » مبتداء و خبر است .

پس خوب بود از امثال اینکلمات که بقول معترض در قرآن مجید اکثر من ان یُحصی است ، چند مورد دیگر را ذکر میکرد ، تا اشخاص مطلع و بافضیلت از مقام علمی و اطلاع معترض آگاه میشدند .

و لازم بود که : سید باب و مؤلف امر و خلق در مرتبه اول بدقت در تفسیر و معانی آیات مزبوره بررسی میکردند ، و بعد از فهمیدن معانی آیات شریفه اگر جای اشکال و اعتراض باقی بود ، بمقام اعتراض می‌آمدند .

و در کتاب ایام تسعه « ص ۷ » لوحی از میرزا بهاء نقل میکند که : فی الحقیقه آنچه نازل همان صحیح بوده و خواهد بود ، در ارض ستر اراده چنان بود که قواعدی در علم الهیه نازل شود تا کل مطلع باشند ، نظر باحزان وارده و اشغال متواتره و ابتلاهای متتابعه تأخیر افتاد ، مثلاً در بعض مقام آیه بر حسب قواعد ظاهریه باید

مرفوع یا مجرور باشد منصوب نازل شده ، در این مقام یا کان مقدر است و یا امثال آن از احرف ناصبه و مواضع آن و اگر مقامی مجرور نازل شده بر حسب ظاهر بین قوم دون آن مقتر است در اینمقام حرف جرّ یا مضاف که علت جرّ است محذوف و این قاعده را در کلّ جاری نمائید .

در اینجا میرزا بهاء اعتراف بلزوم رعایت قواعد عربیه کرده ، و موارد برخلاف قواعد را میخواهد تأویل کند .

و سید باب در دلائل سبعة دلیل دیگری برای اثبات معجزه بودن کلمات خود ذکر کرده و میگوید : چون قرآن مجید اظهار میکند که کسی غیر از خدا نتواند نظیر آیات قرآن را بیاورد ، و از طرف دیگر : من آیات زیاد و بلکه کتابهایی نظیر قرآن را نوشته و تألیف کرده‌ام ، پس نوشته‌های من بطور مسلم از جانب پروردگار خواهد بود .

در دلائل سبعة (ص - ه) گوید : **إِنَّ غَيْرَ اللَّهِ لَنْ يَقْدِرَ أَنْ يُنْزِلَ مِثْلَ الْفُرْقَانِ ...** حِينَ مَا قَدْ أَرَادَ اللَّهُ آيَةً لَا سَبِيلَ لَهُمْ فِي دِينِهِمْ إِلَّا أَنْ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ الْمُهِمِّنِ الْقَيُّومِ وَإِنْ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ يُكذِّبُهُمْ قَوْلُ اللَّهِ مِنْ قَبْلُ فِي الْفُرْقَانِ بِأَنَّ غَيْرَ اللَّهِ لَنْ يَقْدِرَ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ - بجز پروردگار نتواند اینکه نظیر قرآن را بیاورد ، پس چون خدا بخواهد آیه نازل کند چاره‌ای ندارند مگر آنکه بگویند که آن آیه از جانب پروردگار است ، و اگر نه قول خداوند آنانرا تکذیب میکند که فرموده است :

کسی نخواهد توانست یک آیه نظیر آیات قرآن را بیاورد .

این سخن از سید باب نظیر خیال موهوم آنکسی است که بفکر شعر سرودن

افتاده و تصور میکند که اگر اواخر ابیات از یک حرف بوده و مابین دو جمله فاصله پیدا کند (سفید بودن وسط دو مصراع) شعر میشود . و متوجه نشده است که : اول لازمست موضوع را ثابت کرد و سپس روی آنموضوع مسلم حکم کرد .

پس سید باب از جهت معنی بجز دعوی بی دلیل و پوچ چیزی نگفته است ، و از جهت لفظ و ادبیات و قواعد زبان عرب هم توجه نکرده است که حرف (اَنْ) ناصبه ، و حرف « اِنْ » جازمه چون بسر فعل آید حرف « ن » در آخر تثنیه و جمع را ساقط میکند ، و باید گفت : و اِنْ يَقُولُوا .

آری چون سید باب از ادبیات زبان عرب محروم بوده ، و کلام درست و نادرست و فصیح و غیر فصیح جملات عربی را تشخیص نمیداد : خیال میکرد که گفته‌های او با آیات قرآن مجید برابری میکند . از این لحاظ است که در همین کتاب « ص - ز » بعنوان اقامه دلیل ششم برای اثبات دعوی خود میگوید : قُلْ السَّادُّ قَدْ أَظْهَرَ اللَّهُ قَدْرَتَهُ فِي الْآيَاتِ عَلَى شَأْنِ كُلِّ عَاجِزٍ وَلَا تَحْسَبَنَّ أَنَّ هَذَا أَمْرٌ خَفِيفٌ فَإِنَّهُ لَا ثِقْلَ عَمَّا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا ... أَنْظِرْ كُلَّ بِحُرُوفِ الثَّمَانِيَةِ وَالْعَشِيرِينَ يَتَكَلَّمُونَ وَإِنَّ اللَّهَ قَدْ سَخَّرَ تِلْكَ الْحُرُوفَ وَرَكَّبَهَا بِشَأْنِ كُلِّ عَاجِزٍ - بگوی که ششم از ادله ما اینستکه خداوند قدرت خود را در موضوع آیات و گفته‌های ما اظهار کرده است ، بطوریکه همه از آوردن آن عاجزند ، و خیال مکن که این کار آسانست ، بلکه سنگینتر است از آنچه در آسمانها و زمین و مابین آنها است ، متوجه باش که همه با همان حروف بیست و هشتگانه و با مرکب کردن آنها حرف میزنند ، و خداوند این حروف را طوری مسخر و مرکب میکند که همه مردم در مقابل آن عاجز میشوند .

نمیدانم سید باب این حرفها را روی عقیده گفته است یا روی عوام‌فریبی ، و اگر قسم اول باشد : معلوم میشود بسیار آدم ساده‌لوح و کم‌ادراک و ضعیف بوده است . بنده با اینکه عربی زبان نیستم ، میتوانم بهمان سبکی که سید باب آیه نازل کرده است « بمعنای سفید بودن وسط جملات و مطابق بودن حروف اواخر » بهتر از ایشان و یا اقلاً بطوریکه اغلاط ادبی نداشته باشد ، عربی بنویسم :

يا أَهْلَ الْبَيَانِ تَعَلَّمُوا آدَابَ اللِّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ ، وَ رَاجِعُوا الْكُتُبَ الْمُؤَلَّفَةَ مِنَ الْفُصْحَاءِ وَ ذَوِي الْبَلَاغَةِ ؛ لَعَلَّكُمْ إِلَى الْحَقِّ تَهْتَدُونَ . وَ لَا تَتَّبِعُوا الْهَوَى وَ الْعَصْبِيَّةَ ، وَ لَا تَجْعَلُوا أَنْفُسَكُمْ عُرْضَةً لِلْبَاطِلِ وَ الْأَقَاوِيلِ الرَّدِيَّةِ ، فَإِنَّ الَّذِينَ يَمِيلُونَ عَنِ الْحَقِيقَةِ فَهُمْ عَنِ الصِّرَاطِ لَنَّا كِبُونَ ، وَ اعْلَمُوا أَنَّ مَا كَتَبَ وَ أَلَّفَ إِمَامُكُمْ فَهُوَ فِي الْمَرْتَبَةِ الدُّنْيَا مِنَ الْبَلَاغَةِ ، وَ فِي الْمَقَامِ الْأَنْزَلِ مِنَ الْإِفَادَةِ ، فَارْجِعُوا إِلَى أَهْلِ الْأَدَبِ إِنْ كُنْتُمْ فِي ذَلِكَ مِنَ الْمُرْتَابِينَ . وَ وَاذَنُوا كَلِمَاتِهِ بِمَا قَالَ أَهْلُ الْعَرَبِيَّةِ ، وَ إِنْ عَجَزْتُمْ عَنِ التَّمْيِيزِ فَابْتَغُوا لِذَلِكَ حَكَمًا مِنْ طَائِفَةٍ لَيْسُوا بِمُسْلِمِينَ . لِيَحْكُمَ بَيْنَكُمْ بِالْعِلْمِ وَ الْحَقِيقَةِ ، وَ يَهْدِيَكُمْ إِلَى سَبِيلِ الرُّشْدِ وَ الْحِكْمَةِ لَعَلَّكُمْ تَرْتَدُونَ .

پس بمقتضای نوشته سید باب بنده هم دارای مقام نبوت هستم و میتوانم فقط باستناد این آیات ساخته شده دعوی نبوت کنم ، اگرچه ارباب عقل و فهم مرا باستهزاء بگیرند .

و تعجب اینجا است که بعد از این دعاوی و اینگونه دلائل : در همان کتاب (ص - ک) میگوید - وَ إِنْ مَا تُشَاهِدُنَّ غَيْرَ قَوَاعِدِ النَّحْوِيِّينَ وَ الصَّرْفِيِّينَ هُوَ لَا يَسْتَنْبِئُونَ عِلْمَهُمْ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ ، وَ مَا يُتْلَى الْكِتَابُ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لَا يَسْتَنْبِئُونَ مِنْ عِلْمِهِمْ - و آنچه مشاهده میکنید برخلاف قواعد علمای نحو و صرف ، باید متوجه باشید که

آنان قواعد و علم خودشانرا از کتاب خدا میگیرند ؛ ولی کتابیکه از جانب خداوند خوانده میشود از آنان نمیگیرد .

۱- گفتار و کلمات و جملات شخصیکه برای هدایت طائفهای مبعوث میشود لازمست با لغت آنمردم مطابقه کند ، و از جهت لغات مفرده و ترکیب و جمله‌بندی و قواعد و ادبیات آنزمان کاملا موافق باشد ، تا در تفهیم و تفهّم و مکالمه و بیان مقصود کوچکترین جای تردید و مورد اعتراض و تحیر و توقفی باقی نمانده ، و عذر و بهانه‌ای برای مردم تراشیده نشود ،

۲- اینسخن نسبت بقرآن مجید درست است و سید باب هم از همین جا باشتباه افتاده است ، ولی متوجه نشده است که این مطلب نه از لحاظ آسمانی و غیبی بودن قرآن است ، بلکه از جهت اینستکه : قرآن از زبان کسی ظاهر میشود که از طائفه قریش و از اهالی شهر مکه و در زمان جاهلیت زندگی کرده است ، یعنی از جهت مکان و زمان و قبیله از خالصترین و قویترین افراد عرب محسوب میشود . نه جناب سید باب که در شهر فارس و از افراد فارسی‌زبان بوده و از ادبیات و لغت عرب هم بهره کافی ندارد ، و در عین حال میخواهد بتقلید قرآن جمله بسازد ، و برای دعوت و هدایت مردم فارسی یا ترکی‌زبان عبری سخن گوید .

۳- بر فرض اینکه ما بخواهیم قواعد و ادبیات زبان عرب را از کتاب بیان و نوشته‌های سید باب بگیریم : لازمست نوشته‌های ایشان روی قواعد کلی و مبانی منظم معینی گفته شود ، نه اینکه جناب ایشان قواعد را نسخ و آزاد کرده ، و بهر نحویکه دلشان میخواهد و قلمشان جاری میشود جمله‌بندی کنند (گاهی مطابق با قواعد زبان و گاهی مخالف با قواعد) و سپس بگویند که علمای نحو و صرف را

لازمست از نوشته‌های من قواعد کلی زبان عرب را استخراج کنند .

اعتراض به معجزه و قرآن

اینطائفه برای اینکه موضوع معجزه را از بین برداشته و از این جهت در مضيقه واقع نشوند :

معجزاتی را که از پیغمبر اسلام نقل شده است تا میتوانند ردّ و تضعیف کرده ، و آنها را دور از عقل و اندیشه می‌شمارند .

و همچنین در جهات مختلف و الفاظ و معانی و خصوصیات قرآن مجید تا ممکن است بطور عوام‌فریبی و مغالطه‌کاری اشکال‌تراشی میکنند ، تا از این راه بتوانند از مقام عظمت و اعجاز قرآن کاسته ، و رتبه بیان و اقدس را بالا ببرند .

البته اینمعنی از نهایت بی‌دینی و هوی‌پرستی این افراد کشف کرده و کاملاً می‌فهماند که امثال این نویسندگان انبیای گذشته و کتابهای آسمانی گذشته را که خود سید باب و میرزا بهاء در کلمات خودشان اعتراف به رسالت آنان و آسمانی بودن آن کتابها دارند : باستهزاء و اهانت تلقی کرده و در حقیقت هیچگونه اعتقادی بحق و حقیقت ندارند .

در کتاب تاریخ و عقائد می‌گوید : مع الاسف گاهی هم این معجزات منقوله متواتره که چندان اساس محکمی ندارد میزان عظمت و حقانیت پیغمبر شناخته می‌گردد ، در صورتیکه بفرض حدوث چنین حوادثی در گذشته وسیله هدایتی برای نسل کنونی که وقایع را برای العین مشاهده نکرده‌اند نخواهد بود ، بخصوص اگر این حوادث برخلاف قوانین علمی و اصول مبانی عقلی مشاهده شود ، البته در چنین

موردی عقل که میزان معرفت و تشخیص انسان است از قبول چنین مطلبی معذور خواهد بود ، فی المثل وقتی که گفته میشود پیغمبر اسلام شق القمر نموده و یا با سوسمار تکلم فرمود این سؤال پیش میآید که اگر چنین حوادثی در صدر اسلام وقوع یافت پس چرا اعراب متوجه عظمت و قدرت روح محمد نشده و روز بروز بر مراتب مخالفت ... الخ .

جناب مؤلف هنوز معنای معجزه را نفهمیده : وارد بحث و تحقیق میشود ، مع الاسف در بحث هم حرفهای کودکانه میزند .

۱- معجزه بطوریکه تمام دانشمندان نوشتهاند عبارت از عملی است که دیگران از آوردن آن عاجز باشند ، و روی مبانی عادی و اسباب طبیعی و وسائل و مقدمات مادی نباشد ، پس موضوع اعجاز در صورتی تحقق پیدا میکند که با مبانی عقلی و موازین علمی جور نیاید ، تا دانشمندان و متخصصین در آنقسمت زانو بزمین زده و اعتراف به عجز و قصور نمایند .

۲- جناب مؤلف هنوز معنای تواتر را هم نفهمیده است ، زیرا طوری که همه علماء نوشتهاند : تواتر عبارت از نقل و حدیثی است که جمعیت زیادی از آن خبر بدهند ، بطوریکه از کثرت ناقلین قطع و یقین برای انسان حاصل شود ، پس با فرض حصول تواتر چگونه میشود تردید و شک کرد . و این کلام مانند آنستکه بگوئیم : جمعیت زیادی آمدند و خبر دادند که ما با چشم خودمان دیدیم که زید مریض است و کثرت جمعیت بحدی بود که این خبر بحدّ تواتر رسیده و موجب قطع و یقین گردید ولی من با اینکه یقین پیدا کردم باز تردید میکنم .

۳- اگر خبر متواتر موجب یقین و سبب هدایت نسل آینده نباشد تمام

جریانهای گذشته و قضایای واقع شده و حتی وجود انبیاء و سلاطین و علماء همه قابل تردید گشته و یقین آور و موجب اعتماد نخواهد بود . آیا جناب مؤلف میتواند اثبات کند که کتاب بیان از سید باب و کتاب اقدس و نوشته‌های دیگر از میرزا بهاء و مفاوضات و غیر آن از عبدالبهاء است ؟ آیا ایشان میتوانند وجود سید باب را از طریق غیر تواتر ثابت کنند ؟ ما میتوانیم بگوئیم که سید باب را ما ندیده‌ایم و اینهمه نوشته‌های او مجعول و ساخته شده است ، نه سید بابی بوده است و نه نوشته‌ای داشته است .

۴- بعقیده جناب مؤلف تواتر قطع آور نیست و نقل مورخین و دانشمندان و مؤلفین موجب اعتماد نمیشود ، ولی خلاف نقل و نوشته آنان اطمینان آور است . همه تواریخ موافق و مخالف نوشته و ضبط کرده‌اند که بتدریج تمام جزیره العرب اسلام آوردند ، و بیرق عظمت پیغمبر اسلام در تمام نقاط جزیره العرب باهتزاز آمد . این نوشته نزد مؤلف موجب اعتماد نیست ، بلکه باید خلاف آنرا گفت ، از این لحاظ مؤلف مینویسد - پس چرا اعراب متوجه عظمت پیغمبر نشدند .

۵- بزرگترین معجزه پیغمبر اسلام قرآن مجید است ، و این کتاب آسمانی که امروز در دسترس ما قرار گرفته ، و برای العین آنرا مشاهده میکنید : از لحاظ فصاحت عبارت و بلاغت کلام و بیان حقائق و معارف الهی ، در حد اعجاز است . امروز کسیکه از ادبیات لغت عرب اطلاع کافی دارد ؛ و یا از معارف الهیه و فلسفه اعلی آگاه است ، و یا از آداب و علوم اجتماعی باخبر است ، و یا از جزئیات سیر و سلوک و تزکیه نفس و تهذیب اخلاق مطلع است : میتواند باعجاز و عظمت و مقام خارق العاده قرآن مجید پی برده ، و تصدیق کند که بشر از آوردن نظیر این

کتاب عاجز است .

پس قرآن مجید معجزه‌ایست که امروز آنرا برای العین مشاهده کرده ، و وجود و بقاء آنرا محکمترین برهان و دلیل زنده برای احقاق دین مقدس اسلام و ابطال ادیان و مسالک دیگر میدانیم .

اینست که مخالفین دین اسلام تمام کوشش و سعی خودشانرا در تضعیف این کتاب آسمانی و رد آن مبذول داشته ، و تا میتوانند آنرا بی‌اهمیت و کوچک می‌شمارند .

ولی خداوند متعال میفرماید : **وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ .**

در همین کتاب تاریخ و عقاید (ص ۲۳۸) بطور خلاصه گوید : اشخاصیکه چه در زمان پیغمبر و چه در عهد ابوبکر و عثمان اقدام به تدوین قرآن نمودند در تنظیم آیات و سوره آن زمان و مکان و شأن نزول آیات را توجه نکردند ، این تجمع غیر منظم آیات باعث شد که آیاتی که بهم ارتباط نداشت در یک سوره مدون گردد ... نظمی که از لحاظ آیات و سوره در قرآن مشاهده میکنیم بحقیقت بوسیله تدوین‌کنندگان در زمان عثمان بوجود آمده است که آنان هر مقداری از آیات را یک سوره نامیده و برای هر سوره نامی نهاده و بر سر هر سوره جمله **بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ** را اضافه نمودند ... و چون متوجه شدند که فاقد اسم است لذا اسم قرآن را برای آن اختیار کردند .

جناب مؤلف خوب بود اقلاً بیکی از کتابهاییکه در موضوع تاریخ قرآن نوشته شده است مراجعه کرده ، و از پیش خود مطالب را بهم نمی‌بافت ، و در حقیقت

کتاب خود را اینقدر بی‌ارزش و بی‌اعتبار نمی‌کرد ، اگرچه مقصد او بی‌اعتبار کردن و تضعیف قرآن مجید است .

۱- قرآن مجید در زمان پیغمبر اکرم بوسیله کتاب وحی ضبط و جمع شده ، و طبق دستور و اشاره و تعیین آنحضرت ترتیب و تنظیم میشد ، اینست که از اصحاب رسول اکرم جمعی حافظ قرآن بودند ، و حتی سوره‌ها را بهمان عنوان و اسمیکه امروز معین است در نماز و غیرنماز میخواندند .

۲- کاری که در زمان ابی‌بکر انجام شد : جمع قرآن بود از سینه‌های حافظ قرآن و از لوحه‌های مختلف و پراکنده ، و مقصود آن بود که بعد از آن مجموع قرآن در یک مجموعه جمع شود . و در زمان عثمان اختلافات قرائتی و الحان مختلف را بقرائت واحد رجوع داده و طبق لحن و قرائت قریش که مورد نزول قرآن مجید بود تنظیم کردند . و آنچه مسلم است قرآن مجید بعد از رحلت رسول اکرم (ص) کوچکترین تغییر و تبدیلی پیدا نکرده است .

۳- اسامی سوره و اسم قرآن از اولین روز و در زمان خود رسول اکرم مشخص و معلوم شده بود .

۴- قرآن مجید در کمال نظم و ارتباط بوده و آیات بحدّ کامل بهمدیگر پیوسته و مربوط است ، بطوریکه مفسرین قرآن باین قسمت متعرض شده و ارتباط آیات را بهمدیگر ضبط و تحقیق کرده‌اند ، خوب بود مؤلف محترم بکتاب تفاسیر مراجعه کرده ، و اگر در موردی اختلاف و پراکندگی مشاهده کرده بود رفع و برطرف میشد .

۵- مؤلف محترم خوب بود اقلّا بخود قرآن مجید مراجعه کرده ، و برخلاف نصّ و صریح آیات حرفی نمیزد . در سوره یونس (۳۸) میفرماید : ام یقولون افتریه قل

فأتوا بسورة مثله . و در سوره هود (۱۳) میفرماید : قل فأتوا بعشر سُورٍ مثله
 مفتریات . و همچنین در هشت مورد دیگر کلمه (سوره) استعمال شده است . و
 در سوره توبه (۱۱۱) میفرماید : وعداً علیه حقاً فی التوراة و الانجیل و القرآن . و
 در سوره روم (۵۸) میفرماید : و لقد ضربنا للناس فی هذا القرآن من کلّ مثل . و
 همچنین در (۶۶) مورد دیگر این کلمه استعمال شده است .

نبوت برای چیست!

پیغمبریکه از جانب خداوند متعال برانگیخته و معین میشود، برای اینستکه مردم را بسوی معارف الهی و توحید و وظائف و آداب انفرادی و اجتماعی و پرستش پروردگار متعال دعوت کند.

و بطور اجمال؛ غرض از بعثت رسول: تامین سعادت و خوشبختی و آسایش مادی و روحانی بشر است.

و سعادت بشر در زندگی دنیوی؛ با آشنا شدن بوظائف فردی و اجتماعی تامین میشود. و در زندگی معنوی و روحانی: با انجام دادن تکالیف عبودیت و اطاعت اوامر الهی و تهذیب نفس و کسب کمالات حقیقی است.

هو الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ - خداوند در میان مردم بی اطلاع از خود آنان پیغمبری مبعوث کرده است که بخواند برای آنان آیات و کلمات پروردگار متعال را و تزکیه و تهذیب کند آنانرا و تعلیم کند آنانرا از کتاب و حکمت.

اینست فوائد و آثار و نتایج نبوت، و شخص با اطلاع و دقیق میتواند از همین آثار و نتایج صدق دعوی رسول را از کذب آن تشخیص داده، و نبی صادق را از نبی کاذب جدا کند، و ما روی همین میزان علمی: میتوانیم با مراجعه بآثار و تعلیمات سید باب و میرزابهاء، تشخیص بدهیم که ایندو نفر راستگو و حقیقتاً پیامبر آسمانی بودند، و یا دروغگو و مدعی برخلاف حقیقت و واقع.

۱- هُوَ الَّذِي بَعَثَ: سید باب پیش رشتی تلمذ کرد، و بعد از فوت او دعوی رکن

رابع و ذکریت کرد، و سپس دعوی بابیت از حضرت ولی عصر (ع) نمود، و پس از

آن دعوی مهدویت کرد ، و سپس ادعای نبوت نمود .

میرزا بهاء نیز بعد از تحولاتی دعوی نبوت نموده است .

و اگر این دعوی بموجب بعثت از جانب پروردگار متعال بوده است : این تحولات و دعویهای متناقض سابق از ایندو نفر بظهور نمی‌رسید ، و لازم بود بدون تقیه و ملاحظه مأموریت خود را آشکار کرده ، و بصراحت لهجه نبوت خود را بهمراه افراد ابلاغ مینمود .

۲- فی الْأُمِّيِّينَ رَسُوْلًا مِّنْهُمْ : سید باب و میرزا بهاء باعتراف خودشان قوه خواندن و نوشتن داشته ، و از آیات و روایات و اقوال علماء و مطالب شیخیه و عرفاء اطلاع کافی پیدا کرده ، و سپس بمیزان قوه علمی و اطلاعات خودشان مشغول تألیف کتاب شده‌اند ، و دعوی امی بودن آنان کاملاً برخلاف و ضعیف است ، خود میرزا بهاء در کتاب هفت وادی (ص ۴۲) گوید : و دوست ندارم که اذکار قبل بسیار اظهار شود زیرا که اقوال غیر را ذکر نمودن دلیل است بر علوم کسبی نه بر موهبت الهی .

۳- يَتْلُوْا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ : سید باب و میرزا بهاء بکوشش تمام و اهتمام زیاد در حدود توانایی علمی و استعداد خودشان بتقلید آیات قرآن مجید ، جملاتی ساخته و منتشر میکردند .

ایندو نفر در نوشته‌های خود اعتراف کرده‌اند که قدرت آیه ساختن و قوت نوشتن بطرز قرآنرا دارند ، و میتوانند در مدت کوتاهی نظیر قرآن را درست کرده و بنویسند .

در تنبیه‌النائمین (رساله عمه ص ۴۴) مینویسد : هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ

رَسُولاً مِنْهُمْ و نفرموده‌اند هو الَّذِي بَعَثَ مِنَ الدَّرَاوِيشِ و العُرَفَاءِ و الأُدبَاءِ و الصُّوفِيَّةِ رَسُولاً مِنْهُمْ ، آنها بعد از شصت هفتاد سال که با همه عرفاء و دراویش اوقات صرف نموده و با تمام شعراء و حکماء طبیعی شب و روز محشور بوده قریب بیست سال با علمای بیان و اهل لسان خاصه بدیع معاشر بوده و آیات بدیعه که از سمای الوهیت نازل همه را ضبط و در لوح خاطر ثبت نموده که هنگام فرصت بعامیان عمیا طینت بنماید و زبان من یظہری گشاید ، اگر مقصود تلفیق الفاظ و تطبیق عبارات و مراعات سجع و قوافی بزحمت و کلفت باشد مقامات حریری و بدیعی و طیف الخیال و مقالات حمیدی و احیاء العلوم غزالی و مہجۃ البیضاء و محبوب القلوب فاضل اشگوری از همه نزدیکتر اخوان الصفا در فارسی و تاریخ معجم و اخلاق ناصری و بیہقی و ہشت بہشت و تاریخ و صاف و عقد العلی و اندر زنامہ قابوس و گلستان و ڈرہ نادری از همه نزدیکتر گنج شایگان و انشاءات قائم مقام و امثال ذلک کہ ہر یک در سلامت و فصاحت بیان و طلاق لسان بیعدیل و بی نظیر بوده‌اند ، پس باید ہر یک از آنها را بخدایی تصدیق کرد ... الخ .

۴- و يُزَكِّيهِمْ . ایندو نفر بجای اینکه مردم را از اعمال و اخلاق سوء و از رفتار و کردار ناپسندیدہ تزکیہ و دور کنند ، ادیان گذشتہ را منسوخ و احکام و قوانین سابق را سپری شدہ اعلان کردہ ، و آزادی کامل پیروان خودشان دادہ‌اند .

۵- و يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ : قوانین و حدودیکہ ایندو نفر در قرآن جدید برای مردم روشن فکر بیان کردہ‌اند ، عبارتست از پاک بودن نجاسات و رفع تکالیف عبادتی از اغلب مردم و رفع موانع از معاملات ممنوعہ و اباحہ و جواز در مواردیکہ حکم جدیدی جعل نشدہ است .

۶- و الحکمة : از معارف و حقائقیکه ایندو نفر بعد از گذشتن سیزده قرن از خداشناسی و توحید اسلام ، برای مردم بیان کرده‌اند : ربوبیت و الوهیت سید باب و میرزا بهاء ، و قیام و تحقق قیامت است با ظهور ایندو نفر ، و ترجیح و برتری کتاب و اقدس است بکتب آسمانی قبل ، و اینکه تمام مردم نظیر کلمه‌ای از کلمات سید باب را نمیتوانند بیاورند .

اینست تعالیم و حقائقیکه بوسیله سید باب و میرزا بهاء در این مسلک جدید از سماء وحی آنان بیان شده است ، و تفصیل این مطالب را در خلال ابواب این کتاب با ذکر مدارک ملاحظه کنید .

و بمقتضای جمله (و ان كانوا من قبل لفي ضلال مبين) مردم سیزده قرن از این معارف و علوم سید باب و میرزا بهاء بی بهره و محروم بودند ، و با ظهور این دو بزرگوار ابواب علوم و معارف (بت پرستی و شرک و تأویل قیامت و آزادی و اسقاط تکالیف و خارق العاده بودن مجعولات سید باب و میرزا بهاء) بروی مردم قرن اتم باز شد .

خاتمیت

مسلمین معتقد هستند که پیغمبر اسلام ختم‌کننده پیغمبران بوده ، و آیین مقدس اسلام کاملترین و جامعترین و آخرین دینی است که پس از آن دین دیگری نخواهد بود .

لا یأتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه - قرآن کتابیست که خط بطلان و منسوخیت بروی آن کشیده نخواهد شد ، و ما در پیرامون این آیه شریفه و این موضوع در جلد اول (ص ۲۴) بحث مفصل کرده‌ایم .

و چون بمواردی برخوردیم که خود میرزا بهاء و سید باب روی فطرت اولیه و بدون توجه ، باین عنوان اعتراف کرده ، و ضمناً بعضی از نویسندگان اینطائفه خواسته است این موضوع را با تأویل سست خود از میان بردارد : مقتضی دیدیم که به این دو قسمت اشاره کنیم .

سید باب در صحیفه عدلیه (ص ۵) گوید : و بعد از آنکه تکلیف بمقام خلق لحمیه تعلق گرفت ، بعلت اینکه تبدیلی از برای او مقدر نشده این شریعت مقدسه هم نسخ نخواهد شد ، بل حلال محمد صلی الله علیه و آله حلال الی یوم القیمة و حرام محمد صلی الله علیه و آله حرام الی یوم القیمة .

و بهاء در بدیع (۱۱۷-۱۶) گوید از این گذشته خاتم‌النبیین از محکمت آیات کتاب رب العالمین است اگر هزار و دویست و هفتاد سنه احدی بمعنی آن مطلع شد حال هم معانی کلمات منزله بیان را نفسی دون الله میتواند ادراک نماید .

در اینجا خود میرزا بهاء اعتراف کرده است که کلمه (خاتم‌النبیین) از محکمت بوده ، و ابهام و تشابه و اجمالی در لفظ آن نیست و مقصد میرزا اینست : با اینکه

کلمه (نبیین) تنها بانبیاء شامل میشود ، و رسولان از این مفهوم خارج هستند ؛ دانشمندان و مسلمین از این معنی غفلت کرده ، و تصوّر نموده‌اند که بطور مطلق نبی و رسولی نخواهد آمد .

و ما پاسخ این سخن سست را در صفحه (۲۵) جلد اول گفتیم . و بطور اجمال باید متوجه شد که : نفی کردن موضوعیکه عمومیت و کلیت دارد موجب نفی موضوعات خاصه است ، اگر ما بگوئیم در مؤتسه ب محصل پذیرفته نخواهد شد ، و یا اینکه زید آخرین محصلی است که در این مؤتسه پذیرفته میشود : اینحکم شامل همه افراد و طبقات محصلین دبستان و دبیرستان و دانشگاه خواهد بود .

و چون کلمه نبوت اعم از رسالت است : پس در صورتی که نبوت نفی شد رسالت نیز در ضمن آن نفی خواهد شد .

گذشته از اینجهت : خود میرزا بهاء روی فطرت و طبیعت اولیه در برخی از نوشته‌های خود تصریح باین عمومیت و نفی کلی کرده است .

در اشراقات (ص ۲۴۶) گوید : الهی الهی خاتم رسل و سید کل رسول الله روح ما سویه فداه ما را از برای ذکر و ثنای تو تربیت داده مقصود آنکه بر ما ذکر حق و ثنای اولیائش مرتفع گردد و حال معشر جهلاء بر ما بست و لعن حضرت مقصود مشغولند .

میرزا بهاء در این کتاب در موارد متعدّد کلمه (خاتم انبیاء) را ذکر کرده است ، و چون بتأویل سست و غلط خودشان انبیاء را مخصوص پیغمبران عمومی « در مقابل رسولان که دارای کتاب و شریعت هستند » میکنند ، ما با آنها استدلال نکرده و موارد آنها را نقل ننمودیم ، ولی در اینجا روی فطرت و بدون توجه تصریح بکلمه

« خاتم رسل » کرده ، و خاتمیت مطلق پیغمبر اسلام را امضاء و تأویل رکبیک خودشانرا رد می‌کند .

و باز در صفحه « ۲۹۳ » میگوید . الصلوة و السلام علی سید العالم و مربی الأمم الذی به انتهت الرسالة و النبوة و علی آله و أصحابه .

در اینجا هم تصریح به انتهاء و ختم رسالت و نبوت هر دو کرده است ، و در این دو قسمت از کلمات او که نقل شد نکاتی هست که باید متوجه شد .

اولاً - در جمله سابق کلام او « و از برای عرفان نبأ عظیم در یوم قیام مستعد گردند » ظهور سید باب و ظهور خود را به قیامت و نبأ عظیم تطبیق میکند .

و ثانیاً - پیغمبر اسلام را بعناوین (سید کل ، سید العالم ، مربی الامم) توصیف کرده است ، و این عناوین در حقیقت با مفهوم حقیقی خاتمیت مرادف و مساوی است .

و ثالثاً - در این دو کلام صد در صد تصریح بخاتمیت مطلق و کلی پیغمبر اسلام نموده است ، و بعبارت روشن گفته است : خاتم رسل ، به انتهت الرسالة و النبوة . پس بعد از این تصریح چگونه ممکن است خاتمیت را مخصوص نبوت قرار داده و رسولانرا از اینحکم خارج کرد .

و رابعاً - از جملات (مربی الامم ، سید العالم) فهمیده میشود که پیغمبر اسلام مبعوث بجمیع امم و تمام عالم شده است ، نه بجزیره العرب و یا افراد مخصوص ، چنانکه بعضی از نویسندگان اینطائفه بخاطر مشوب کردن اذهان افراد ساده لوح و فرار کردن از موضوع خاتمیت ، امثال این سخن موهوم و سست را نوشته‌اند .

باز میرزابهاء در کتاب هفت وادی « ص ۲ » گوید : و أصلی و أسلم علی أول بحر

تَشَعَّبَ مِنْ بَحْرِ الْهُوِيَّةِ وَ أَوَّلَ صُبْحِ لَاحٍ عَنْ أَفْقِ الْأَحْدِيَّةِ وَ أَوَّلَ شَمْسِ اشْرَاقِ فِي سَمَاءِ الْأَزَلِيَّةِ وَ أَوَّلَ نَارٍ أُوقِدَتْ فِي مِشْكُوَةِ الْوَاحِدِيَّةِ الَّذِي كَانَ أَحْمَدُ فِي مَلَكُوتِ الْعَالَمِينَ وَ مُحَمَّدًا فِي مَلَأِ الْمُقَرَّبِينَ وَ مَحْمُودًا فِي جَبَرُوتِ الْمُخْلِصِينَ ... الخ .

پس این اوصافیکه میرزا بهاء روی فطرت اولیه برای پیغمبر اسلام ذکر کرده است مرادف با افضلیت و اولویت و خاتمیت آنحضرت است .

و در کتاب قاموس توقیع منیع (ج ۱ ص ۱۱۴) گوید : خداوند متان در قرآن مجید حضرت رسول را خاتم النبیین نامیده و سلسله نبوت را بوجود مبارکش ختم کرده و در سوره الأحزاب نازل شده - مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ ، و از این مطلب در کمال وضوح عظمت مقام مظهر الهی و موعود ملل و ادیان ظاهر میشود ، باینمعنی که مقام آنحضرت رسالت و نبوت نبوده و نیست بلکه ظهور الله و مظهر مقدس نفس غیب الغیوبست که در قرآن مژده ظهورش بهمین اسم نازل شده - هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ ... الخ .

پس در این کلام تصریح شده است که : موضوع نبوت و رسالت با وجود پیغمبر اسلام خاتمه پیدا کرده است .

و میرزا بهاء عنوان نبوت و رسالت ندارد ، و بلکه عنوان او ظهور الله و ظهور غیب الغیوبست .

مؤلف محترم یا خودش حواش درستی نداشته است و یا دیگران را دور از فهم و عقل تصور کرده است : اگر موضوعی را غیب الغیوب فرض کنیم چگونه تصور میشود که با حفظ عنوان غیب الغیوبی ظهور و جلوه داشته باشد . و دیگر آنکه : آیه - هَلْ

ينظرون الا ان ياتيهم الله ، در مقام نفی است نه اثبات .

خوب بود جناب مؤلف به پیروی از پیشوای عالیقدر خود میرزا بهاء آیه شریفه را تحریف کرده ، و میگفت - يوم ياتي الله في ظلل من الغمام - روزیکه میآید خدا در سایه از ابر - ایقان ص ۴۷ ط اول .

در تاریخ و عقائد (ص ۲۸) گوید : ظهور انبیاء قبل جنبه جهانی و بین‌المللی نداشته است بلکه همه آنان فقط و فقط برای ملتی معین در یک زمانی معین مبعوث گشته‌اند . مثلاً وقتیکه انجیل را مطالعه میکنیم می‌بینیم که مسیح برخلاف مدعیان ... خود را محدود بقوم اسرائیل کرده ... و همچنین محمد (ص) شاعر عظیم اسلام حدود جغرافیائی تعالیم خود را تعیین و در سور و آیات متعدّد قرآن میزان مأموریت خود را معین و حدود آنرا مشخص فرموده است چنانکه در سوره الشوری میفرماید : لتنذر امّ القری و من حولها . و در سوره انعام میفرماید : و كذلك اوحينا اليك قرآناً عربياً لتنذر امّ القری و من حولها ... بدین لحاظ سعی کردند که قوانین خود را نیز مطابق با احتیاجات آن ملت در یک زمان محدودی تأمین نمایند . و بهیچ وجه حوائج همه افراد بشری را در جمیع ادوار تاریخ در نظر نداشتند .

در این قسمت از چند جهت نکات ضعفی دیده میشود :

۱- مؤلف میخواهد اظهار کند که مسلک ساختگی بهائیت برای تمام ادوار و اعصار کافی است ، در صورتیکه اینمعنی مخالف نوشته‌های خود باب و بهاء است ، سید باب در کتاب پنج شان (ص ۴۱۳) میگوید : و من بعد البیان من يظهره الله و من بعد من يظهره الله من يظهره الله و من بعد من يظهره الله و من

بَعْدِ مَنْ يُظْهِرُهُ اللَّهُ مَنْ يُظْهِرُهُ اللَّهُ ... (بعد از پنج مرتبه تکرار دیگر میگوید) ... و
 إِنْ أَقُولَنَّ إِلَىٰ مَا دُمْتُ حَيًّا لَا يَفْرَغُ فُؤَادِي عَنْ خَلَاوَةِ ذِكْرِهِمْ وَإِنْ أَقُولَنَّ إِلَىٰ آخِرِ
 الَّذِي لَا آخِرَ لَهُ فَإِنَّ اللَّهَ لَيُظْهِرَنَّهُ وَلَا حَدَّ لَهُ ... الخ .

۲- مؤلف تصریح کرده است که رسولانیکه دارای شریعت جدید و کتاب جدید
 آسمانی بودند ، و همچنین پیغمبر اسلام مبعوث بهممه امم نیستند . در صورتیکه در
 کلام گذشته خود میرزا بهاء پیغمبر اسلام را بعنوان (مُرَبِّي امم ، سید عالم)
 توصیف کرده است .

۳- مؤلف محترم این اندازه تشخیص نداده است که اگر کتاب جدید و رسول
 آسمانی مخصوص جمعی معین باشد : اختلافات کلی در میان ملل و امم پیدا شده ،
 و هرج و مرج شدید آنهم از جانب رسولان و از جهت ادیان آسمانی پدیدار خواهد
 شد . و بقول مؤلف : حضرت عیسی (ع) بقوم اسرائیل مبعوث میشود ، و حضرت
 محمد (ص) برای حجاز ، پس دین اسلام هیچگونه ارتباطی بخارج از کشور حجاز
 نداشته ، و مخصوصاً جمعیت بنی اسرائیل نباید از دین اسلام پیروی کنند .

در اینصورت چگونه قرآن مجید بنی اسرائیل را دعوت بآئین خود میکند ؟ و
 چگونه خلفای رسول اکرم و بلکه خود پیغمبر اسلام افرادی را که از یمن و روم و
 ایران و مصر و شام بودند بسوی اسلام میخواندند ؟ و چگونه پیغمبر اسلام یهود
 بنی نضیر و بنی قریظه و دیگرانرا برخلاف وظیفه خود و برخلاف وظیفه یهود
 (بنی اسرائیل) دعوت میکرد ؟ و چگونه خود سید باب و میرزا بهاء و مشایخ و
 پیروان آنان همه اسلام آورده بودند ؟ و چگونه ملل و اقوام دیگر باین خصوصیت
 متوجه نشده بودند ؟ و آیا از بنی اسرائیل که در مکه و مدینه ساکن و مشمول دعوت

حضرت مسیح بودند میتوانند از دعوت پیغمبر اسلام سرپیچی کنند؟ و آیا پیغمبر اسلام حدود و ثغور (مرزها) حجاز را (امّ القری و حولها) معین کرده بود تا در بلاد و آبادیهای مشکوک اختلافی پیش نیاید؟ و آیا اهالی بلادیکه از مورد دعوت انبیاء گذشته خارج هستند از احکام الهی و تکالیف ادیان هم مستثنی و خارج میباشند؟

۴- کلمه (امّ القری) بمعنی مرکز و نقطه مقصود و مرجع آبادیها و شهرهاست، و چون این کلمه ناظر بهمه آبادیها و قریه‌های روی زمین است: قهراً کلمه (ما حولها) نیز شامل تمام آبادیهای روی زمین خواهد بود، زیرا تمام آبادیهای روی زمین در کلمه امّ القری مانند محیط محدود و معین و کوچکی منظور گشته است که مرکز آنها شهر مکه است، و نسبت و ارتباط مکه با حوالی هم محفوظ است.

آفرین بر فهم و خرد این نویسنده زبردست!

و نویسنده دیگری از اینطائفه برای فرار از محذور خاتمیت سخن سست دیگری ساز کرده، و بعقیده خود مطلب را تمام میکند.

در مصباح هدایت (ج ۳ ص ۴۰۷) در شرح حال شیخ محمد ناطق از قول او نقل میکند که: و اما شبهه ثانی (خاتمیت) باقی بود تا روزی در ضمن تحقیقات مراجعه بقرآن مجید و باین آیه تصادف کردم: **وَلَوْ شِئْنَا لَبَعَثْنَا مِنْ كُلِّ قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ ... الخ**.

با نقل این آیه شریفه خواسته است موضوع خاتمیت خاتم النبیین را از میان بردارد، در صورتیکه کوچکترین دلالتی این آیه را بر مطلوب او نیست، و از همین جا نیز مغالطه کاری و انحراف فکر و ضعف رأی این طائفه معلوم میشود:

کلمه (لو) بطوریکه در کتب نحو و ادب نوشته‌اند : مخصوص ماضی و گذشته است ، چنانکه میفرماید : **لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا** - اگر در زمین و آسمان پروردگار دیگری نیز وجود داشت جهان فاسد و بر هم میشد . در اینجا نیز همینطور است ، خداوند متعال در سوره فرقان (آیه ۴۸) میفرماید : **وَهُوَ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا لِّنُحْيِيَ بِهِ بَلْدَةً مَّيْتًا وَنُسْقِيَهُ مِمَّا خَلَقْنَا أَنْعَامًا وَأَنَاسِيَّ كَثِيرًا وَلَقَدْ صَرَّفْنَا فِيهِمْ لِيَذَّكَّرُوا فَأَبَى أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا وَلَوْ شِئْنَا لَبَعَثْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ نَذِيرًا** - ما آیات خودمانرا در میان مردم برنگهای مختلف نشان میدهیم تا متذکر و متوجه شوند ولی اکثر آنان قدردانی و تشکر نکرده و کفران میکنند ، و اگر ما میخواستیم : در هر آبادی و دهکده‌ای پیامبری مبعوث میکردیم .

خوب بود جناب مؤلف آیات (**وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا** ، **لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ** ، **لَوْ كَانَ فِي الْأَرْضِ مَلَائِكَةٌ يَمْشُونَ مُطْمَئِنِّينَ لَنَزَّلْنَا عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ مَلَكًا رَسُولًا**) را ذکر کرده ، و استدلال و نتیجه می‌گرفت که : قرآن از جانب خدا نیست ، و خدایان دیگری موجود است و پیغمبری از جنس ملک مبعوث است .

انصافاً جناب شیخ محمد ناطق از فضلی اینطائفه ، شبهه خاتمیت را که در ذهن خود داشت ، خوب برطرف کرده است .

و بعقیده جناب ناطق موضوع خاتم‌النبیین که بتصریح میرزا بهاء از محکمت قرآن است ، با آیه - **وَلَوْ شِئْنَا لَبَعَثْنَا مِنْ كُلِّ قَرْيَةٍ نَذِيرًا** ، رد و حل گشته ، و فهمیده میشود که انبیای زیادی بعد از پیغمبر اسلام مبعوث خواهند شد .

این بود آخرین استدلال و نهایت درجه منطق فضلی اینطائفه در مقابل نص صریح و محکم کلمه خاتم النبیین .

سید باب و علوم

سید علی محمد باب برای اینکه خود را در زمره انبیاء بشمار آورده ، و علوم و معارف خود را از اجانب غیب و خدا محسوب بدارد : اظهار میکند که من اُمّی هستم و تحصیل نکرده‌ام و آیات من آسمانی و نوشته‌های من از جانب خدا است . متأسفانه چون دروغگو حافظه ندارد : از نوشته‌های او کاملاً معلوم است که زبان عربی را یاد گرفته و از ادبیات عربی بنحو اجمال مسبوق بوده و از مطالب عرفانی و کلیات کلمات شیخیّه بخوبی آگاه بوده است ، و ضمناً در قسمت علوم حروف و تسخیرات و کیمیا کار کرده است .

و آنچه مسلم است : مدّتی مشغول ریاضت بوده ، و بنحو اجمال از ریاضت‌های خود و از علوم غریبه آثار مختصری هم دیده است ، اینستکه در نوشته‌های خود بی‌اختیار از علوم غریبه یادآوری کرده و از آنها تمجید میکند .

و ضمناً در ضمن نوشته‌ها و تالیفات خود از کتابهای علمی و از احادیث مختلف و از اقوال و عقائد علماء گذشته یادآور میشود که : میتوانیم میزان اطلاعات و تحصیل علوم او را بدست بیاوریم .

در کتاب دلائل سبعة فارسی (ص ۲۵) میگوید : و از نفس اُمّی بیست و پنجساله از این شأن آیات خود را ظاهر فرموده ... (ص ۲۶) که حضرت صادق (ع) در علو آن فرموده آنچه در مصباح الشریعه دیده‌ای ... الخ .

از این عبارت معلوم میشود که سید باب بکتاب مصباح الشریعه متوجه و مطلع و احاطه داشته است ، و البتّه اینمعنی بعد از سالها تحصیل کردن میسور میشود .

و در کتاب پنج شان (۳۳۶) گوید و انک لَمَّا تَنْظُرُ فِی عِلْمِ الْاِکْسِیرِ تَرِیْهِ عَلِی

شئون لا يُحصى إلا الله و كلّ على قدر ما قد خلق الله فيه من الأثر يُظهرون ، على هذا قد اختلف المشاقون في علمهم و أعمالهم و كلّ على منهاج يسلكون ... و در صفحه (۲۳۸) گوید : هذا في علم الذين يُريدون علم الشمس في خلق الذهب ... و انّ ما قد ذكرت من علم القمر بلى اذا تنزل على الفزار الدهن من الكبريت الصفر ينعقد اقرب من لمح البصر اذا تمس الفزار النار التي لا تفرّو ذلك من صنيع الله ... ولكن أخذ الدهن صعب ثمّ مُستصعب اذ الكبريت يحترق حين ما تمسه النار ... الخ .

در اینجا حدود شانزده صفحه در پیرامون عملیات و قواعد مربوط بعلم شمس و قمر (کیمیا) بحث میکند ، و اصطلاحات این علم را ذکر کرده و بطور اجمال و کلی بعملیات آن اشاره می‌کند .

و در صفحه (۲۳۱) گوید : و قد منّ الله على نقطة البيان بعلم مكنون مخزون ما نزله الله قبل ذلك الظهور و هو اعزّ من كلّ علم عند الله سبحانه و قد جعلها حجة من عنده بمثل ما قد جعل الآيات حجة من عنده اذ به يُعرف خلق كلّ شيء في نفس واحدٍ بدليلٍ و استدلالٍ في علم الحروف - خداوند منت گذاشته است به نقطه بیان که علمی از علوم مکنونه و مخزونه خود را باو عطا کرده است و پیش از او بشخص دیگری نداده بود و آن عزیزتر از هر عملی است در پیشگاه خداوند و این عمل مانند آیات یکی از حجج الهیه است زیرا بواسطه آن فهمیده میشود خلق همه اشیا بنفس واحد از روی دلیل و برهان در علم حروف .

پس یکی از معجزات و حجتهای سید باب تخصص او است در علم حروف و بعقیده او اینعلم از علوم دیگر مهمتر و شریفتر است .

و بطوریکه گفتیم : سید باب در علوم غریبه و ریاضتهای مربوط به تسخیرات زحمت زیادی کشیده ، و بیش از علوم دیگر در آنقسمتها کار کرده است : اینستکه بنظر او اینعلوم مهمتر و مفیدتر و لازمتر از تمام علوم ادبی و ریاضی و حقوقی و معقول و منقول است ، و بلکه بعقیده او قسمتی از علوم متداوله مانند علم منطق و علم اصول و امثال آنها بکلی از فائده و نتیجه دور است .

آری بعقیده پیغمبر قرن مشعشع : علم منطق و علم اصول هیچگونه خیر و فائدهای ندارد ، ولی علم حروف که اغلب در موارد برخلاف صلاح و برخلاف جریانهای طبیعی استعمال میشود مفید و بلکه یکی از معجزات دین پیغمبر است . در هشت بهشت (ص ۲۷۶) گوید : هم در قرب آن ایام با آن حرّتموز که در بوشهر آب را در کوزه میجوشانید با کمال لطافت و نزاکت صوری تمام ایام را از بامداد تا شام آن بزرگوار در بلندی بام ایستاده در برابر آفتاب بخواندن زیارت عاشوراء و ادعیه و مناجات و اوراد و اذکار مشغول بودند .

آری روی همین ریاضتها است که : حرفهای برخلاف منطق و اعمال ناجوری از او دیده شده است .

در بیان (باب عاشر از واحد رابع) گوید : و نهی شده از انشاء ما لا یُسْمِن و لا یُغْنی مثل اصول و منطق و قواعد فقهیه و حکمیه و علم لغات غیر مستعمله و ما یُشبه هذا و ما قد فُصِّلَ فی الصرف و النحو ، فانّ قَدَرَ ما یَکْتَفی للمتأدّبین ما یُعرف الفاعل و المفعول ، و مادونهما من شئونها او مادون ذلك لن یغفر الله العبد اذا اشتغل به - و نهی شده است از انشاء علومیکه فائده نداده و انسانرا بی نیاز نمیکند مانند علم اصول و منطق و قواعد فقهیه و حکمیه و علم لغاتیکه غیر مستعمله است

و نظیر آنها و آنچه در علم صرف و نحو تفصیل داده میشود ، زیرا مقداریکه کفایت میکند اهل ادب و محصلین را باندازه یاد گرفتن قواعدیست که امتیاز فاعل را از مفعول بدهد ، و اما آنچه بجز اینها است خداوند نخواهد بخشید کسانی را که اشتغال بآنها داشته باشند .

پس بعقیده سید باب : یکی از گناهان کبیره تحصیل علم اصول و قواعد فقهیه و حکمیّه و منطق است و همچنین تحصیل ادبیات و قواعد صرف و نحو و لغت که بیش از اندازه چند قاعده مربوط بفاعل و مفعول باشد .

و عجیب اینستکه : سید باب از علوم متداوله نهی میکند ولی از علوم غریبه (کیمیا ، حروف ، تسخیرات ، طلسمات ، قرطاس) ترویج کرده ، و آنها را از علوم الهی میداند .

در پنج شان صفحه (۳۵۰) گوید : **و لِلّٰهِ كُلُّ عِلْمٍ تَجْذِبُ بِهِ مِنْ نَفْسٍ عَنْ كُلِّ مَا خَلَقَ وَ يَخْلُقُ مِنْ كَلِّشِي مِثْلَ مَا أَنْتُمْ فِي الْقِرطَاسِ تَحْكِيُونَ أَوْ فِي التَّسْخِيرِ تَذَكَّرُونَ أَوْ فِي الْفِرْقِ وَ الْوَصْلِ تُحَدِّثُونَ وَ لِلّٰهِ عِلْمُ الطَّلِيسَمَاتِ كُلِّهِنَّ مِنْ قَبْلُ وَ مِنْ بَعْدُ ، قُلْ إِنَّ اللَّهَ لِيُحِبَّنَّ ذَلِكَ الْعِلْمَ وَ إِنَّهُ عِلْمُ أَعْدَادِ الْحُرُوفِ مِثْلَ مَا أَنْتُمْ فِي الْبَاءِ صُورَةَ الْاِثْنَيْنِ تَكْتَبُونَ قُلْ إِنَّ هَذَا الْعِلْمَ مَمْتَنٌّ مَنِيعٌ مَنْ أَوْتِيَ بِهِ أَوْتِيَ فَضْلًا عَظِيمًا وَ أَنَا لَنُحِبُّنَّ أَنْ نُنْشِئَنَّ فِي ذَلِكَ الْعِلْمِ مِنْ كِتَابٍ حَتَّى يَسْتَضِيئَنَّ بِذِكْرِهِ الْمُتَدَقِّقُونَ ... الخ .**

و برای خدا است هر علمیکه جالب باشد برای نفوس در گذشته و آینده مانند علم قرطاس که حکایت میکنید و یا مثل علم تسخیر که ذکر میکنید و یا از قسمت وصل و فصل خبر میدهید ، و برای خدا است تمام علم طلسمات در گذشته و آینده ، و بگوی که خداوند دوست میدارد این علم را و آن علم اعداد و حروف است مثل

اینکه عدد حرف ب دو میباشد و بگوی که این علم بسیار پر قیمت است و بهر کسیکه داده شد فضیلت زیادی داده شده است و ما دوست میداریم که در این کتابی بنویسیم تا اهل تحقیق از آن استفاده کنند .

و میرزا بهاء خواه و ناخواه در کتاب ایقان (ص ۱۱۳) در مقام طرد حاجی کریمخان کرمانی گوید : و از جمله علوم علم فلسفه و علم کیمیا و علم سیمیا را مذکور نموده و ادراک این علوم فانیه مردوده را شرط ادراک علوم باقیه قدسیه شمرده ، سبحان الله با این ادراک چه اعتراضات و تهمتها که بهیا کل علم نامتناهی الهی وارد آورده ... هویدا است که اینگونه علوم لم یزل مردود حق بوده و هست ، و چگونه علومیکه مردود است نزد علمای حقیقی ادراک آن شرط ادراک معراج معراج میشود ، با اینکه صاحب معراج حرفی از این علوم محدوده محجوبه حمل نفرموده ... الخ .

میرزا بهاء در اینجا غفلت کرده است که : سید باب که ایقان بخاطر تثبیت امر و اثبات مقام او نوشته شده است ، علوم غریبه را از جمله علوم الهی شمرده است . اینهم یکی از آن مواردیستکه دو پیغمبر عصر مشعشع بفاصله ده سال به خلاف همدیگر حرف میزنند .

سید باب میگوید : علوم کیمیا و سیمیا و حروف از جمله علوم الهی است ، ولی میرزا بهاء پس از ده سال در کتاب ایقان که برای اثبات امر سید باب نوشته است میگوید : اینها از جمله علوم مردوده و محجوبه میباشد .

امّی بودن میرزا بهاء

میرزا بهاء به پیروی از سید باب خود را امّی معرفی کرده ، و گفته‌ها و نوشته‌های خود را می‌خواهد آسمانی و الهی و از طریق وحی و الهام معرفی نماید .

پیروان میرزا بهاء نیز برای اثبات این امر مجبور شده‌اند حرفهای متناقض و سخنهای موهوم و خنده‌آوری بگویند .

در نظر اجمالی « ص ۷ » می‌گوید : ایشان از سلالهٔ نجباء و بزرگان و وزراء و اهل نور مازندران بوده‌اند ، و در عهد صباوت و شباب بهیچوجه تحصیل علم و تلمذ در مدرسه‌ای نفرمودند و بشغلی نیز مشغول نبودند ... الخ .

این نویسنده متوجه نشده است که : جوانیکه از خانواده بزرگان و وزراء میباشد ، چگونه متصور است که مدت بیست و هفت سال از عمر مبارک او بگذرد و در این مدت نه تحصیل علمی کند و نه بشغلی مشغول باشد ، یعنی یک چنین جوان بزرگ‌زاده و نجیبی ۲۷ سال ایام جوانی خود را به بیکاری و نادانی و بوالهوسی سپری کند !!

و عبدالبهاء در مکاتیب « ج ۳ ص ۲۴۷ » گوید : نزد جمیع اعظام و علمای ایران در تهران مسلم است که حضرت بهاء‌الله در مکتبی نبودند و در مدرسه‌ای تعلیم نگرفتند از بدو طفولیت روش و سلوکی دیگر داشتند ، با وجود این علماء و فضلاء ملل شرق بر علم و فضل و دانایی و کمالات خارق‌العاده او شهادت دادند ... الخ .

گذشته از شهادت علماء و اشخاص با اطلاع : بر فضل اجمالی میرزا نوشته‌های خود میرزا بهاء تنها معترف و کاملترین میزان و برهان مقامات علمی و کمالی او است ، و از حالات و جریان مذاکرات و ملاقاتهای او که مربوط به اوائل امر او و در

کتاب‌های خودشان مذکور است : فهمیده میشود که میرزا بهاء باندازه معمول و لازم از ادبیات فارسی و مختصری از لغات عربی اطلاع داشته است .

در رساله ایام تسعه « ص ۷۰ » مربوط به نامه ملاحسین در ۲۸ سالگی میرزا بهاء گوید : حضرت بهاء الله بهر دوی ما فرمود به نشینید لوله کاغذ را باز کردند و بمندرجات او نظری افکنده بعضی از جملات آنرا بصدای بلند برای ما خواندند ، من از ملاحظت آواز و ظرافت نغمه بهاء الله مجذوب شدم بعد از قرائت چند فقره به برادر خود توجه نموده گفتند موسی چه میگویید هر کس بحقیقت قرآن قائل باشد و این کلمات را از طرف خدا نداند از راه عدالت و انصاف برکنار است ... الخ .

و از کتاب ایقان و بدیع که نوشته‌های اولیه او است فهمیده میشود که : میرزا بهاء اطلاعات علمی و مخصوصاً اطلاعات عرفانی را باندازه لازم و ضروری تحصیل کرده بود ، و اما در قسمت ادبیات عربی کم مایه و کم نصیب بوده است ، و جملات عربی این دو کتاب که سرا پا غلط و مغشوش است اینمطلب را ثابت میکند . و اما شهادت علماء بر کمالات خارق العاده ایشان : از خود جملات میرزا بهاء در اشراقات « ص ۱۴۲ » معلوم و روشن میشود : حال علمای شیعه طراً بر منابر سب و لعن حق مشغول ، سبحان الله دولت آبادی هم متابعت آنقوم را نمود و بر منبر ارتقاء جست و تکلم نمود بآنچه که لوح صیحه زد و قلم نوحه کرد .

پس بقول میرزا بهاء علمای شیعه در ایران و عراق همگی مشغول سب و لعن او هستند ، و بجای شهادت بر کمالات خارق العاده ایشان در دانش و فضیلت و تقوی : معتقد بکمالات خارق العاده ایشان هستند از جهت تزویر و دروغگویی و اضلال مردم و دعویهای پوچ .

در کتاب تنبیه‌النائمین « رساله عمه ص ۴ » مینویسد : جناب میرزا ابوی « خطاب بعبدالبهاء است » که از بدایت عمر که بحد بلوغ رسید ، بواسطه فراهم بودن اسباب و گرد آمدن اصحاب اشتغال بدرس و اهتمام بدرس داشته ، آنی خود را از تحصیل مقدمات فارغ نمیگذاشتند ، پس از تحصیل مقدمات عربیت و ادبیت بعلم حکمت و مطالب عرفان مائل گردیده که بفوائد این دو نائل آیند ، چنانکه اغلب روز و شب ایشان بمعاشرت حکمای ذیشان و مجالست عرفاء و درویشان مشغول بود ... الخ .

و در رساله ایام تسعه (۳۷۶) گوید : در آن سنوات (در بغداد) از جمیع جهات علماء بحضور مبارک مشرف میشدند و سؤالات علمیّه می نمودند و اجوبه شافیه کافیه می شنیدند و این مرحله سبب اشتهار صیت جمال مبارک در اطراف شد ... الخ .

و در تلخیص تاریخ نبیل (۸۹) در ذیل مسافرت ملاحسین بشرویی بطهران مینویسد : ملاحسین از ملامحمد معلّم نوری پرسید : آیا امروز از فامیل میرزا بزرگ نوری کسی هست که معروف باشد و در شهرت و اخلاق و آداب و علوم قائم مقام او محسوب شود ؟ گفت آری در میان پسران او یکی از همه ممتازتر و در رفتار شبیه پیدر است ... و اسم مبارکش حسینعلی است خطّ شکسته نستعلیق را خوب مینویسد ... و سنّ مبارکش ۲۸ است ... حضرت بهاءالله لوله کاغذ را (که ملاحسین باو فرستاده بود بوسیله همین ملامحمد) باز کردند ، و بمندرجات او نظر افکنده بعضی از جملات آنرا بصدای بلند برای ما خواندند ، من از ملاحظت او و ظرافت نغمه بهاءالله مجذوب شدم ، بعد از قرائت چند فقره به برادر خود توجه نموده گفتند : آیا هرکس بحقیقت قرآن قائل باشد و این کلمات را از طرف خدا

نداند از راه عدالت و انصاف برکنار است؟ از این جملات مطالبی فهمیده میشود:

۱- تصریح کرده است که میرزا بهاء در ۲۸ سالگی خط شکسته نستعلیق را خوب مینوشته است، و هر بچه دانش‌آموزی تشخیص میدهد که کتاب و املاء خوب مستلزم تشخیص کلمات و خواندن و فهمیدن و تحصیل علم است.

۲- تصریح شده است که: میرزا بهاء نوشته بشرویی را بنغمه ملیح و جالب میخوانده است، و اینعمل باصطلاح امروز مستلزم حداقل نه کلاس تحصیل است، و امروز محصلین مدارس قبل از کلاس نهم و بلکه قبل از گرفتن دیپلم قدرت خواندن یک انشاء قدیم و یا نامه یکی از فضلاء را که روی بلاغت و عبارت‌پردازی نوشته شده است ندارند.

۳- معلوم میشود که: نوشته بشرویی مسجع و با قافیه و بطرز آیات بوده است که میرزا بهاء روی مغالطه‌کاری خواسته است حقیقت قرآن را به همان صورت قرآن و جملات مسجع آن نمودار کند.

۴- جناب میرزا بهاء روی خیال خام خود که تصور میکرد امتیاز و اعجاز قرآن مجید روی همان جمله‌بندی مخصوص آن بطرز آیات میباشد: در صدد آمده است که از جهت لفظ و معنی صنعت آیه ساختن را یاد بگیرد، و روی این نظر برای تکمیل مقامات عرفان و مراتب علوم و معانی اخلاقی دو سال تمام بصورت درویشی و بنام درویش محمد در سلیمانیه و در میان دراویش و صوفیه زندگی کرد، سپس مدت مدیدی آیه ساختن را تمرین کرده و جملات عربی بطرز آیات درست میکرد.

شوقی افندی در کتاب قرن بدیع (ص ۱۴۶) گوید: باز نبیل از قول میرزا آقا جان که در آن اوقات کاتب وحی بوده می‌نویسد - صدها هزار بیت از آیات که از

سما مشیت ربّ البینات نازل و اغلب بخطّ مبارک تحریر یافته بود حسب الأمر در شطّ زوراء ریخته شد و محو گردید ، حضرت بهاءالله مشاهده میفرمودند که این عبد در اجرای دستور مبارک و ریختن آثار در شطّ دچار تردّد و تحیرم ، مؤکداً فرمودند : بریز ، در این احویان احدی لایق اصغاء این نغمات نه ، و این کیفیت مخصوص یکبار و دوبار نبود بلکه بکرات و مرّات امر بر ریختن اوراق در شطّ فرمودند ... الخ .

جناب نبیل و جناب شوقی افندی تصوّر نکرده‌اند که آیات نازل از آسمان نباید عبث و بی‌مورد و برخلاف صلاح و نیاز ملت باشد ، آنهم نه یک آیه و ده آیه و صد آیه بلکه صدها هزار بیت و بکرات و مرّات ، اما عذر تراشی باینکه کسی در این احویان لائق اصغاء این آیات و نغمات نیست : همه تشخیص میدهند که عذر بدتر از گناه میباشد . اولاً - در اینصورت چرا بیمورد و بدون مقتضی آیه نازل شده است ، آیا این عمل عبث و لغو نیست ! ثانیاً - مطالب و موضوعاتی که در این صدها هزار آیات از آنها بحث شده است ، آیا مربوط بچه بوده است که در این عصر تشعشع علوم فلسفه و معارف الهیه کسی قابل فهم آنها نبوده است ؟ ثالثاً - اگر در زمان میرزا بهاء و در محیط او کسی قابل و مستعدّ نبوده است که آنمطالب را بفهمد : آیا در زمانهای آینده و در محیطهای دیگر نیز چنین بوده است !!

پس خوب بود که : میرزا بهاء بالصراحة می‌گفت - من مشغول تمرین آیه ساختن هستم و این آیات مانند خطیکه دانش‌آموز تمرین میکند و سپس باطل میکند ، می‌باشد ، و لازمست همه آنها را بشطّ دجله بریزیم .

و اما موضوع مسافرت میرزا بهاء بسوی سلیمانیه : از مطالبی است که نمیتوانند

منکر آن شوند .

و ما در جلد اول (۱۱۷) بطور اجمال از اینموضوع بحث کردیم .

در اینجا نیز چند قسمت از نوشته‌های اینطائفه را در پیرامون این مسافرت نقل میکنیم ، تا خوانندگان محترم بهر طوریکه می‌فهمند محاکمه و بررسی کنند .

در قاموس توقیع (ج ۲ ص ۷۲) می‌نویسد : تکیه مولانا خالد که جمال مبارک در اوقات تشریف‌فرمایی از سرکلو بسلیمانیه در آن بسر میبرده‌اند ، امروز موجود و معمور و محلّ تحصیل طلاب علوم و خانقاه دراویش است .

شوقی افندی در کتاب قرن بدیع (ص ۱۱۲) گوید :

این بود که یوم ۱۲ رجب ۱۲۷۰ هجری ... به هیئت شخص مسافر در نهایت سادگی و بساطت در حالیکه جز کشکول و یکدست لباس تعویضی چیز دیگر همراه نداشتند بنام درویش محمد سر بصحاری گذاشتند .

و در صفحه (۱۱۶) گوید : جمال اقدس ابهی چون بسلیمانیه نزول اجلال فرمودند در بدو امر نظر بسکوت و ملاحظه‌ای که مرعی میداشتند احدی تصور فضل و کمال و علم و احاطه‌ای در هیکل مبارک نمینمود تا آنکه بر حسب تصادف یکی از آثار قلمی مبارک که بخط بسیار مرغوب مرقوم شده بود ... بدست سائر تلامیذ و اساتید آن حوزه علمیه افتاد کلّ از ملاحظه آن خطّ در شگفت و حیرت ماندند .

و در صفحه (۱۱۷) گوید : حوزه مذکور بسبب دارا بودن موقوفات بسیار و تکایای بیشمار ... نام و شهرتی بسزا داشت و از آن معهد علمیه بود که بسیاری از افاضل اهل سنّت و جماعت برای نشر تعالیم روحانیه و تبلیغ اصول و مبادی دینیّه

قیام نموده بودند .

و در صفحه (۱۲۵) گوید : این بود که با شیوخ سلیمانیه که در این هنگام در زمره مخلصین و محبتین پرشور و نشور آن حضرت وارد ، تودیع و در تاریخ ۱۲ رجب ۱۲۷۲ پس از دو سال کامل بدارالسلام بغداد نزول اجلال فرمودند .

باید از آقایان پرسید که : پیغمبر قرن اتم چگونه بصورت درویش و بنام عوضی درویش محمد سر بصحاری میگذارد ؟ و چگونه این درویش محمد سر از تکیه سلیمانیه درمیآورد ؟ و اگر مقصد او اعتزال و فرار از مردم و مخفی داشتن خود بوده است چگونه بمرکز دراویش و مجمع عرفاء و روحانیون متوجه شده و در میان آنان سکنی میکند ؟ و آیا اثر قلمی ایشان که بخط بسیار مرغوب نوشته بود با امی بودن ایشان سازگار میشود ؟ و آیا جملات (تصور فضل و کمال و علم و احاطه در هیکل : بدست سائر تلامیذ و اساتید) دلالت به تحصیلات و مقام علمی و تلمذ میرزا نمیکند ؟

بهر صورت : اینها مطالبی است که باید مورد توجه و دقت قرار گیرد .

آری ممکن است امی بودن سید باب و میرزا بهاء را از اینراه تصحیح کنیم که : چون سید باب بطوریکه نقل شد تمام علوم ادبی و فقهی و اصولی و فلسفی و منطق را از مقام اعتبار و ارزش ساقط کرده ، و بلکه پیروان خود را از تحصیل اینعلوم نهی نموده است ، از این لحاظ سید باب امی است .

و بالاتر از این آنکه : سید باب امر کرده است باحراق و از بین بردن تمام کتابهای گذشته ، و روی این نظر همه علوم معقول و منقول از لحاظ مکتب سید باب از مرحله اعتبار ساقط است .

و چون میرزا بهاء از پیروان سید باب بوده است : قهراً تمام تحصیلات و مطالعات او نیز باطل و بی‌ارزش خواهد بود .

در اینصورت نه تنها سید باب و میرزا بهاء امی هستند ، بلکه تمام شاگردان مکتب سید باب امی بوده ، و وظیفه خواهند داشت که اوراق دفاتر تحصیلات خود را بآب بطلان بشویند .

و برای اینکه خوانندگان محترم از این جریان تعجب نکنند : رجوع نمایند به جلد اول (ص ۱۶۱) .

و بمناسبت اینمقام کلام بعضی از نویسندگان اینطائفه را که خواسته است اینحکم را اصلاح کند ، نقل میکنیم .

محو کردن کتابها

در جلد اول این کتاب بحث شده است که : سید باب حکم به محو و نابود کردن کتابهای گذشته میکند ، و میرزابهاء چون در اثر اعتراضات دانشمندان متوجه بسستی و نهایت درجه نامربوطی این حکم میشود ، آنها نسخ کرده و لزوم محو کتب را رفع میکند .

در رساله جواب پاره شبهات در پاسخ سؤال اول میگوید : نه در بیان فارسی و نه در بیان عربی ذکر حرق کتب نیست بلکه محو کتب است آنهاهم بمعنی نسخ و رفع کتب قبل و عدم توجه باحکام آنها و عمل باحکام کتاب بیان است ... الخ .

ما در این کتاب هیچگونه غرض اهانت بشخصی نداریم .

ولی در جائیکه صد در صد بفهمیم که نویسندگانی حقائقاً بازی گرفته و هیچگونه از اضلال مردم و تحریف افکار و گمراه کردن افراد ساده لوح باکی ندارد : در اینصورت وظیفه انسانی خود میدانیم که چنین فرد خائن و جنایتکار و هوسران و بیدین را بجامعه معرفی کنیم .

مؤلف این کتاب که از مبلغین این طائفه و خود را آدم تحصیلکردهای قطعاً معرفی میکند ، به بینید چقدر خیانت میکند .

اولا - محو بمعنی نابود کردن است ، و آن بالاتر و شدیدتر از احراق است ، زیرا ممکن است صورت یا ماده چیزی بواسطه سوزانیدن نابود نشود ، ولی با محو کردن تمام آثار و صورت و ماده آن چیز از بین خواهد رفت .

ثانیاً - نسخ عبارت است از رفع اعتبار و توقیف حکم و آثار تنها چنانکه امروز کتاب تورات و انجیل منسوخ شده است ، و کتابهای کلاسی دبستانی و دبیرستانی

سالهای گذشته نسخ شده است ، و در عین حال کتاب موجود و هیچگونه بصورت و ماده آنها تجاوزی نشده است و بلکه اعتبار آنها از بین رفته است ، پس استعمال کردن محو در مورد نسخ کاملاً غلط خواهد بود .

ثالثاً - اگر مقصود سید باب از محو کردن نسخ است : چگونه میرزا بهاء در اقدس از اینقسمت اغماض و عفو کرده و میگوید - *قَدْ عَفَى اللَّهُ عَنْكُمْ مَا نَزَلَ فِي الْبَيَانِ مِنْ مَحْوِ الْكُتُبِ وَ آذْنَاكُمْ بِأَنْ تَقْرُوا مِنَ الْعُلُومِ مَا يَنْفَعُكُمْ* - آیا نسخ احکام و کتب آسمانی قبل در هر دین لاحقی لازم نیست ! آیا میرزا بهاء میتواند دعوی دین جدیدی کرده و کتاب تازه‌ای و در عین حال دین و کتاب گذشته را نسخ نکند !

رابعاً - مقصود سید باب احکام و کتب آسمانی پیامبران گذشته نیست ؛ بلکه مقصود او همه کتب و تألیفات علماء و دانشمندان است چنانکه میگوید : *فِي حُكْمِ مَحْوِ كُلِّ الْكُتُبِ كُلِّهَا إِلَّا مَا أُنْشِئَتْ أَوْ تُنْشَى فِي ذَلِكَ الْأَمْرِ* ، و از این لحاظ میرزا بهاء نیز در مقام عفو از این حکم میگوید : *وَ آذْنَاكُمْ بِأَنْ تَقْرُوا مِنَ الْعُلُومِ مَا يَنْفَعُكُمْ* ، پس این اختصاص دادن از مؤلف برخلاف صریح کلام سید باب و هم میرزا بهاء است .

خامساً - بطوری که گفتیم محو کردن بالاتر از احراق است ، و عذر مؤلف بالاتر از گناه سید باب است ، تازه اینمطلب (عدم ذکر احراق) هم معلوم نیست ، بدلیل اینکه عبدالبهاء در مکاتیب دوم (ص ۲۶۶) گوید : *در یوم ظهور حضرت اعلیٰ منطوق بیان ضرب أعناق و حرق کُتُب و أوراق و هدم بقاع و قتل عام الامن آمن و صدق بود .*

پس مبلغیکه در یک سطر مطلب اینقدر مرتکب خیانت شده و حقیقت امر را از

هر جهت تحریف کند: آیا از هر جنایتکار و خائنی بالاتر و بدتر نیست!
برای توضیح بیشتر رجوع کنید بفهرست جلد اول این کتاب.

دعویهای مختلف باب و بهاء

یکی از مسائل بسیار عجیب و ناجوریکه در تاریخ امر این طائفه دیده می‌شود: دعویهای مختلف و متناقض سید باب و میرزا بهاء است.

سید باب در ابتداء امر نزد سید رشتی تلمذ کرده و مطالب شیخیّه را یاد می‌گیرد، و بعد از فوت رشتی دعوی نیابت او یعنی دعوی مقام رکن رابع را میکند، و بعد از مدّت کمی این لفظ را تبدیل بلفظ ذکریت مینماید، و بفاصله کمی اظهار می‌کند که من باب حضرت امام دوازدهم هستم، و عناوین گذشته را که با این عنوان تطبیق و تأویل می‌کند: ایندفعه دعوی مهدویت و قائمیت می‌نماید، و چون در این مرتبه هم مختصر پیشرفتی می‌کند: کتاب بیان را نوشته و دعوی نبوت و رسالت و بلکه الوهیت و ربوبیت می‌کند.

سید باب در دلائل سبعة (ص ۲۹) گوید: نظر کن در حق حضرت مُنتظر که چقدر رحمت خود را در حق مسلمین واسع فرموده، تا آنکه آنها را نجات دهد، مقامی که اوّل خَلق است و مَظْهَرِ اِنِّی اَنَا اللّٰه: چگونه خود را با بابیت قائم آل محمد (ص) ظاهر فرمود و با احکام قرآن در کتاب اوّل حکم فرمود، تا آنکه مردم مضطرب نشوند از کتاب جدید و امر جدید، و مشاهده کنند که این مشابه است با خود ایشان لعلّ محتجب نشوند... الخ.

۱- خودش در این کتاب که در سال آخر عمر خود نوشته است، اعتراف می‌کند

که: در ابتداء امر دعوی بابیت نموده و مطابق احکام قرآن حکم می‌کرده است.

۲- با اینکه در مقام اوّل خلق و رسالت بوده است مدّتی برخلاف مقام خود و

برخلاف حقیقت دعوی بابیت کرده و مطابق احکام منسوخه (بعقیده خودش)

حکم می‌کرده است ، و از این لحاظ مردم را اغواء و اضلال کرده و بجای ارشاد و هدایت آنانرا سوق بباطل و خلاف داده است .

۳- اگر سید باب عناوین (مهدی مُنتظر ، قائم آل محمد ، کتاب جدید و امر جدیدیکه بوسیله قائم ظاهر شود) را قبول کرده است : مجبور است با اسم و رسم و خصوصیات و حسب و نسب مهدی مُنتظر نیز که در همان آثار و روایات آمده است ، اعتراف کند .

۴- اگر سید باب میخواست مردم مضطرب نشوند : لازم بود مانند انبیای دیگر احکام جدید خود را بتدریج اظهار کرده و قوانین گذشته را بمرور زمان و بمقتضی احوال نسخ کند . نه اینکه در اولین روزهای بعثت خود کتابی مطابق احکام گذشته تألیف کرده و تحویل مردم بدهد ، و از طرف دیگر : بجای اینکه بعثت و عنوان حقیقی خود را اظهار کند خود را عوضی برای مردم معرفی کرده ؛ و از این راه یکمشت مردم ساده‌لوح و ضعیف و بیخبر را مضطرب و گمراه کند .

۵- سید باب در نوشته‌های اولیه خود با اسم و رسم و نسب و حسب قائم آل محمد تصریح کرده و بتعبیرات مختلف و الفاظ صریح و روشن نسبت بمقام آنحضرت اظهار علاقه و خضوع نموده و خود را باب آنحضرت معرفی میکند ، ولی بعد از پنج سال میگوید : احکامیکه در کتابهای قبل نوشته‌ام روی صلاح و مجاز بوده و حقیقتی نداشته است ، و عنوان حضرت ولی عصر و امام دوازدهم موهوم و غلط است ، و دعوی بابیت من در ابتدای امر برخلاف حقیقت بوده است ، و مقام اول خلق را من دارا هستم نه پیغمبر اسلام ، و کسی نتواند نظیر چند حرف (نه کلمه) از نوشته‌های مرا بنویسد ، و در عین حال قواعد صرف و نحو را ملغی میکند .

سید باب و میرزا بهاء در هر موردی باقتضای آنمورد و بتناسب مقام سخن گفته و ادعای عنوانی میکنند، و از هر باب و از هر عنوان و مقامیکه بتوانند استفاده کنند: بنفع خود استدلال مینمایند، و هر حدیث و آیه و شعر و کلامیکه ولو با تأویل سست و دور قابل تطبیق باشد: بحالات و مقامات خودشان تطبیق میکنند.

و گذشته از جهات معنوی: از جهت الفاظ و کلمات هم چندان تقیدی ندارند، گاهی برای اینکه روایت یا آیه‌ای را بخود تطبیق کنند: از اضافه و حذف و تغییر و تبدیل و تحریف کلمات و جملات باکی ندارند.

بسیار عجیب است که سید باب در کتاب دلائل سبعة (ص ۳۴) بعد از اینکه خود را از تحصیل علوم تبرئه کرده و بیسواد و امی معرفی مینماید، میگوید: چنانچه در حدیث ابن عباس در آخر آن رسول خدا (ص) میفرماید که مهدی از اولاد من پر کند روی زمین را از عدل و داد چنانچه پر شده باشد از ظلم و جور.

سید باب در این نقل از جهاتی مرتکب خیانت شده است:

۱- این حدیث را شیخ صدوق متوفای در (۳۸۱- ۵) یعنی هشتصد و هشتاد سال قبل از سید باب در کتاب اکمال الدین (ص ۱۴۹ باب ۲۴ ط ۱۳۰۱) نقل کرده است، و عبارت آن اینطور است - وَ جَعَلَ مِنْ صُلْبِ الْحُسَيْنِ أُمَّةً يَقَوْمُونَ بِأَمْرِي وَ يَحْفَظُونَ وَصِيَّتِي التَّاسِعُ مِنْهُمْ قَائِمٌ أَهْلُ بَيْتِي وَ مَهْدِيُّ أُمَّتِي أَشْبَهُ النَّاسِ بِي فِي شَمَائِلِهِ وَ أَقْوَالِهِ وَ أَفْعَالِهِ يَظْهَرُ بَعْدَ غَيْبَةِ طَوِيلَةٍ وَ حَيْرَةٍ مُضَلَّةٍ ... الخ . پس بطوریکه ملاحظه میشود سید باب جمله (التاسع منهم) را حذف کرده است تا بتواند بخود تطبیق نماید. در صورتی که صریح متن حدیث قیودی دارد که: از صلب حضرت حسین (ع) پیشوایانی معین میشوند که احکام و آئین پیغمبر اسلام را اقامه کرده

و سفارش و وصایای آنحضرت را حفظ میکنند ، و شخص نهم از آنان قائم اهل بیت و مهدی امت آنحضرت خواهد بود ... الخ .

و بموجب نصّ اینحدیث لازم است سید باب پسر نهم حضرت حسین (ع) باشد ، و در عین حال از اوصیای پیغمبر اسلام و از مروّجین آئین آنحضرت و از حافظین احکام اسلام بوده ، و بعد از غیبت طولانی ظاهر شود .

۲- سید باب تنها بجمله (و أملاً به الأرض قسطاً و عدلاً) اکتفاء کرده ، و بخیال خود میخواست است روئزمین را پر از عدل و داد کند . متأسفانه اینقسمت نیز فقط در عالم خیال سید باب وقوع پیدا کرد : زیرا دعوی سید باب تا مدتی موجب هرج و اغتشاش و قتل و فساد گشته ، و جمع کثیری در اثر این حزب بازی و فتنه کشته شده ، و عده‌ای در اثر تبلیغات سوء و فریب و دروغگوییهای اینطایفه گمراه شدند . و چون نزدیک بود که آتش فتنه خاموش شود : میرزا بهاء بلند شده و حزب تازه و مسلک جدیدی ساخته و مسلک سید باب را نسخ کرد .

و باز در (ص ۴۷) گوید : و از آنجمله حدیث لوح فاطمه (ع) است که در کتب حدیث مسطور است - الی أن قال - و اکمل ذلک یابنه - م ح م د - رحمة للعالمین علیه کمال موسی و بهاء عیسی و صبر ایوب و یدلّ اولیائهُ فی زمانه و تتهدی رؤسهم ... الخ .

اینحدیث در کافی باب نصّ بر ائمه اثنی عشر و در کتاب اکمال الدین صدوق (ص ۱۸۰ ط ۱۳۰۱) و غیبت نعمانی (ص ۳۱ ط ۱۳۱۷) نقل شده است .

و سید باب برای اینکه روایت را بخودش تطبیق کند جمله ماقبل آنرا نقل نکرده ، و چون ابتداء مطلب از همین جا شروع میشد نتوانسته است اینقسمت را

نیز حذف کند ، ولی لازم بود بهر نحوی باشد کلمه (بابنه) را اسقاط و یا تعویض کند ، تا خواننده مشتبه و متردد نگردد .

در این حدیث اسامی شریفه یکایک حضرات ائمه اثنی عشر و اوصاف آنها ذکر شده ، تا میرسد باین عبارت - أَخْرِجْ مِنْهُ الدَّاعِيَ إِلَى سَبِيلِي وَالْخَازِنَ لِعِلْمِي الْحَسَنِ ، ثُمَّ أَكْمِلْ ذَلِكَ بَابِنَه رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ ... الخ .

پس تصریح میکند که شخص دوازدهم پسر یازدهمی یعنی پسر امام حسن عسکری (ع) است : و با این صراحت لهجه جناب سید باب پیغمبر قرن سیزدهم خود را به تجاهل زده و با قطع رابطه ، عبارت مزبور را نقل کرده و برای خود تطبیق میکند .

جناب سید باب میبایست بخاطر این جمله (کمال موسی و بهاء عیسی و صبر ایوب) هم که شده : قدری تحصیل کمال و فضیلت میکرد تا در مقام احتجاج در همان جمله اول مغلوب و مجاب نمیشد ، و مقداری تقوی و امانت پیدا میکرد تا اقلاً در مقام نقل حدیث و در مرحله استدلال خیانت و تقلب نشان نمیداد ، و مختصری استقامت و صبر و حوصله و تحمل میداشت تا هرچه زودتر به توبه نامه و تبری و انکار نمی پرداخت .

باز رحمت بسید باب که بهمین اندازه از خیانت قناعت کرده است ، ولی جناب میرزا بهاء در کتاب ایقان (ص ۱۴۹ ط اول) نظر سید باب را تأمین و استدلال او را تکمیل کرده و میگوید : چنانچه در کافی در حدیث جابر در لوح فاطمه در وصف قائم میفرماید . عَلَيْهِ كَمَالُ مُوسَى وَبِهَاءُ عِيسَى وَصَبْرُ أَيُّوبَ وَ يَذِلُّ أَوْلِيَاءُهُ فِي زَمَانِهِ وَ تَتَّهَدَى رُؤْسُهُمْ . الخ ...

اولاً - در این حدیث عنوان قائم ذکر نشده بود و میرزا اضافه کرده است ، و ثانیاً - موضوع و مورد این اوصاف در روایت ، عنوان (ابنه - ابن الحسن عسکری) تعیین شده است ، و میرزا بهاء این جمله را نیز ساقط کرده ، و اوصاف مذکوره در روایت را به عنوان مجعول و ساخته خود (قائم) تطبیق داده است .

و خوب بود : سید باب که روایت را از غیبت نعمانی و اکمال الدین صدوق نقل کرده ، و مطابق نقل این دو کتاب اسم (م ح م د) را آورده است ، آنرا حذف میکرد ، چنانکه در کتاب کافی حذف شده است : زیرا از این لحاظ (که ذکر اسم شده است) نیز تطبیق مشکل شده و دعوی اینکه اسم (محمد) همان علیمحمد است ، محتاج به تشبث زیاد و تأویلات رکیکه است .

و ضمناً معلوم باشد که : این خصوصیات (یَذَلُّ أَوْلِيَاءَهُ فِي زَمَانِهِ وَ تَسْهَادِي رُؤْسُهُمْ ...) مربوط بزمان غیبت آنحضرت است که شیعیان و متدینین در اثر شیوع بیدینی و کفر و نفاق و هوی پرستی در نهایت درجه زحمت و فشار و ناراحتی واقع شده و از هر طرف آزرده میشوند ، و اما بعد از زمان ظهور : بموجب اتفاق و روایات ، زمان فرج و گشایش و غلبه و نصرت و موفقیت و بسط و سرور مؤمنین خواهد بود . و از این لحاظ نیز آقایان سید باب و میرزا بهاء سخت مغالطه کرده و مطلب را بر خوانندگان محترم مشتبه کرده اند .

وای اگر از پس امروز بود فردایی !

شگفت‌انگیزتر آنکه : شرط اول نقل حدیث یا نوشتن قضایای تاریخی یا تألیف کتابی در علوم منقوله ، امین بودن و امانت داشتن و خیانت نکردن در نقل است ، و اگر نه چنین نقلی کمترین اعتباری پیدا نکرده و کوچکترین اعتماد و اطمینانی بآن

نوشته نمیتوان تحصیل کرد .

و اگر این محدث یا مورخ یا مؤلف از افراد عادی بالاتر باشد . یعنی مدعی نبوت و رسالت بوده و بخواهد پیشوای مردم باشد :

البته این انتظار از شخص او بیشتر خواهد بود .

مگر اینکه آقایان پاسخ بدهند که : پیشوای مردم حکومت بقانون دارد ، و قانون نمیتواند حاکم بر پیشوا باشد .

و در اینجا لازم است خوانندگان محترم خودشان محاکمه کنند . و مناسب است یکی از مغالطه‌کاریها و استدلالات آقایان را در اینحدیث نقل کنیم .

در مصابیح هدایت (ج ۳ ص ۴۰۳) از قول میرزا محمد ناطق اردستانی اصفهانی (متوفی ۱۳۵۵ قمری در طهران) نقل میکند که : در زواره در منزل یکی از سادات که کتاب شرح توحید مفضل و کتاب جواهر سنیه شیخ حرّ عاملی را همراه داشتم ، یکی از همسایگانش که ملاعلی نام و در باطن از اجتناب بود بدیدن آمد و از کتابها سؤال کرده و گفت : آیا حدیث لوح فاطمه را دارد ؟ گفتم باین اسم حدیثی ندیده‌ام قدری تفحص کرده و حدیث را از کتاب جواهر السنیه پیدا کرد و معنی آنرا از بنده خواست با تأمل زیاد از توضیح و اقناع او عاجز ماندم . وقتی بمنزل مراجعت کردم در منزل در کتاب جامع الاخبار صدوق همان حدیث شریفرا یافتم و یکمرتبه تکان برداشته با خود گفتم ما همیشه منتظر سلطنت و قدرت حضرت و تابعان او بودیم حال باین ذلت و مسکنت نشان میدهد ، مثلاً میفرماید :
 سَيَذَلُّ أَوْلِيَاءُهُ فِي زَمَانِهِ وَ تَتَّهَادِي رُؤُسُ التُّرُكِ وَ الدَّيْلِمِ
 تُصْبَغُ الأَرْضُ بِدِمَائِهِمْ . ولی از شدت تعصب خود را بآن راه نگرفتم ... الخ .

مقصد جناب ناطق اینستکه : ما تا بحال در پیرامون این حدیث دقت نکرده و برخلاف تصریح آن تصور میکردیم که ظهور قائم توأم با سلطنت و حکومت خواهد بود ، و پس از دقت نظر در اینجملات و تطبیق آنها با وضع خارجی سید باب روشن شد که تا امروز در اشتباه بودیم ؛ و ذلت و مغلوبیت و کشته شدن از آثار و لوازم اینظهور است .

خوانندگان محترم بجهت ضعف این منطق توجه کنند :

۱- بطوریکه گفتیم اینجملات (*يَذُلُّ أَوْلِيَاءَهُ فِي زَمَانِهِ وَ تَتَّهَدَى رُؤْسُهُمْ*) در زمان حیات و زندگی آنحضرت خواهد بود ، نه در زمان ظهور و حکومت ، و عبارت حدیث را در فصل ۷ جامع الاخبار ملاحظه کنید :

وَأَكْمِلْ ذَلِكَ بَابِنِهِ مُحَمَّدٍ رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ عَلَيْهِ كَمَالُ مُوسَى وَ بَهَاءُ عِيسَى وَ صَبْرُ أَيُّوبَ فَسَيَذُلُّ أَوْلِيَاءَهُ فِي زَمَانِهِ وَ يَتَّهَدُونَ رُؤْسَهُمْ كَمَا يَتَّهَدَى رُؤْسُ التُّرْكِ وَ الدِّيلِمِ فَيُقْتَلُونَ وَ يُحْرَقُونَ ... الخ .

۲- جناب ناطق متوجه نشده است که : اگر زمان قیام و ظهور توأم با ذلت و مغلوبیت و کشته شدن باشد ، در این قیام چه فائده‌ای خواهد بود . در صورتیکه روایات بسیاری دلالت بر کیفیت و خصوصیات حکومت آنحضرت دارد ، و کفایت میکند حدیث مسلم متواتریکه خود آقایان هم آنرا نقل میکنند : *يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَ عَدْلًا بَعْدَ مَا مَلَأَتْ جَوْرًا وَ ظُلْمًا* .

۳- جناب ناطق اگر اهل دقت و نظر هستند : خوب بود در جمله (*وَأَكْمِلْ ذَلِكَ بَابِنِهِ مُحَمَّدٍ*) تحقیق میکردند که : آیا محمد پسر امام حسن عسکری کیست ؟ و این اسم و رسم چگونه بسید باب تطبیق میشود ؟

۴- ضمناً معلوم باشد که : کتاب جامع الاخبار تألیف صدوق نیست ، و بلکه از یکی از علمای قرن هفتم سبزوار است ، و اینمعنی در مقدمه طبع ۱۳۴۱ طهران تحقیق و روشن شده است .

و یک مغالطه سست و سخن موهون دیگری در رساله جواب پاره شبهات (ص ۲۲) دارد که میگوید :

سؤال دهم - در دروس الدیانة درس دهم اقرار بوجود دوازده ذریه و دوازده ائمه اسلام شده است ؟ جواب بلی در بسیاری از آثار مبارکه حضرت اعلی و همچنین در آثار مقدسه حضرت بهاءالله و حضرت عبدالبهاء اینمعنی تأیید و تکرار شده و واقعیت دارد که ائمه اسلام از نظر شیعه اثنی عشریه که نزد اهل بهاء نیز اصولاً فرقه حقه اسلامی هستند دوازده نفر بودند لیکن چون امام حسن عسکری امام یازدهم فرزندی نداشته و پس از او دوره فترت ائمه اسلامی بوده یعنی هزار سال که مدت یوم الله منصوص در قرآن است (و انّ یوماً عند ربّک کألف سنّة مِمّا تعدّون) گذشته حضرت اعلی از همان سلاله نبوی و علوی ظهور فرمودند ... الخ .

اولاً - در اینجا اعتراف کرده است که در نوشته‌های آقایان تصریح شده است بائمه اثنی عشر ، و واقعیت دارد .

ثانیاً - اعتراف میکند که فرقه اثنی عشریه نزد بهائیه فرقه حقه هستند .

ثالثاً - فرزند نداشتن امام حسن عسکری برخلاف تمام کتب تواریخ و رجال و حدیث و عقیده شیعه است ، چنانکه در مبحث (امام دوازدهم و شیعه) تفصیلاً ذکر خواهد شد .

رابعاً - هزار سال بودن یوم الله چه تناسبی دارد بهزار سال زمان فترت ، آیا

زمان فترت يوم الله محسوب میشود ؟

خامساً - سید باب که از نخستین روز دعوی خود تمام حرکات و سخنهاى او برخلاف قوانین و عقائد دین مقدس اسلام بود ، آیا میتواند یکی از جانشینان پیغمبر اسلام و یکی از ائمه اثنی عشر باشد ؟

سادساً - آیا روایات و احادیثیکه حضرات ائمه را دوازده نفر تعیین میکند ، باسم و رسم و نسب و اوصاف و علائم و خصوصیات امام دوازدهم اشاره و تصریح نکرده است ؟ آیا آن نوشته‌ها و احادیث قابل انطباق بدعوی سید باب یا میرزا بهاء هست ؟

سابعاً - خود میرزا بهاء در کتاب جواهر الأسرار (ص ۴۱) گوید : و کَلَّمَا سَمِعَتْ فِي ذِكْرِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ رُوحَ مَنْ لَجَّجَ الْأَرْوَاحَ فِدَاهُ حَقٌّ لَا رَيْبَ فِيهِ وَإِنَّا كُلُّ بَه مُوقِنُونَ ، وَلَكِنْ ذَكَرُوا أَيْمَةَ الدِّينِ بَأَنَّهُ كَانَ فِي مَدِينَةِ جَابَلْقَا وَصَفُوا هَذِهِ الْمَدِينَةَ بِأَثَارِ غَرِيبَةٍ ... الخ .

و هرآنچه درباره محمد بن الحسن که همه ارواح فدای او باد شنیده‌ای درست است و تردیدی در آن نیست و ما همه یقین بآن داریم . ولی علمای دین گفته‌اند که آنحضرت در شهر جابلقا است .

پس میرزا بهاء در اینجا اعتراف بآنحضرت کرده و وجود او را و بلکه آنچه را که مردم درباره آنحضرت میگویند و میشنوند از مسلمات شمرده است .

و پس از این اعتراف خواسته است اینحقیقت را تأویل کرده ، و با یک بیان خنده‌آور و سستی از بین ببرد .

آری میرزا بهاء فکر نکرده است که کسی که دعوی نبوت و ربوبیت میکند لازم

است منطق صحیح و درستی داشته ، و از سخنهاى پوچ و سست و باطل و از اعمال سراپا تقلب و حيله و تزوير و فريب به پرهيزد .

اگر شيخ احمد احسائى ساده لوح كه ميخواهد مطالب فلسفه اعلى را تحصيل نكرده و مطابق خيالات و افكار ساده خود درست كند ، اگر او يكنفر در هر بابى از معارف و حقايق دينى بمقتضاي حال و مقام بافندگى كرده و حرفهائى سست و بى پايه و متناقض ميگويد اگر او در صد مورد از كتابهائى خود كه بتمام خصوصيات وجودى و بحسب و نسب و جزئيات علائم قبل از ظهور و بعد از ظهور آنحضرت تصريح كرده و سپس در چند جا نفهميده و برخلاف علم و برهان (مثل اغلب نوشته هائى) گفته است كه آن حضرت از اين دنيا منتقل شده و بعالم جابلقا رفته است : آيا اين سخن از يكنفر ساده لوح و متناقض گو ايجاب ميكند كه پيغمبر قرن نوزدهم هم بگويد : وَلَكِنْ ذَكُرُوا اُمَّةَ الدِّينِ بَاَنَّهٗ كَانَ فِى مَدِيْنَةِ جَابَلْقَا ؟ و آيا اين سخن دلالت ميكند كه وجود حضرت ولتّى عصر از اصل در اينجهان نبوده است ؟ و آيا شيخ احمد فهميده است كه چه ميگويد و منطق او با عقل و برهان موافق است ؟ و آيا ميرزا بهاء با اين سخن پوچ ميخواهد خود را بعنوان قائم و مهدي و امام دوازدهم معرفى كند ؟

دعويهاى مختلف ديگر

ميرزا بهاء دعويهاى مختلف ديگرى نيز كرده است .

در الالواح بعد اقدس (۸-۹۹) - گويد : اذْكَرُ مَا اَنْزَلَهُ الرَّحْمٰنُ فِى الْفُرْقَانِ يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ هَذَا يَوْمٌ فِىهِ اَتَى رَبُّكَ وَاَحَاطَتْ الْاَيَاتُ مَظَاهِرَ الْاَسْمَاءِ

و الصِّفَاتِ طُوبَى لِمَنْ فَازَ وَ وِیْلٌ لِّلْمُعْرِضِیْنَ - متذکر باش آنچه را که خداوند در قرآن نازل فرموده است (یَوْمَ یَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِیْنَ) روزی خواهد آمد که مردم قیام کنند برای رب العالمین و این روزیست که پروردگار آمده و آیات او احاطه کرده است بر مظاهر اسماء و صفات و خوشا بحال کسی که بفوز هدایت برسد و وای باد بر اعراض کنندگان .

میرزا این آیه شریفه را که مربوط بقیامت کبری و روز جزاء است ، و خبر میدهد از توجه و حضور تمام مردم در پیشگاه حضرت احدیت : بنفس خود تأویل کرده ، و خود را رب العالمین و پروردگار جهانیان معرفی میکند ، و البته وقتیکه عنوان رب العالمین را توانستیم بجناب میرزا تطبیق کنیم : قیام و توجه تمام مردم را در پیشگاه او نیز باید درست کرد ، و باید گفت : اینها حقائق و معارفیستکه از مرحله تصور و فهم بشرهای عادی خارج است . و بقول میرزا باید کر و کور شد تا جمال مبارک را دید .

و در جای دیگر بصراحت لهجه خود را مصداق خداوند قرار داده ، و قیامت را هم که از اصول دین محسوب است موهوم شمرده است .

و در ایقان طبع اول (۴۷-۹) گوید : و این مضمونات در قرآن هم نازل شده چنانچه میفرماید : یَوْمَ یَأْتِی اللّٰهُ فِی ظُلُلٍ مِّنَ الْغَمَامِ ، و علمای ظاهر بعضی این آیه را از علایم قیامت موهوم که خود تعقل نموده‌اند گرفته‌اند : و هم‌چنین میفرماید : یَوْمَ تَأْتِی السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مَّبِیْنٍ یَغْشِی النَّاسَ هَذَا عَذَابٌ أَلِیمٌ ، که مضمون آن اینست که روزیکه می‌آید آسمان بدودی آشکار و فرو میگیرد مردم را و اینست عذاب الیم ... و اختلافات و نسخ و هدم رسومات عادتیّه و انعدام اعلام محدوده را بدخان در آیه

مذکوره تعبیر فرموده ، و کدام دخان اعظم از این دخان است که فروگرفته همه ناس را و عذاب‌بست برای آنها که هرچه می‌خواهند رفع آن نمایند قادر نیستند ... الخ . پس جناب میرزا خدای جهان است که در قطعه‌هایی از ابر ظهور کرده است ، و منظور از قطعه‌های ابر و دخان آسمانی : ظهور آیات جدید و عادات و رسوم و احکام آیین میرزا و محو و نسخ احکام و آیات دین اسلام است .

در این قسمت گذشته از اینکه جناب میرزا خود را خداوند جهان معرفی کرده و قیامت را موهوم می‌شمارد : برای اثبات خداوندی خود آیه گذشته را که در سوره بقره (۲۱۰) میباشد تحریف کرده است ، و صحیح آن اینست : هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ - آیا منافقین انتظار دارند که خداوند در قطعه‌های ابر برای آنان ظاهر شود .

و در الألواح بعد اقدس (۷۶-۱۰) گوید قُلْ تَاللَّهِ قَدْ ظَهَرَ مَا هُوَ الْمَسْطُورُ فِي كُتُبِ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ إِنَّهُ لَهُوَ الَّذِي سُمِّيَ فِي التَّوْرَةِ بِيَهُوَهَ وَ فِي الْإِنْجِيلِ بِرُوحِ الْحَقِّ وَ فِي الْفُرْقَانِ بِالنَّبَأِ الْعَظِيمِ - بگوی قسم بخدا که ظاهر شد آنچه در کتابهای آسمانی مسطور است و او همان شخصی است که در تورات بنام يَهُوَهَ و در انجیل بعنوان روح حق و در قرآن باسم نبأ عظیم نامیده شده است .

و در اشراقات (ص ۵۲) گوید : قَدْ خُلِقْتُمْ لِذِكْرِ هَذَا النَّبَأِ الْأَعْظَمِ وَ هَذَا الصَّرَاطِ الْأَقْوَمِ الَّذِي كَانَ مَكْنُونًا فِي أَفْتِدَةِ الْأَنْبِيَاءِ وَ مَخْزُونًا فِي صُدُورِ الْأَصْفِيَاءِ - آفریده شده‌اید برای توجه باین نبأ اعظم و صراط اقوم که در قلوب انبیاء منظور گشته و در سینه‌های اصفیاء محفوظ بوده است .

در این دو مورد هم یکمرتبه خود را مصداق همه عناوین و مواعید انبیاء (یهوه ،

روح الحق ، نبأ عظیم ، صراط اقوم ، مکنون در قلوب انبیاء (شمرده ، و ادعاء کرده است که آنچه انبیاء و کتب آسمانی خبر داده‌اند مصداق همه آنها من هستم .
 بموجب مثل مشهور (از مرگ گرفتیم تا به تب راضی باشد) جناب میرزا هم خود را مصداق پروردگار خداوند و روح حق و تمام مواعید انبیاء می‌شمارد ، تا دیگران او را بحدائق مراتب که مقام نبوت است قبول کرده ، و مقام نبوت او را بپذیرند .

و در اینجا از جناب میرزا باید بپرسیم : شما که خود را مصداق و حقیقت روح حق معرفی میکنید ، آیا روح حق این اندازه قدرت ندارد که روایترا که نقل میکند تحریف نکند ؟ یا آیه‌ای را که مینویسد کم و زیاد نکند ؟ یا حرفیکه میزند پا برجا باشد ؟ یا موجبات گمراهی و اضلال مردم را فراهم نیاورد ؟

اگر پیرو سید باب است : تا آخر عمر از او اطاعت و پیروی کند . و اگر تجلیل و ترویج صبح ازل میکند : پا برجا باشد . و اگر مهدی و موعود اسلام است : مطابق صفات مهدی اسلام رفتار کند . و اگر پیغمبر قرن اتم است : در مقام خود ثابت باشد . و اگر پروردگار و خدای مردم بیچاره است : گره‌گشایی کرده و نجات‌بخش باشد .

مگر اینکه باز سخن گذشته را تکرار کرده و بگوید : ما حاکم به قوانین و مافوق احکام و ادیان هستیم .

عصمت کبری و میرزا بهاء

آری میرزا بهاء برای رفع این اشکال و فرار از همین محذورات : خود را بمقام

عصمت کبری رسانیده ، و عصمت کبری را بمعنای حکومت بقانون و احکام گرفته است .

میرزا بهاء در اشراقات (ص ۵۸) گوید : فاعلم للعصمة معان شتى و مقامات شتى ، إِنَّ الَّذِي عَصَمَهُ اللَّهُ مِنَ الزَّلَلِ يَصْدُقُ عَلَيْهِ هَذَا الْأَسْمُ فِي مَقَامٍ ... و امّا الْعِصْمَةُ الْكُبْرَى لِمَنْ كَانَ مَقَامُهُ مُقَدَّسًا عَنِ الْأَوَامِرِ وَالنَّوَاهِي وَ مُنْزَهًا عَنِ الْخَطَا وَالنِّسْيَانِ ، إِنَّهُ نَوْرٌ لَا تُعَقِّبُهُ الظُّلْمَةُ وَ صَوَابٌ لَا يَعْتَرِيهِ الْخَطَا لَوْ يَحْكُمُ عَلَى الْمَاءِ حُكْمَ الْخَمْرِ وَ عَلَى السَّمَاءِ حُكْمَ الْأَرْضِ وَ عَلَى النَّوْرِ حُكْمَ النَّارِ حَقٌّ لَا رَيْبَ فِيهِ وَ لَيْسَ لِأَحَدٍ أَنْ يَعْتَرِضَ عَلَيْهِ أَوْ يَقُولَ لِمَ وَ بِمَ - بدانکه برای عصمت معناهای مختلف و مقاماتیست ، آنکسیکه خداوند او را از لغزش حفظ کرده است صدق میکند بر او این اسم ، و امّا عصمت کبری برای کسی است که مقام او مقدّس و برتر باشد از اوامر و نواهی و پاک و منزّه باشد از فراموشی و خطا ، و آن نورستکه ظلمتی در آن مقام نباشد و مقام درستی است که خطائی عارض آن نگردد ، و کسیکه دارای این مقام است اگر حکم کند بر آب که خمر است و بر آسمان که زمین است و بر نور که آتش است : حق بوده و مورد شک نخواهد بود ، و کسیرا نشاید که اعتراض کند بحکم او .

و در صفحه (۵۴) گوید : الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ الْعِصْمَةَ الْكُبْرَى دِرْعًا لِهَيْكَلِ أَمْرِهِ فِي مَلَكُوتِ الْإِنشَاءِ وَ مَا قَدَّرَ لِأَحَدٍ نَصِيبًا مِنْ هَذِهِ الرُّتْبَةِ الْعُلْيَا وَ الْمَقَامِ الْأَعْلَى - حمد خداوندی را که حقیقت عصمت کبری را لباس قرار داده است برای هیكل امر او (میرزا بهاء) در عالم ملکوت انشاء و کسیرا از این مرتبه بزرگ و مقام بلند نصیبی قرار نداده است .

میرزا بهاء در این دو قسمت از کلام خود مطالبی آورده است :

۱- عصمت کبری مخصوص میرزا بهاء است ، و کسیرا از گذشتگان و آیندگان در این مقام سهم و نصیبی نیست ، و در اینصورت پیامبرانیکه بقول میرزا بهاء در آینده ظهور خواهند کرد : دارای مقام و مرتبه او نخواهند بود ، با اینکه هر پیغمبر لاحقی باید اشرف و اکمل از سابق بوده ، و روی این فضیلت و مقام دین سابق را نسخ کند .

۲- در مقام عصمت کبری خطاء و نسیانی نیست : و بموجب این تعریف کسیکه دارای عصمت کبری شد لازمست از مرحله طبیعت انسانیت و فطرت بشریت خارج باشد ، زیرا تا انسان روی فطرت انسانی و طبیعت تکوینی بشری زندگی دارد : خطاکار و فراموش کار است . اینست که گفته اند - *الإنسانُ محلُّ السَّهوِّ والنِّسیانِ* - انسان بمقتضای طبیعت و سرشت تکوینی خود در معرض سهو و نسیان است .

۳- عصمت بمعنای محفوظ و معصوم بودن از خلاف و عصیان است ، و اینمعنی فرع توجه امر و نهی و تکلیف و وظیفه میباشد ، و اگر تکلیفی بکسی متوجه نشده و مأموریتی پیدا نکند ، عصیان و سرپیچی و مخالفتی متصور نشود .

و بموجب کلام گذشته : مقام میرزا بالاتر از امر و توجه تکلیف است ، و در اینصورت موضوع عصیان و همچنین موضوع عصمت منتفی است ، یعنی تکلیفی نیست تا معصیت صورت گرفته ، و با محفوظ بودن از معصیت مرحله عصمت تحقق پیدا کند . پس مفهوم عصمت نسبت بجناب میرزا معقول نیست .

۴- جناب میرزا اگر خدا است : باید به بندگان و بقول خودشان *باغنام الله* تبریک گفت . و اگر پیغمبر و رسول است : در اینصورت حدّ مسلم آنکه تکالیفی

در خصوص ابلاغ پیامهای خداوند و بیان وظائف عباد دارد ، و لازمست به وظائف رسالت و مأموریت خود عمل کند ، و این مأموریت و مسئولیت بسیار بزرگ و مهم بوده ، و انجام دادن و عمل کردن بآن بسی سخت و مشکل است . پس منزّه بودن از تعلق امر و نهی و تکلیف کشف میکند که میرزا هیچگونه مأموریت و مسئولیتی نداشته است .

۵- اگر میرزا خدا نیست : ناچار یکی از بندگان خدا است ، و در مقام عبودیت لازمست بوظائف بندگی عمل کرده ، و آنچه مقتضای عبودیت است در مقابل پروردگار متعال انجام داد . پس منزّه بودن از تعلق امر و نهی موجب اینستکه از مرحله عبودیت خارج شود : و این معنی از دو حال بیرون نیست . یا اینستکه بنده و مخلوق و آفریده خدا نیست ، و یا آنکه شرائط توجه تکلیف را (بلوغ و عقل و رشد و اختیار) فاقد است .

۶- بقول دانشمندان محقق در مطالب عقلی و اصول معارف و طبیعیات و محسوسات نباید تقلید کرد : و اگر جناب میرزا و یا کسیکه بالاتر از ایشان است برخلاف موضوعات مسلمة و محسوسه سخنی بگوید ، نه تنها نباید پذیرفت بلکه نباید اعتناء و توجه کرد . پس اگر ایشان به آسمان زمین گویند : لابد خودشان اینطور تشخیص داده‌اند ، و برای خود ایشان حجت است .

آری اگر ما کر و کور گردیم تا جمال مبارک را به بینیم : ممکن است قوه تمیز و خرد را از دست داده ، و حکم ایشان را بپذیریم .

۷- پس جناب میرزا خواه و ناخواه مسئولیتهایی دارد : مسئولیت وجدانی ، مسئولیت اخلاقی ، مسئولیت بندگی ، مسئولیت بمقتضای مقام خود ، مسئولیت

اجتماعی ، و مسئولیتهای دیگر . و خیانت و دروغگویی و تحریف مطالب برخلاف هرگونه از مسئولیتهای بوده ، و یکفرد از بشر بحکم فطرت هرگز راضی باین گونه از اعمال برخلاف انسانیت و شرافت نخواهد بود .

علایم ظهور و تحریف آنها

ما در اینجا در پیرامون علائم ظهور بحث نمیکنیم .

منظور ما اینستکه : بمناسبت مباحث گذشته قسمتی از روایات را که نویسندگان اینطائفه در موضوع علائم ظهور نقل کرده و بجریان امور خودشان با تحریف و کم و زیاد کردن تطبیق می کنند : از کتابهای خود آنان در اینجا ذکر نموده ، و در پیرامون آنها بررسی کنیم .

و خوانندگان محترم در این مبحث نیز بسستی منطق اینطائفه و چگونگی تقلب و تحریف و خیانت آنان متوجه خواهند شد .

در نقطة الکاف (ص ۱۵۳ س ۱۲) میگوید : دلیل چهارم (برای مقام قدوسیت و رجعت رسول الله بودن ملا محمد علی قدوس) آنکه سیصد و سیزده تن نقباء در حول ایشان جمع شدند و جان باختند ... الخ .

میگویند دروغگو حافظه ندارد : خود مؤلف در مقام شرح جریان قلعه طبرسی (ص ۱۵۳-۱۹۵) که بتدریج اسامی و عدّه مقتولین را ذکر میکند در حدود سیصد و پنجاه نفر را متذکر میشود :

در (ص ۱۶۸ س ۱۸) میگوید : یکی آنکه سه نفر از ایشان شهید شده بود .

و در (ص ۱۷۳ س ۱۴) میگوید : و حساب نمودند در همه این دعواها هفتاد نفر از اصحاب در رکاب همایون ایشان (رکاب بشروئی که خود او نیز کشته شده بود) بدرجه شهادت فائز گردیده بودند . و در « ص ۱۸۴ س ۲ » میگوید : یک روز چند نفر بجهت تحصیل قند و چای از جهت حضرت رفتند ایشانرا گرفتند و بزرگ ایشان ملا سعید نامی بود مشهور بزرکناری . و در « ص ۱۸۷ س ۱ » میگوید : و دو آدم از

مخلصین بهمراه ایشان بود که آنها نیز ضعیف بودند فرار نمودند. و در «ص ۱۸۹ س ۲۵» میگوید: شیخ صالح شیرازی که قاتل حاج ملا محمدتقی قزوینی بود رفت که آتش را خاموش کند که گلوله دیگر بر سرش آمده و از هم خورد گردید همینکه نعش او را برداشتند گلوله دیگر آمده یک دست میرزا محمدعلی ولد آقا سید احمد را برده در حضور پدرش فوت کرد، و در «ص ۱۹۰ س ۱۸» میگوید: و برگشتند دو نفر از اصحاب شهید شده بود برگشتند و نعشهای خود را برداشته بقلعه بردند. و در «ص ۱۹۱ س ۱» میگوید: و از جمله اشخاصیکه ضعف بر ایشان غالب گردید و از قلعه برآمد آقا رسول بهمیزی بود که با سی نفر بیرون آمد. و در «ص ۱۹۲ س ۵» میگوید: آنجناب (قدوس) سوار شده و دویست و سی نفر اصحاب باقی مانده بودند همچون پروانه گرداگرد شمع وجود آنجناب را گرفتند وارد بر اردو شدند.

پس در این چند جمله از سیصد و پنجاه نفر تقریباً اسم برده شده است، در صورتیکه در چندین مورد که تیرباران یا حمله عمومی صورت گرفته است: ذکری از متوفیات اهل قلعه بمیان نیاورده است.

و روی این قاعده بطور مسلم جمعیت اهل قلعه به پانصد نفر میرسید، اگرچه برخی از مورّخین (در مفتاح باب الابواب) دوهزار و پانصد نفر نوشته‌اند.

ثانیاً - در اینجا ملا محمدعلی قدوس قائم آل محمد شده است، و معلوم میشود قائمیت لباسی است که بتن هر شخصی جور آید.

ثالثاً - بموجب روایات مربوطه: سیصد و سیزده نفر در مسجدالحرام باطراف حضرت ولّی عصر جمع آیند، نه در قلعه طبرسی مازندران باطراف ملا محمدعلی قدوس.

رابعاً - سیصد و سیزده نفر از اصحاب خاص حضرت ولی عصر هستند ، و از جانب آن حضرت بعنوان حکام و فرمانداران بلاد معین میشوند ، نه آنکه در همان قلعه کشته شده یا شهید گردیدند .

خامساً - معلوم میشود ملل جهان و مخصوصاً ملت شیعه هزار سال یا بیشتر منتظر قائم بودند که در ظرف چند روز از قلعه طبرسی قیام کرده و سپس در همانجا متحصن شده و با یارانش کشته شوند .

سادساً - بقول مؤلف محترم که اولین نویسنده و اولین طرفدار سید باب است ، و بنوشته این کتاب که معتبرترین و قدیمترین کتابیست در تاریخ و جریان امور اینطائفه : با ظهور جناب قدّوس رجعت حضرت رسول اکرم متحقق گشته است ، و در عین حالیکه قائم آل محمد است : در حقیقت پیغمبر اسلام است که بعد از هزار و دویست و پنجاه سال بدنی رجوع کرده است .

سابعاً - جای تأسف است که : قائم آل محمد ظاهر شد و رسول اکرم رجعت کرد ، ولی هیچگونه از عدل و داد خبری نشد ، و بلکه جور و هرج و مرج و ظلم بیشتر در دنیا و در ایران ریشه افکنده ، و اختلاف و ناراحتی تازه‌ای بر اختلافات گذشته اضافه گردید .

جریان امر و دعوی قدّوس

و برای اینکه خوانندگان محترم در اینمورد روشن باشند : لازم است مختصری از خصوصیات دعوی و جریان امور ملامحمدعلی قدّوس بارفروشی مازندرانی را از همان کتاب نقل کنیم .

در نقطه الكاف (ص ۲۰۲ س ۱۴) میگوید : و جناب قدوس بالاستقلال ادعاء فرمودند ، و مادامیکه جناب ذکر (سید باب) متنطق بودند جناب قدوس ساکت بودند ، و حضرت (قدوس) سماء مشیت بود ، و جناب ذکر ارض اراده . و آن حدیث هم که میفرماید : اسم او اسم نبوت ثم ولایت میباشد ، یعنی محمدعلی نام او است . معلوم میشود : جناب قدوس خود را مهمتر از سید باب معرفی کرده ، و چنان وانمود می کرد که سید باب در تمام دعاوی و اظهارات خود بخواست و میل (مشیت) ایشان رفتار مینماید .

و در اینصورت اگر قدوس قائم باشد : سید باب از طرف قائم مأموریت و نیابت پیدا کرده است ، و سپس چطور شده است که بمرتبۀ قائمیت و بعد بمقام نبوت و بعد بمقام الوهیت رسیده است : باید توضیح بدهند .

و ممکن است این دو نفر دو تن داشتند ولی دارای یکروح بودند و ناچار اینمراتب را هم مانند تحصیلات علمی و مقامات ظاهری و عناوین دنیوی ، تحصیلی و اختیاری میدانستند : و روی این نظر بتدریج ترفیع رتبه پیدا کرده ، و بمقام ربوبیت رسیدند .

و اما حدیثیکه دلالت بر آن نماید که اسم قائم اسم نبوت ثم ولایت میباشد : در کتابی ندیده‌ام .

آری نقل شده است که : نام حضرت ولی عصر (ع) و کنیه او مطابق با اسم مبارک رسول اکرم و کنیه او است .

در نقطه الكاف (ص ۱۹۹ س ۴) میگوید : بعد از آنکه والده ایشان بخانه شوهرش که آقا صالح نامی بود زارع آمد سه ماهه حامله بود ، و دختر هم بود ، در

شش ماهگی وضع حمل حضرت شده ؛ و لهذا از این جهت مردم نسبت‌های بد بآنجناب میدادند . و دوستان تأویلات خیر مینمودند مثل حکایت عیسی .

و در (س ۲۰) میگوید : و اما در باب نصیحت تو (پدر قدوس که او را پند میداد در ایام تحصن در قلعه) مرا ، بدانکه من پسر شما نیستم و پسر شما در فلان روز که او را فرستادی از عقب هیمة چوب راهرا گم کرده ، و الحال در فلان شهر میباشد ، و منم حضرت عیسی و بصورت فرزند تو ظاهر گردیده‌ام ، و تو را از باب مصلحت بپدری اختیار نموده‌ام ، پس از ایندو حکایت معلوم میشود که : پدر و مادر قدوس مجهول بودند ، و باعتراف خود قدوس از این پدر و مادر متکون نشده است ، و قهراً نسب قدوس برای ما مجهول شده ، و اینقسمت سوء سابقه و پرونده بسیار زننده‌ای را برای جناب قدوس باز میکند .

و در (ص ۲۰۷ س ۱۶) راجع بمقام و دعوی قدوس و سید باب میگوید : و اما در این دوره اصل نقطه حضرت قدوس بودند ، و جناب ذکر (سید باب) باب ایشان بود ، ولی چونکه دوره رجعت بوده و ولایت بر نبوت در ظهور سبقت گرفت ، لهذا جناب ذکر ابتداء ظاهر شدند . و تا سه سال که حروف علی باشد ایشان داعی الی الحق بودند ، و در سنه چهارم که مطابق است با اسم محمد و سنه جذب الاحدیة لصفة التوحید حضرت قدوس ظاهر گردید باسم قائمیت ، و لواهای حق مثل خراسانی و یمانی و سته حول ایشان جمع شدند ... سنه پنجم نقطه قائمیت در هیکل حضرت ذکر ظاهر شد و سماء مشیت گردیدند ، و ارض اشراق و اراده حضرت ازل (صبح ازل) شدند .

در اینکلمات مطالب مبهمی دیده میشود :

- ۱- قدّوس مانند حضرت عیسی بی پدر است .
 - ۲- مادرش که حامله شده بود هنوز دختر بوده است .
 - ۳- در همان ایام حمل و وضع مردم نسبت‌های بد باو میدادند .
 - ۴- قدّوس حضرت عیسی است که باینصورت بدنیا آمده است .
 - ۵- قدّوس نقطه اولی بوده است و سید باب عنوان بابیت از او داشته است .
 - ۶- قدّوس در سال چهارم از ظهور سید باب در طرفهای مازندران و قلعه طبرسی باسم قائمیت ظاهر گردید .
 - ۷- لواهای خراسانی و یمانی و غیر آنها در اطراف او جمع شدند .
 - ۷- در سال پنجم قائمیت در هیکل سید باب ظاهر شد .
 - ۹- و از سال پنجم که قدّوس فوت کرد : سید باب قائم و سماء مشیت شد ، و زمین اشراق نور مشیت حضرت صبح ازل شد .
 - ۱۰- لوای خراسانی عبارت است از لوای ملاحسین بشرویی .
- در نقطه‌الکاف (ص ۲۰۱ س ۱۳) میگوید : و سعیدالعلماء کرد آنچه کرد و حضرت قائم موعود را شهید کردند ... چونکه در حدیث دارد که حضرت قائم علیه‌السلام را سعیده نام که یهودی‌زاده است در قار طهران بدسته آهنین شهید میکند ، و آن زنی ریش‌دار هست - مراد همین ملعون بود زیرا که مراد از سعیده زن میباشد در واقع و ریش دارد یعنی در ظاهر مرد است ، و مراد از قار طهران مازندران میباشد : و مراد از دسته آهنین همان دسته طبرزین بود که بسر مبارک آنجناب (قدّوس) زد و بانضربت شهید شدند ، و این ملعونه یهودی‌زاده میباشد .
- جناب مؤلف فاضل محترم در اینکلام مختصر تحقیقاتی عمیق دارد :

۱- قائم موعود اسلام بنام مهدی محمد بن الحسن العسکری با خصوصیات دیگر که مسلمین منتظر آن هستند (آنانکه منتظرند) بنام ملامحمدعلی قدوس ظاهر و بفاصله چند ماه شهید شده است .

۲- قار طهران ، دسته آهنین ، سعیده ، یهودی زاده ، زن ریش دار حضرت قائم ، اینکلمات عبارت باشند از : مازندران ، دسته طبرزین ، سعیدالعلماء پیشوای روحانیین مازندران که بعقیده مؤلف یهودی زاده و در واقع زن است ، و جناب قدوس ملامحمدعلی .

۳- مؤلف محترم این احادیث و این مضامین را در کجا دیده است ، خودش میداند ، در کتب حدیث که از این مضامین اثری نیست .

آری در روایت واحده نقل شده است که : قاتل آنحضرت زنی که ملیحه یا سعیده نام داشته باشد ، از بالای بامی در شهر کوفه چیزی بسر مبارک آنحضرت می اندازد و آن حضرت را بعد از سالها حکومت شهید میکند .

پس شهر کوفه مبدل میشود بمازندران ، و حکومت سالها بحکومت چندین روز در قلعه طبرسی ، و زنیکه ملیحه یا سعیده نام دارد به سعیدالعلماء ، و انداختن چیزی از پشت بام بزدن طبرزین ، و حضرت ولی عصر با آن مشخصات معلوم به ملامحمدعلی ، و تازه این روایت از اصل نامعلوم است ، نه سند درستی دارد و نه در کتاب معتمدی نقل شده است .

اینست میزان تحقیق و میزان معلومات اینطائفه .

و عجیب این است که : با این اکاذیب و افتراء و جعل و خیانت و با این استدالات سست و بی اساس میخواهند در مقابل ادیان آسمانی و در مقابل حقائق

و معارف علوم و در مقابل علماء و محققین و افراد روشنفکر قرن نوزدهم ، دعوی آیین جدید کنند .

قدّوس و ملا حسین بشرویی

چون سخن باینجا رسید ، برای روشن شدن اذهان خوانندگان محترم ، مقتضی است قسمتی از حالات ملا حسین بشرویی را که باب‌الباب و بعقیده قدّوس حضرت حسین بن علی است که رجعت کرده است : در اینجا از نوشته‌های خودشان نقل کنیم .

در نقطه‌الکاف (ص ۱۶۹ س ۲۲) گوید : و فرمودند (قدّوس) واللّٰه این میباشد (بشرویی) حسین مظلوم و لیس بدجال ، بعد از آن من دیدم که در بحار اینحدیث از معصوم رسیده که در زمان رجعت جناب سیدالشهداء در کربلا رجعت میفرماید ، در رکاب ظفر انتساب حضرت قائم ، لشکر مخالف نیز رجعت نموده بجناب سیدالشهداء میگویند که این دجال میباشد ، و حضرت قائم قسم یاد می‌فرمایند که واللّٰه این حسین میباشد و دجال نیست ، آنقوم ظالم قبول نمیکنند و جناب سیدالشهداء را شهید میکنند ، و حضرت قائم طلب خون آنحضرترا میکنند ، و مدّت چهل روز بعد از شهادت آنجناب عالم هرج و مرج میباشد ، و همین بوده مراد ائمه طاهرین ... الخ .

پس بموجب فرموده جناب قدّوس : ملا حسین بشرویی که از تلامذه سید کاظم رشتی و نخستین فردی بود که برکن رابع بودن و بابیت سید باب معتقد شده و مردم او را دجال و دروغگو لقب داده بودند ، در باطن حسین بن علی بوده است که

رجعت کرده است .

اولاً - روایاتی که مربوط بر رجعت است : اگر اصل موضوع مسلم باشد ، خصوصیات و کیفیات آن کاملاً مجهول و مبهم بوده ، و هیچ کس را نشاید که در جزئیات و تطبیق آنها سخن گفته و اظهار رأی کند .

ثانیاً - اگر دعوی تنها کافی باشد : هر محمدی میتواند دعوی رجعت محمدی کرده ، و هر حسینی دعوی رجعت حسینی نماید .

ثالثاً - رجعت اگر درست باشد : برای نتیجه گرفتن و توفیق پیدا کردن و پیشرفت و غلبه و نصرت یافتن است ، نه آنکه در قلعه طبرسی در محاصره و فشار قوای دولتی و ملی واقع شده ، و بعد از مقاومت و زحمت زیاد بکلی مغلوب و کشته شوند ، و در اینمورد باید با تأثر شدید اظهار داشت : ایکاش که رجعت نمیکردند .

رابعاً - اگر روایات مربوطه در بحار درست باشد : بمقتضای دلالت آنها حضرت سیدالشهداء بعد از قائم حکومت میکند ، و رجعت او در روزهای آخر حضرت قائم است ، نه آنکه در زمان حکومت حضرت ولی عصر (ع) رجعت کرده و بلافاصله شهید شود .

خامساً - خود مؤلف محترم تصریح میکند که : رجعت از کربلا است ، و در رکاب ظفر انتساب قائم است ، ولی کربلا بسرزمین خراسان و مازندران تبدیل میشود ، و رکاب ظفر انتساب برکاب محاصره شده و مغلوب جناب قدوس .

سادساً - معلوم میشود مخالفین آقایان که قلعه را در محاصره قرار داده بودند ؛ همه در حقیقت لشکر ابن زیاد و جمعیت کوفه بودند که در این سرزمین رجعت کرده اند ؛ و چون مرتبه اول در کربلا ظلم و ستم آنان کم بوده است : ایندفعه نیز

سیدالشهداء را شهید کردند .

سابعاً - عجب آنکه : از طرف دیگر سید باب هم که رسماً دعوی قائمیت کرده است ، و بروایات مربوط بظهور و علائم قائم استدلال میکند ، و از جمله دعاوی میرزا بهاء نیز آنکه بظهور او رجعت حسینی محقق گشته است ، و او همان سیدالشهداء است .

و در تلخیص تاریخ نبیل (ص ۳۱۶) گوید : جناب ملا حسین هنوز در مشهد بودند که شخصی از جانب حضرت باب بمشهد وارد شد ، عمامه حضرت بابرا که مخصوص جناب ملا حسین عنایت فرموده بودند ، بایشان داد و گفت حضرت اعلی بشما فرمودند : که این عمامه سبز را بر سر خود بگذارید و رایت سیاه را در مقابل پیشاپیش موکب خود برافراشته برای مساعدت و همراهی با جناب قُدوس بجزیره الخضراء توجه کنید ، و از این بعد بنام جدید سید علی خوانده خواهید شد ... الخ .

و در ص ۳۴۶ گوید : و این علم سیاه همان بود که حضرت رسول (ص) درباره آن خطاب بمسلمین فرموده‌اند : هر وقت دیدید علمهای سیاه از طرف خراسان مرتفع شد ، بشتابید اگرچه با سینه روی برف هم شده بروید ، تا در ظل آن رایات درآئید ، زیرا علم سیاه که از خراسان برافراشته میشود مبشر بظهور مهدی است ، و از مشهد تا قلعه شیخ طبرسی این رایت مقدسه مواج بود ... الخ .

و در ۴۰۴ گوید : هنگام خروج از قلعه جناب قُدوس عمامه سبزرنگی را که حضرت باب برای ایشان فرستاده بود بر سر گذاشتند ، این عمامه را برای قُدوس در همان وقتی فرستادند که برای باب‌الباب هم عمامه دیگری فرستاده بودند که

ایشان در روز شهادت بر سر گذاشتند و در ص ۴۱۶ گوید : سعیدالعلماء با کمال وقاحت بجناب قدوس گفت آیا می‌خواهی با این عمامه سبزیکه بر سرت گذاشته‌ای خود را از اولاد رسول معرفی کنی ؟ مگر نمیدانی هرکسی که برخلاف واقع مدعی این مقام شود مورد خشم و غضب الهی قرار می‌گیرد ! قدوس با کمال متانت فرمود : آیا سید مرتضی که همه علماء او را محترم می‌شمارند و از اولاد حضرت رسول (ص) میدانند ، نسبش از طرف پدرش بحضرت رسول میرسید یا از طرف مادرش ؟ یکی از حضار گفت : سید مرتضی از سادات شریف بود ، یعنی از طرف مادر نسبش بحضرت رسول (ص) می‌رسید ... الخ .

خوانندگان محترم به نقاط ضعف اینکلمات توجه کرده و دقت نمایند .

- ۱- ملاحسین بشرویی عمامه سبز بسر میگذارد ، تا عنوان سید حسنی یا خراسانی باو تطبیق کند : و اینمعنی بامر سید باب صورت می‌گیرد .
- ۲- قلعه طبرسی که مورد توقف و تحصن قدوس و یاران او است : جزیره الخضراء میشود ، و جزیره الخضراء که محلّ توقف حضرت ولی عصر است (البته در زمان غیبت نه بعد از ظهور) بقلعه طبرسی تطبیق میشود .
- ۳- ملامحمدعلی قدوس بارفروشی نیز عمامه سبز بسر میگذارد ، تا دعوی او که من مهدی و قائم و از اولاد پیغمبر هستم : تطبیق کند .
- ۴- مؤلف محترم اقلّا بشرح حال سید مرتضی که در همه جا هست مراجعه نکرده است ، تا به‌بیند نسب او باین قرار است : علی بن حسین بن موسی بن محمد بن موسی بن ابراهیم بن الامام موسی الکاظم (ع) .
- ۵- روایات خروج خراسانی اگر محتوم باشد ، باین ترتیب است (بحار ۱۳ علائم

ظهور) : خارج میشود بیرقهای سیاه از خراسان و حرکت میکنند تا میرسند بکوفه و در کوفه با بیرقهای سفیانی ملاقات میکنند و چون حضرت مهدی (ع) ظاهر شد آنحضرت را بیعت مینمایند .

روایت مربوط به آذربایجان

و از جمله روایاتی که برای ظهور سید باب و میرزا بهاء استدلال میکنند ، روایت منقول از غیبت نعمانی (ص ۱۰۴) است که حضرت صادق (ع) از پدر خود نقل میفرماید - ناچار برای طرفداری ما از آذربایجان حادثه‌ای روی خواهد داد که هیچ چیزی با آن مقاومت نمیکند . در آن هنگام از خانه‌های خود بیرون نشوید و ملازم خانه گردید چنانکه ما ملازم هستیم ، و چون بعد از آن کسی قیام کرد بسوی او بشتابید اگرچه با راه رفتن روی برفها باشد ، و گویا با چشم خود می بینم آن قیام کننده را که در میان رکن و مقام ایستاده و مردم او را بیعت میکنند ... الخ .

در نقطه الکاف (ص ۲۵۰ س ۱۸) عن ابی عبدالله علیه السلام قال لا بد لنا من آذربایجان لا یقوم لها شیءٌ ، فإذا كان ذلك فكونوا أحلاس بیوتکم و الیدوا کما ألبدنا ، فإذا تحرک متحرک فاسعوا الیه و لو جزاً علی الثلج ، و الله لکأنی أنظر الیه بین الرکن و المقام یبایع الناس عل کتاب جدید علی العرب شدید ، و یل لطفة العرب من شرٍ قد اقترب .

سپس در مقام تفسیر ، امر آذربایجان را بصلب سید باب زده ، و تحرک متحرک را به قیام شخصیکه میخواهد انتقام بگیرد که در آنموقع همه باید از او یاری و نصرت نمایند .

در این روایت از جهت معنی تحریفاتی شده است :

۱- امر آذربایجان را بصلب سید باب زده : بطوریکه ملاحظه میشود ، عبارت روایت اینست - لا بدّلنا من آذربایجان ، یعنی ناچار است بخاطر ما و برای طرفداری ما از آذربایجان ، پس اگر صلب و دار زدن سید باب از طرف مسلمین منظور باشد : اینعمل بنفع اهل بیت است ، زیرا فردیکه مخالف با قوانین اسلام بوده و میخواست اسلام را از بین بردارد بدست مسلمین مصلوب و مقتول گشت . اگر منظور قیام و دعوی سید باب باشد : این قیام بطرفداری اسلام نبوده و بلکه صدر صد بضرر و بخاطر محو آثار پیشوایان اسلام است .

۲- این حادثه از علائم ظهور است : یعنی صریح روایت اینست که قبل از قیام قائم چنین حادثه‌ای از آذربایجان ظاهر میشود ، در صورتیکه مؤلف این روایت را از جمله دلائل قیام سید باب شمرده ، و حادثه آذربایجان را بنفس قائم تفسیر کرده است .

۳- تحرّک متحرّک را بقیام شخصیکه میخواهد انتقام گیرد : اوّلا سخنی از انتقام گرفتن نیست ، و بلکه صریح روایت اینستکه حادثه آذربایجان و سپس قیام قائم هر دو بیک منظور و برای طرفداری از اسلام و اهل بیت است ، و ثانیاً - بطوریکه گفتیم حادثه آذربایجان از علائم و از مقدمات ظهور قائم (متحرّک) است ، نه آنکه حادثه را بامر قیام قائم مربوط کرده ، و جریان حرکت متحرّک را بوقایع متأخر از ظهور و متأخر از فوت قائم .

۴- بموجب تفسیریکه مؤلف معنی کرده است : شتافتن و ملحق شدن و پیروی کردن از وظائف بعد از فوت قائم است . و لازمست در زمان ظهور قائم همه

خانه نشین و ساکت و پنهان گشته ، و سپس که متحرک ظاهر شد همه بسوی او بشتابند ، و در اینصورت قضایا و طرف داریها و اموریکه در قلعه طبرسی و زنجان و یزد و سائر شهرها واقع شد همه برخلاف وظیفه بوده است .

۵- در خود روایت تصریح می شود که : بعد از جریان حادثه آذربایجان قائم ظهور می کند و من با چشم خود می بینم او را که در میان رکن و مقام از مسجدالحرام ایستاده و از مردم بیعت می گیرد .

پس خوانندگان محترم دقت کرده و به بینند که این آقایان تا چه اندازه برخلاف صراحت روایت سخن گفته و استدلال می کنند .

قائم و سلطنت

یکی از آثار و علائم و صفات حضرت ولی عصر (ع) حکومت و سلطنت و قدرت آنحضرت است ، و این معنی از روایات کثیره و بلکه از اغلب احادیث مربوطه استفاده میشود ، و از اینجاست که آیه شریفه (لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ) و آیه (وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ) و آیه (وَ اللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ) را بموجب احادیث وارده معتبره ، تأویل بقیام و ظهور آن حضرت کرده اند .

و چون آقایان در اینمورد هم ضعف پیدا کرده ، و دستشان از حیازت اینمعنی کوتاه شد : ناچار شروع بتأویل کرده ، و اظهار داشتند که : مقصود از سلطنت و حکومت ، سلطنت و قدرت معنوی است نه ظاهری .

در ایقان (ص ۶۴-۱۳) گوید : بلی سلطنتی که در کتب در حق قائم مذکور است **حَقٌّ و لا رَیْبَ فِیْهِ** ، ولیکن آن نه آن سلطنت و حکومتی است که هر نفسی ادراک نماید ... و مقصود از سلطنت احاطه و قدرت آن حضرت است بر همه ممکنات خواه در عالم ظاهر باستیلائی ظاهری ظاهر شود یا نشود .

اولاً در اینصورت صدها اشخاص دعوی اینمقامرا پیش از جناب میرزا نموده‌اند ، و برای انطباق این عنوان نیز سزاوارتر بودند **عِلْماً و عَمَلاً** ، و اگر تنها دعوی کفایت کند : نویسنده هم میتواند دعوی قائمیت کرده و قیامت را برپا کند .

و ثانیاً آنچه در روایات و اخبار ذکر شده است و جماعت شیعه منتظر آن هستند : شخص معین و مشخص است ، نه عنوان کلی قائم که منطبق بهر قائمی باشد .
و ثالثاً اخبار و روایاتی که موضوع سلطنت را تذکر میدهد : خصوصیات آنرا نیز ذکر میکند ، نظیر فتح بلاد و غلبه بر مخالفین و قتل اعداء ، و اینمعانی هیچگونه قابل انطباق بر سلطنت معنوی تنها نباشند .

و رابعاً - کدام احاطه و قدرت معنوی در جناب باب موجود بود که دیگران فاقد آن هستند ؟ آیا معنای نیروی روحانی و معنوی بجز روحانیت و معرفت و کمالات انسانی است ؟ شخصیکه همه حرفهایش (لفظاً و معناً) لحن و غلط بوده ، و یکقسمت مطالب سست و خرافیرا در میان مردم مذاکره کرده و نشر بدهد : آیا دارای سلطنت و قدرت معنوی خواهد بود ؟

آری سید باب از لحاظ حکومت معنوی چنان ضعیف بود که اقلأ تا پنجاه سال نتوانست مسلک خود را نگهداری کند ، و پس از چند سال اشخاص متعدّد و حتی خود میرزا بهاء که گوینده این حرف است ، تمام دعاوی او را نسخ کردند .

موضوع مُستغاث

سید باب روی سادگی و در عین حال روی غرور و تصوّر خام خود ، معتقد بود که : مسلک ساختگی او تا دوهزار و یکسال دوام پیدا کرده ، و : کسی جرأت نسخ آنرا نخواهد داشت .

در بیان (باب سادس عشر از واحد ثانی) گوید : اگر شنیدید ظهوری ظاهر شده بآیات ، قبل از عدد اسم الله الاغیث (۱۵۱۱) ، که کَلّ داخل شوید ، و اگر نشده و بعدد اسم الله المستغاث (۲۰۰۱) منتهی شده ، و شنیده‌اید که نقطه ظاهر شده و کَلّ یقین نکرده‌اید : رحم بر انفس خود کرده و کَلّ بکلیه در ظلّ آن نقطه ظاهره که داخل نشده‌اید مستظلّ گردید ... الخ .

از این عبارت معلوم میشود که : سید باب حدود هزار و پانصد الی دوهزار و یکسال برای مسلک خود دوام و بقاء قائل بوده است .

سید باب ، میرزا یحیی صبح ازل را بعنوان حفظ و تتمیم بیان و وصایت خود تعیین کرده است .

ولی میرزا بهاء نه تنها وصایت او را بعد از مدتی ردّ کرده ، و او را تنها کافر و یگانه مشرک و دشمن خدا معرفی نمود : بلکه مسلک بیان را نیز تمام شده و منسوخ دانسته ، و خود را برای ساختن مسلک جدید مهیا ساخت .

و روی این نظر : موانع را یکایک تاویل و یا ردّ و برطرف کرد ، و از جمله موانعیکه بنظر میرسید : یکی موضوع مستغاث بود که بتدریج آنرا از بین برده است .

در ایقان (ص ۱۰۲ س ۱۲) گوید : وَقَفْنَا لِلَّهِ وَإِيَّاكُمْ يَا مَعْشَرَ الرُّوحِ لَعَلَّ انْتُمْ بِذَلِكَ فِي زَمَنِ الْمُسْتَغَاثِ تُوَفَّقُونَ ، وَ مِنْ لِقَاءِ اللَّهِ فِي أَيَّامِهِ لَا تَحْتَجِبُونَ - خدا بما

و بشما توفیق بدهد ای جماعت روح شاید شما بشکستن این موانع (علمای مخالف) در زمان مستغاث موفق شده و از لقای خدا (لقای من یُظهره الله) در آن ایام محجوب نگردید .

جناب میرزا موقعیکه (حدود هفت الی ده سال بعد از فوت سید) این کتابرا مینوشت ، عنوان مستغاث (مطابق است با عدد دوهزار و یک سال) در میان پیروان سید باب مشهور بود ، زیرا سید مکرراً در نوشته‌های خود ظهور من یُظهره الله را در سال مستغاث تعیین میکرد .

و چون جناب میرزا از همان سالیکه (پس از فوت سید) بسوی بغداد تبعید شد ، پیوسته در فکر تهیه مقدمات ظهور و قیام بوده ، و از طرف دیگر : عنوان مستغاث در میان پیروان سید یک موضوع مسلمی شده ، و کسی نمیتوانست در مقابل آن لفظ دعوی من یُظهره الله کند : روی این نظر لازم بود این کلمه‌ها را تأویل و بمعناهای مختلفی حمل نمایند .

و جناب میرزا در نوشته‌های خود از راههای مختلف این موضوع را خلط کرده ، و افکار عمومیرا نسبت بمفهوم این کلمه آلوده و مشوش میکند .

مثلا در اینجا ملاحظه میفرمائید ، با اینکه کلمه مستغاث را ذکر کرده است ، میگوید : وَقَفْنَا اللَّهُ وَإِيَّاكُمْ - خدا بما و بشما توفیق بدهد .

و در مقام رفع موانع میگوید : لَعَلَّ انْتُمْ بِذَلِكَ تُوَفَّقُونَ - شاید شما موفق باینعمل باشید .

اولا - با این بیان زمان مستغاث را نزدیک آورده و بزمان خود و اصحاب و رفقای خود تطبیق میدهد .

ثانیاً - خود را در رفع کردن موانع کنار کشیده و دیگرانرا در اینقسمت موظف میدانند .

ثالثاً - از موضوع مستغاث هیچگونه بحثی نکرده ، و در اجمال خود باقی میگذارد .

و در صفحه (۱۵۱) میگوید : و از فقهاء و علمای بیان استدعا مینمایم که چنین مشی ننمایند و بر جوهر الهی و نور ربّانی و حرف ازلی و مبدء و منتهای مظاهر غیبی در زمن مستغاث وارد نیاورند آنچه در این کور وارد شد و بعقول و ادراک و علم متمسک نشوند و بآن مظهر علوم نامتناهی ربّانی مخاصمه نمایند .

در اینجا نیز خواسته است که : موضوع عقل و برهان را درباره ظهور و دعوی مدعی آینده از بین برده و مردمرا بقبول و تقلید صرف و پیروی کورکورانه و بلادلیل سوق بدهد .

و نمیدانم جناب میرزا چگونه خود را حاضر کرده است که : چنین حکم برخلاف وجدان و برهان و مخالف عقل و ادراک را روی کاغذ ضبط کرده و برای همیشه چنین اثری را از خود باقی بگذارد .

آری میرزا بهاء میگوید : چون کسی در آینده دعوی مظهریت و نبوت کرد لازمست بی آنکه بعقل و ادراک و برهان مراجعه کنید دعوی او را پذیرفته و از او پیروی کنید .

و با این مقدمه زمینه را برای دعوی خود هموار می کند . سید باب خود در کتاب پنج شان (ص ۴۳۷) گوید : قد نُهی فی البیان عن التّدین بدین إلا بالدلیل و البرهان و الحجّة و الايقان و هذا قد نُهی فی کلّ دین - نهی شده است در کتاب

بیان از قبول کردن دینی مگر از روی دلیل و برهان و اینعمل در هر دینی نهی و منع شده است .

آری اینمعنی یک امر وجدانی و مسلم است ، و اگر بناء باشد بدون دلیل و بی مطالبه برهان دعوی هرکسی را بپذیریم : مرحله نبوت و رسالت نیز بازیچه مدعیان و دستاویز هوسرانان و شهوتپرستان خواهد شد .

و در اشراقات (ص ۹۹) عنوان و معنای مستغاث را بکلی رد کرده و تمسک بآنها یکی از علائم محرومیت شمرده و می گوید : و بعضی بلفظ مستغاث از فراط رحمت الهی و دریای حکمت صمدانی محرومند ا بگو ایغافلهای عالم این لفظ هم از بیان بوده استدلال بآن بقول نقطه جایز نه - *إِيَّاكَ إِيَّاكَ أَنْ تَحْتَجِبَ بِمَا نَزَلَ فِي الْبَيَانِ* ، مکرر فرموده از بیان و آنچه در او است خود را از سلطان وجود و مالک غیب و شهود محروم نمائید . پس در اینجا خود را مصداق مسلم *مَنْ يُظْهِرُهُ اللَّهُ* دانسته است که از سماء مشیت بدون مقدمه و بی ارتباط بعلائم قبل و بعد ظاهر و نازل شده و آثار و کلمات انبیای سلف را منسوخ و باطل میکند .

آری پیغمبر و مبشریکه سید باب باشد ، انصافاً *مَنْ يُظْهِرُهُ اللَّهُ* او نیز بیش از این و بالاتر از این نخواهد بود .

باز اعجاز سید باب و کتاب بیان است که : حدود دوازده سال بر اعتبار و نفوذ خود در میان گوسفندان ساده لوح باقی مانده و سپس اختیار و قدرت خود را بمیرزا بهاء و اقدس داده است . و آنچه مسلم است قدرت و بقاء و نفوذ کتاب بیان بیش از دوازده سال نبوده است ، و سید باب در تعیین عدد مستغاث روی غرور و خودبینی اشتباه کرده است .

مدادک صیغہ الایمان

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على من لا نبي بعده

وآلهم آamina بعد ذلك يوم الدين اللهم صل على محمد وآل محمد

صلى الله عليهم وسلم على خير خلق الله طيبين مطهرين

مباركين عظيمين صل على من لا نبي بعده

وآلهم آamina بعد ذلك يوم الدين اللهم صل على محمد وآل محمد

صلى الله عليهم وسلم على خير خلق الله طيبين مطهرين

مباركين عظيمين صل على من لا نبي بعده

وآلهم آamina بعد ذلك يوم الدين اللهم صل على محمد وآل محمد

صلى الله عليهم وسلم على خير خلق الله طيبين مطهرين

مباركين عظيمين صل على من لا نبي بعده

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على من لا نبي بعده

امام دوازدهم و شیعه

اعتقاد بامام دوازدهم از اصول عقائد شیعه است ، و برای خصوصیات اینموضوع و اثبات آن از راه حدیث و تاریخ و برهان عقلی کتابهای مفصلی نوشته‌اند ، و هم بخاطر تثبیت این عقیده شواهد و ادله زیادی از کتب و نوشته‌های مخالفین ضبط کرده‌اند ، و بلکه علمای اهل سنت نیز در اینموضوع تالیفاتی دارند .

اینموضوع در میان شیعه باندازه‌ای روشن و مبرهن و مسلم است که سید باب در ابتدای امر خود دعوی بابت از آنحضرت را داشته ، و بتمام خصوصیات و اوصاف و اسم و رسم آن حضرت اعتراف و تصریح کرده است .

و در صحیفه عدلیه (ص ۷) گوید : بعد از آنکه در ایام غیبت اختلاف بمنتهای رتبه رسید و قوایل بصفای مشعر توحید نزدیک گشته ؛ فرض است بر مقام رحمت خداوند عالم که از جانب حجت خود عبدی را با حجت وافیه منتخب و اظهار فرماید تا آنکه سبیل اختلافات را بنقطه وحدت برساند .

و در (ص ۱۳) : امر که باینجا ختم شد از سبیل فضل امام غائب عجل الله فرجه ، عبدی از عبید خود را از بحبوحه اعجام و اشراف منتخب از برای حفظ دین فرموده و علم توحید و حکمت حقه که اعظم کل خیرات است باو عطا فرموده .

و در (ص ۲۷) گوید : و اسماء مقدسه ایشان که مرایای بیان است اینست الحسن بن علی و الحسین بن علی ... و الحسن بن علی و الحجة القائم محمد بن الحسن صاحب الزمان ... و در مقامات خود ایشان رتبه تقدیم بعضی بر بعضی در احادیث وارد است مثل فضل حسن بر حسین علیهما السلام و فضل امام زمان صاحب العصر علیه السلام بر سائر ائمه ... و امروز باراده بقیة الله امام عصر

علیه السلام است وجود کَلْمَا وقع علیه اسم شیء و اعتقاد بغیبت او مثل اعتقاد بر رجعت است ... الخ .

و پس از مدتی که اذهان پیروان خود را مشوش و عقائد آنانرا متزلزل ساخت : او و میرزا بهاء اعتراف بمهدی و قائم نوعی نموده ، و همه روایات و سخنهای مربوط بقائم را بتأویلات دور و تحریفات عجیب به خودشان تطبیق کردند .

اینستکه سید باب در نوشته‌های آخر خود و میرزا بهاء در نوشته‌های اول خود ، روایات مربوط بحضرت ولی عصر را بمنظور تطبیق بخودشان نقل و در اطراف آنها بتاویل و تحریف لفظی و معنوی پرداخته‌اند .

این بحث تا اواخر زندگی میرزا بهاء در میان اینطائفه رواج داشته است ، و چون میرزا بهاء دعوی نبوت و ربوبیت کرده ، و این اعتقاد را از هر جهت مزاحم و مانع از پیشرفت مرام خود دید : بکلی شروع بانکار و نفی این عقیده کرده ، و اعتقاد ببودن امام دوازدهم را از مجعولات شیعه دانسته ، و اغلب روایات مربوطه بخصوصیات حضرت ولی عصر را ضعیف و مجعول معرفی کرد .

این بود جریان امر و گزارشهای این دو پیغمبر یا دو خدای قرن سیزدهم ، اینست اظهارات ضدّ و نقیض ایندو پیشوای عصر مشعشع ، اینست معنی صدق و صفا و حق پرستی و استقامت و نبوت و ربوبیت در این مسلک جدید سیاسی و ساختگی .

میرزا بهاء در اشراقات (ص ۱۴۷) گوید : و راضی نشوید مجدد ناحیه کذب و بثر موهومه و جابلقا و جابلصای ظنونیه بمیان آید و ناس بیچاره را گمراه سازد بافق اعلی ناظر باشید .

جناب میرزا در اینجا تصریح کرده است که : عنوان ناحیه مقدسه و جانب حضرت ولی عصر (ع) از اول دروغ بوده است ، و همچنین چاهیکه در سرداب خانه آنحضرت در سامراء واقع است موهوم میباشد ، و جابلقا و جابلصا که مخصوصاً در کتب شیخیّه مورد بحث است از ظنون است ، و توجه باین معانی موجب اضلال و گمراهی مردم است ، و همه باید از این مطالب و از این حرفها منصرف شده و بسوی افق اعلی حضرت بهاء توجه پیدا کنند :

۱- بموجب کلام میرزا بهاء تمام روایاتی که از رسول اکرم (ص) و حضرات ائمه (ع) درباره حضرت ولی عصر (ع) با ذکر خصوصیات و مشخصات در کتابهای معتبر شیعه و اهل سنت نقل شده است ، همه مجعول و دروغ است .

۲- همه دانشمندان و علماء و محدثین و نوّاب خاص و عام آن حضرت و حتی احسائی و رشتی که مبشر بسید باب و بهاء هستند مردم را اضلال کرده و دروغ گفته‌اند .

۳- خود سید باب در تفسیر کوثر و یوسف و غیر آنها که تصریح به اسم و رسم و نسب آنحضرت کرده و در ابتدای امر خود را باب و نائب از ناحیه مقدسه آنحضرت معرفی میکرد : دروغ میگفت .

۴- خوب بود جناب میرزا در مقابل اینهمه روایات و در مقابل تمام تواریخیکه تولّد و زندگی آنحضرت را ثبت و ضبط کرده‌اند : حدیثی یا تاریخی پیدا میکرد که برخلاف این حرفها و موافق عقیده او ، نبودن و فوت و مردن آنحضرت را ثابت میکرد ، و یا اقلاً دلیل ضعیفی در دست داشته و سپس همه را بیاد دروغ و جعل میداد .

۵- به عقیده میرزا بهاء قسمتی از روایات مربوط به حضرت ولّی عصر (ع) که در اثر تحریف و تبدیل لفظ و معنی و تأویل قابل انطباق به سید باب و میرزا است : البتّه صد در صد صحیح و از ادله آقایان محسوب میشود ، ولی آن روایاتی که نظر آقایانرا تأمین نکرده و برخلاف اظهار و دعوی ایشان است : دروغ است .

۶- و اما چاه موهوم : خوب بود جناب میرزا بکتاب تاریخ و حدیث مراجعه کرده و از این چاه تحقیق میکرد ، و اگر در اینموضوع کلامی یا حدیثی میدید که برخلاف سلیقه و نظر ایشان است : شروع بانتقاد میکرد .

در سرداب مطهر سامراء که سرداب خانه حضرت امام هادی و حضرت امام حسن عسکری و حضرت ولّی عصر (ع) بوده و محلّ عبادت و طاعت و مناجات این سه امام است : خدام آنجا که اغلب از اهل سنت و مخالف هستند ، برای استفاده خودشان ، در گوشه آن سرداب گودال کوچکی کنده و بعنوان اینکه اینجا محلّ انداختن عریضه‌ها و چاه امام زمان است : عوام زوّار را مجبور میکنند که آن چاه را زیارت کنند ، و مقداری از خاک آنجا را بقصد تیمّن و تبرک بگیرند ، و در مقابل این عمل بزور پول از آنان میگیرند ، و حتی اینکه گاهی از علماء که نفوذی پیدا کرده‌اند دستور داده‌اند و آن گودالرا پر کرده و صاف کرده‌اند ، ولی بعد از زمانی باز بوسیله خدام کنده شده و وسیله معاش چند نفر از خدام بی‌وجدان و دنیاپرست قرار گرفته است .

معلوم است که : امثال این حرکات نزد افراد بی‌اطلاع و یا اهل غرض بحساب اسلام گذاشته میشود ، و متأسفانه از این قبیل اعمال سوء و حرکات زشت در مشاهد مشرفه که مورد اقبال و محلّ توجه خالص متدینین است ، زیاد دیده

میشود ، و جمعی از افراد بیدین و شهوتپرست و دنیادوست که بجز استفاده مادی هدفی نداشته ، و تمام شرف و وجدان و دین و آبروی خود را در راه گرفتن پول و بدست آوردن منافع : فدا میکنند ، شب و روز بوسیله‌های مختلف (زیارت خواندن باجبار ، پارچه کهنه دادن ، نخ دادن ، خاک ضریح دادن ، به عنوان خادم بودن ، شمع روشن کردن ، دم درب و دم ضریح ایستادن ، و امثال اینها) مهتای اخاذی و سؤال و جیب‌بری زوّار بیچاره هستند .

یادم هست چند سال قبل که زیارت عتبات مقدّسه عراق مشرف بودم ، در نجف اشرف اوضاع حرم مطهر را بسیار زننده و ناجور میدیدم ، و بعضی از خدام از خدا بیخبر و دنیاپرست و بی‌وجدان چنان بوسیله‌های مختلف مشغول کاسبی و استفاده بودند که توجه و حضور و حال معنوی را از زوّار محترم قطع کرده ، و هر شخصی دیندار و غیرتمند و با حقیقت را ناراحت و عصبانی میکردند .

و چون خوب بررسی و تحقیق کردم : معلوم شد بعضی از اینها چنان بی‌قید و بی‌حیا هستند که حتی حضرت آیه‌الله حکیم (دام ظلّه العالی) با آن نفوذ و قدرت و ریاست از عهده تصفیه و محدود کردن آنان بر نمی‌آیند .

و عجیب این بود که : بعضی از افراد بیدین و بی‌وجدان بلباس روحانیت آمده ، و با یاد گرفتن چند مسئله یا چند شعر مصیبت یا چند روایت ، شب و روز برنگهای مختلف و نیرنگهای گوناگون از عوام زوّار استفاده میکردند .

این مطالب از مصیبت‌هایی است که در این زمان مسلمین بی‌پناه را فراگرفته ، و اسلام از دست این‌گونه افراد بیزار و خداوند از اعمال آنان ناراضی و متدینین از حرکات این اشخاص ناراحت و شرمسارند .

اللَّهُمَّ إِنَّا نَشْكُو إِلَيْكَ فَقَدْ وَلَيْتِكَ ضَاحِبِ الزَّمَانِ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

آری حلّ این مسائل مشکل روزی میسور خواهد بود که : دولت و ملت متحداً در ترویج و طرفداری حقایق دینی کمر همت ببندند .

البته از این جملات نیز سوء استفاده نشود ، روحانیین حقیقی که علم و عمل و معرفت و تقوی را توأم دارند ، و همچنین خدام حقیقی و با حقیقت آستانهای قدس که شئون و مقامات حضرات ائمه (ع) را حفظ میکنند : از هر جهت مورد تکریم و احترام و تعظیم ملت مسلمان هستند ، و همه باید از روحانیت و معنویت آنان استفاده کامل نمایند .

پس بگفته میرزا بهاء : چون چاه سرداب موهوم و بی حقیقت است ، خود سرداب و مالک سرداب و مقامات مربوط بمالک سرداب نیز موهوم می شود .

۷- و اما جابلقا و جابلصا : این دو لفظ در بعضی از روایات شریفه وارد شده است ، و بعضی از محققین آنها را کنایه از عالم برزخ و عالم مثال یعنی عالمیکه مابین عالم طبیعت خالص و عالم روحانی خالص است ، گرفته اند .

و بهر صورت و بهر معنائیکه باشد : این دو عنوان نه جزء اصول اسلام است و نه جزء فروع اسلام ، و تابحال هیچ یک از علمای اسلام این دو عنوان را جزء معتقدات شیعه یا اسلام نشموده اند .

آری سیّد رشتی که مورد تکریم میرزا بهاء و مبشر و مقدمه خوان آقایان محسوب میشود ، در کتاب شرح قصیده (ص ۱۰۲ و ۲۱۸) گوید : جابلقا و جابلصا دو شهر باشند یکی از جانب مشرق و دیگری از جانب مغرب ، در هر یک از این دو شهر هفتاد هزار درب هست از زمرد کبود ، و نزد هر دربی هفتاد هزار امت باشد که

با هفتاد هزار لغت حرف میزنند ... الخ .

و روی این تحقیق در هریک از جابلقا و جابلسا (۴۹۰۰۰۰۰۰) چهل و نه ملیون امت و لغت موجود است .

ما از این تحقیق اطلاعی نداریم ، و باین حرفهای مجعول و موهوم ارزش علمی قائل نیستیم ، و از لحاظ دینی هم بامثال این مطالب ملتزم نیستیم که قبول یا رد کنیم ، ولی جناب میرزا که از سید رشتی تجلیل کرده و او را مبشر آسمانی خود میداند : می باید کلمات او را توجیه و تفسیر نماید .

و ظاهراً روی همین جهت است که : این قسمت را به کلمه (ظنونیه) توصیف کرده ؛ و کذب و موهومه معرفی نکرده است .

و در اینجا اشکال دیگری بنظر میرسد ، و آن اینستکه : جابلقا و جابلسا در واقع یا مانند چاه سرداب موهوم است و یا حقیقتی دارد ، و بهر تقدیر لازمست پیغمبر قرن اتم که مقام ربوبیت دارد واقعیت آنرا بآنطوریکه هست تشخیص داده و بعلم قطعی و واقعی خصوصیات آن را بداند ، و ظنونی بودن آن در پیشگاه جناب میرزا که دعوی الوهیت میکند بسیار موهوم و سست است .

آری جناب میرزا بعد از این که به تحقیق سید رشتی متوجه شده است : در اینموضوع متردد گشته ، و روی فطرت خود این تعبیر را نموده ، و از مقام نبوت و الوهیت خود غفلت کرده است .

خوب بود جناب بهاء موضوع حضرت ولی عصر (ع) را نیز که سیدکاظم و شیخ احمد احسائی در تمام نوشته های خودشان بحث مفصل از آن کرده و خصوصیات آنرا ضبط کرده اند : جزو اعتقادات ظنونی محسوب می نمود .

و بسیار جالب و شگفت آور است که : موضوع امام دوازدهم که اوّل اسلام در همه نوشته‌ها و کتابهای مسلمین حتی در نوشته‌های خود سید باب نیز ضبط شده است ، موهوم و بی‌اساس باشد . ولی جابلقا و جابلسا که از هر جهت مجهول و مبهم است : ظنونی معرفی شود .

آری آقایان حق دارند : زیرا اینموضوع اساس دعاوی و ریشه مسلک آنانرا منهدم می‌کند ، و از این لحاظ چاره‌ای ندارند بجز آن که اینموضوع را بکلی و از اصل منکر باشند .

اینستکه میرزابهاء در سالهای آخر و عبدالبهاء و پیروان او بتمام معنی وجود امام دوازدهم را انکار کرده‌اند .

در مصابیح هدایت (ج ۱ ص ۲۶۲) در لوح عبدالبهاء به فاضل شیرازی مینویسد : در خصوص امام ثانی عشر استفسار نموده بودید این تصور از اصل در عالم جسم وجود نداشته بلکه حضرت امام ثانی عشر در حیز غیب بود اما در عالم جسد تحقیقی نداشت بلکه بعضی از اکابر شیعیان در آن زمان محض محافظه ضعفای ناس چنین مصلحت دانستند که آن شخص موجود در حیز غیب را چنین ذکر نمایند که تصور شود که در حیز جسم است .

و بهاء در اقتدارت (ص ۲۴۴ س ۶) میگوید : هزار سال او ازید جمیع فرق اثنی عشریه نفس موهومیرا که اصلا موجود نبوده مع عیال و اطفال موهومه در مدائن موهومه محلّ معین نمودند و ساجد او بودند ... الخ .

باز در صفحه (۲۶۹) میگوید : حزب شیعه که خود را از فرقه ناجیه مرحومه می‌شمرند و افضل اهل عالم میدانستند بتواتر روایاتی نقل نمودند که هر نفسی

قائل شود باینکه موعود متولد میشود کافر است و از دین خارج این روایات سبب شد که جمعیرا من غیر تقصیر و جرم شهید نمودند تا آنکه نقطه اولی روح ماسویه فداه از فارس از صلب شخص معلوم متولد شدند و دعوی قائمی نمودند ، اذاً خسر الذین اتبعوا الظنون و الاوهام ... الخ .

جناب بهاء متوجه نشده است که : اولاً روایت متواتر خود دلیل و برهان قطعی و سند یقینی است .

ثانیاً - دعوی قائمیت باب چگونه سخن شیعه را باطل کرده و روایات متواتره را ساقط نموده ، و مطلب را روشن و آفتابی کرد ، اگر دعوی تنها مخالف آنرا باطل کند : در جهان حرف حق و سخن صحیحی وجود نخواهد داشت .

ثالثاً - این سخن از حزب شیعه نیست بلکه از رسول اکرم (ص) و حضرات ائمه (ع) است که دانشمندان و نویسندگان خاصه و عامه نقل از آنان نموده‌اند ، چنانکه شیخ احسایی و سید رشتی (دو مبشر باب و بهاء) نیز در این موضوع نوشته‌هایی دارند ^۱ .

رابعاً - در صورتیکه روایات وارده در اینموضوع همه ضعیف و بی‌اساس است : پس جناب بهاء چگونه توانسته است از عنوان قائمیت و منتظر بودن استفاده کرده ، و بچه دلیل و برهانی اصل این عنوان را می‌خواهد برای سید باب تطبیق کرده و قائمیت او را برای مخالفین و منکرین اثبات نماید .

و خامساً - اگر بقول بهاء و عبدالبهاء حضرت امام ثانی عشر در حیز غیب بوده

۱- رجوع شود به صفحه (۴۰ ج ۱ و ۴۳ ج ۲) و بعنوان کتاب اقتدارات در آخر این کتاب که مکتوب احسائیرا خود بهاء نقل نموده است .

(یعنی متولد نشده بود) و در عالم جسم و جسد وجود نداشته است : چگونه سید باب در نوشته‌های خود اسم و نسب آن حضرترا در ردیف اوصیای پیغمبر اسلام و ائمه اثنی عشر ذکر میکند . در کتاب ألواح سید باب « در لوح صفحه ۱۵ بخط خود سید باب » مینویسد : و انّ محمّداً عبْدُک و رسولک قد اَرْسَلْتَهُ اِلَى الْعَالَمِیْنَ بِشِیرَا و اَشْهَد اَنْ عَلِیّاً و فَاطِمَةَ و الْحَسَنَ و الْحُسَیْنَ و عَلِیّاً و مُحَمَّدًا و جَعْفَرًا و مُوسَى و عَلِیّاً و مُحَمَّدًا و عَلِیّاً و الْحَسَنَ و مُحَمَّدًا صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَیْهِمْ اَوْلِیَائِک فِی کُلِّ شَأْنٍ ... الخ .

و رجوع کنید در جلد دوم این کتاب « ص ۲۵۲ » که سید باب در صحیفه عدلیّه گوید : و الْحِجَّةُ الْقَائِمُ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ صَاحِبُ الزَّمَانِ ... الخ .
و رجوع کنید در جلد اول به صفحه ۴۵ بکلمات سید باب در تفسیر کوثر و یوسف .

سادساً - این موضوع « تولّد و وجود امام ثانی عشر » مخصوص کتب شیعه نیست که میرزابهاء این فرقه را به این عقیده اختصاص داده و خیال کند که احادیث این موضوع فقط در کتب شیعه و ساخته محدثین و مؤلفین شیعه است ، بلکه در اغلب کتب حدیث و رجال و تاریخ اهل سنت نیز این موضوع ذکر شده است ، و بلکه از خود اهل سنت که مخالف این عقیده هستند : کتابهای مستقلی در این باره نوشته‌اند ، رجوع شود بکتابهای « فصول مهمّه ابن صباغ ، ینابیع الموده بلخی ، کفایة الطالب گنجی ، الاثمة الاثنی عشر ، ذخائر العقبی طبری ، مناقب خوارزمی ، تذکره ابن جوزی ، » و غیر آنها .

عجیب آنکه : رئیس و مرئوس و تابع و متبوع این طائفه هیچ گونه تصور نمیکنند

که سخن برخلاف برهان بضرر گوینده است ، مخصوصاً کسیکه دعوی ارتباط با غیب و اطلاع از علوم و حقائق و آگاهی از گذشته و آینده کرده ، و انبیاء و اولیاء گذشته را تصدیق بنماید .

آری انکار کردن یک موضوع هیچگونه زحمت و سختی نداشته و محتاج بمؤونه و مقدمه‌ای نیست ، ولی اگر خلاف آن ثابت شد : اساس دعاوی و مقامات شخص منکر منهدم گشته ، و اعتباری برای قول او باقی نخواهد ماند .

و مؤلف کتاب تاریخ و عقاید (ص ۳۶۸) گوید : و بالأخره سلسله این نوع معتقدات خیالی تا بفرقه اثنی عشریه کشیده شده و آنان نیز مانند همه فرقه‌های شیعه بغیبت و رجعت شخصی بنام محمد که گویند فرزند امام حسن عسکری میباشد معتقد گردیدند .

از این کلام فهمیده میشود که : مؤلف محترم از خانواده غیر مسلمان (زردشتی ، یهودی) بوده ، و اطلاعی از معتقدات مسلمین و شیعه و از کتب دینی آنان نداشته است ، و یا هیچگونه اعتقاد بخدا و پیغمبر و دین ندارد .

۱- غیبت امام و جانشین دوازدهم از معتقدات خیالی و بی‌اساس شیعه نیست که مجعول و ساختگی باشد ، بلکه از موضوعاتیست که رسول اکرم و خلفای آنحضرت یکی بعد از دیگری از خصوصیات آن خبر داده‌اند ، و علمای شیعه و دانشمندان و همه افراد شیعه از همان روزهای اول غیبت ، باینمعنی معتقد شده ، و اینموضوع از همان روز در کتب معتبره تاریخ و حدیث از شیعه و اهل سنت ضبط شده است ، و بطوریکه گفتیم کتابهای مستقّلی حتی از اهل سنت در اینموضوع نوشته‌اند ، خوبست اشخاصیکه طالب تحقیق هستند مراجعه بآن کتابها کنند : مانند کتاب

المَهْدِي صدر ، و اکمال الدین صدوق ، و غیبت نعمانی ، و غیبت طوسی ، و منتخب الاثر ، و البیان گنجی شافعی ، و ینابیع المودّة ، و تذکره ابن جوزی ، و فصول مهمّته ابن صباغ مالکی ، و الأئمة الاثنی عشر ابن طولون ، و کفایة الطالب شافعی ، و غیر آنها .

۲- خود سید باب در نوشته‌های اولیه‌اش بوجود و اسم و لقب و نام پدر و اجداد آنحضرت تصریح کرده است (رجوع شود بجلد اول و دوم این کتاب) و روی گفته مؤلف : سید باب این عقیده خیالی را تثبیت کرده و مردم را بجای هدایت اضلال نموده است .

۳- سید کاظم رشتی استاد سید باب و مبشر او (بقول خودشان) در کتاب حیوة النفس که ترجمه رساله اعتقادیه شیخ احمد احسائی است در صفحه (۲۳) طبع اول (۱۲۷۶) گوید : و واجبست بر هر مکلف که اعتقاد کند که قائم آل محمد مُحَمَّد بن الحَسَن العسکری (علیه و علی آبائه الکرام السلام) ، حتّی و موجود است ، اما نزد معاصر الشیعه بجهة اجماع فرقه محقّه بر وجود آنحضرت و اینکه ظاهر خواهد شد و پر خواهد کرد زمین را از عدل و قسط بعد از آنکه پر شده باشد از جور و ظلم ، و او فرزند ارجمند حضرت امام حسن عسکری (ع) است ، و اجماع فرقه محقّه تابع اجماع ائمه ایشانست ... الخ .

پس دو مبشر سید باب و میرزابهاء نیز حکم بر وجوب و لزوم این اعتقاد نموده‌اند ، و در اینصورت یا دروغگو و مزور بودند ، و یا خودشان در گمراهی و ضلال .

و برای روشن شدن اذهان : عبارت قاضی القضاة ابن خلکان اربلی شافعی را نیز

از کتاب وفيات الأعیان که از مهمترین و معتبرترین کتب تاریخ و در سال (۶۷۲) هجری تألیف شده است ، نقل میکنیم : ابوالقاسم مُحَمَّد بن الحَسَن العَسْکری امام دوازدهم با اعتقاد امامیه معروف بحجّت و شیعه تصوّر میکند که او مُنْتَظَر و قائم و مَهْدیّ است و او صاحب سرداب است ، و ولادت او روز جمعه در نصف ماه شعبان از سال « ۲۵۵ » هجری بوده است ، و هنگام فوت پدرش او پنجساله بود ، و اسم مادرش خمط یا نرجس است ... الخ .

ابن خلکان با اینکه از مخالفین شیعه و از مخالفین روایات شیعه و این عقیده است ، نه تنها وجود آنحضرت را انکار نمیکند ، بلکه تولّد و اسم پدر و مادر و خصوصیات آن حضرت را مینویسد ، ولی جناب بهاء و پیروان او که روی عقائد و احادیث شیعه مسلک خودشان را استوار کرده‌اند ، میگویند : این شخص در عالم جسم و جسد تحقیقی نداشته است .

قائم و سید باب

ما در این فصل از اینجهت بحث نمیکنیم که : حضرت ولی عصر قائم « ع » بنام ابوالقاسم محمد و پسر امام یازدهم که در سال « ۲۵۵ هـ » متولد شده ، و دارای خصوصیات معین و صفات معلوم بوده ، و در عالم جسد و خارج وجود داشته است ، یا اصلاً بقول میرزا بهاء چنین وجودی نبوده است .

ما از شخص حضرت ولی عصر « ع » و از وجود خارجی آنحضرت بکلی صرف نظر کرده ، و میگوئیم : آیا روایاتی که درباره قائم و بقول میرزا بهاء قائم نوعی نه شخصی وارد است صحیح است یا ناصحیح .

و بطوریکه در کتاب منتخب الاثر روایات مربوط بقائم از کتب شیعه و اهل سنت تبویب و ترتیب شده است : روایات مهم و مشهوری که در ذیل نود و نه عنوان نقل شده بتعداد نهصد و بیست و هشت حدیث است .

البته این تعداد بعد از حذف مکرراتیست که در ابواب کتاب از لحاظ دلالت احادیث و تناسب ابواب تکرار شده است .

این روایات بطور کلی مسلم و مقطوع است و خود سید باب و میرزا بهاء و پیروان آنان باین احادیث استدلال کرده ، و بلکه پایه و اساس دعاوی خودشان را باین روایات گذاشته‌اند .

پس خوبست در اینجا حالات و جریان امور سید باب را از کتابهای خودشان بررسی کرده ، و به بینیم آیا ممکن است روایات مربوط بقائم که بعنوان رفع ظلم و فساد و دفع جور و هرج و مرج و هدایت افکار و بسط عدالت و احیاء احکام الهی و اجرای دستورها و قوانین قرآن مجید ، وارد شده است ، بوجود سید باب تطبیق

میکنند یا نه ؟

در کتاب اصول تدریس دروس اخلاقیه « ص ۴۵ » گوید : بعثت حضرت اعلی در سنه « ۱۲۶۰ » در شیراز در سن ۲۵ سالگی است ... و شهادت حضرت اعلی در تبریز در سنه « ۱۲۶۶ » بامر اتابک .

در اینجا تصریح کرده است که : سید باب در ۲۵ سالگی و در شیراز مبعوث شده است ، و در سال (۱۲۶۶) فوت کرده است .

اولاً - در کتاب منتخب الاثر (ص ۲۶۶) صد و چهل و شش حدیث نقل میکند که : نام پدر قائم ابی محمد الحسن العسکری (ع) است .

ثانیاً - در ص ۲۴۷ صد و بیست و سه حدیث نقل میکند که : قائم روی زمین را پس از جور و ظلم از عدل و انصاف پر می کند .

ثالثاً - در ص ۲۵۴ نود و یک حدیث نقل میکند که : برای قائم غیبت طولانی خواهد بود .

رابعاً - در ص ۲۷۴ سیصد و هیجده حدیث نقل میکند که : قائم بسیار عمر طولانی خواهد داشت .

خامساً - در ص ۳۲۰ دویست و چهارده حدیث نقل میکند که : قائم چگونه و در کجا متولد شده است .

پس بموجب این احادیث و روایات دیگر : سید باب مصداق خارجی این عناوین کلی نمیباشد ، و مسلمین اگر منتظر قائمی هستند ناچار باید در انتظار کسی باشند که دارای چنین اوصافی بوده ، و با قیام و ظهور او احادیث منقوله تطبیق پیدا کند . گذشته از این : مسلمین و شیعه منتظر ظهور مهدی هستند ، نه بعثت نبی ، و

بطوریکه گفته شد: باعتقاد تمام مسلمین پیغمبر اسلام آخرین پیغمبر و خاتم النبیین است، و هر کسیکه پس از آن حضرت دعوی نبوت و رسالت نماید: کاذب و مخالف است.

آری بعثت سید باب مخالف قرآن و احادیث است، و گفته‌ها و اظهارات او همه برخلاف گفته‌های پیغمبر اسلام است، و روی این نظر مسلمین نمیتوانند بچنین فردی رأی موافق داده و حسن نظر داشته باشند.

و در پنج شان (ص ۱۴) سید باب میگوید: تَلَكْ لَيْلَةٌ قَدْ أَكْمَلْتُ الْاَلْفَ وَاللَّامَ فِي السِّنِّينَ مِنْ عُمْرِي وَأَدْخَلْتَنِي فِي الْبَاءِ وَاللَّامِ فَلِكِ الْحَمْدُ يَا إِلَهِي عَلَى ذَلِكَ مَا كُنْتُ قَبْلَ ذَلِكَ مَذْكُورًا بَيْنَ يَدَيْكَ وَلَا مَوْجُودًا بَيْنَ عَيْنِكَ - این موقع شبی است که از عمر من سی و یک سالرا (لام مساوی است با ۳۰ و الف با یک) با تمام رسانیدی و بسال سی و دو مرا داخل کردی، و تو را ستایش میکنم ای پروردگار من که پیش از این ذکری از من نبود و موجود نبودم.

در اینجمله تصریح کرده است که هنگام نوشتن کتاب پنج شان سی و دو ساله بوده است. و روی این نظر: این نوشته در آخرین روزهای زندگی او صورت گرفته است.

و دیگر اینکه، خود سید باب بفطرت و طبیعت اولیه تصریح میکند که: پیش از این ذکری از من نبوده است. و اینمعنی منافی دعویهای او است که تمام انبیاء از آمدن من خبر داده‌اند، و پیغمبر اسلام و ائمه معصومین و قرآن مجید بشارتهایی درباره من داده و علائمی برای ظهور من ذکر کرده و اوصاف مرا شرح داده‌اند.

و در صفحه (۲۸۰) همین کتاب گوید: وَإِنِّي أَنَا قَدْ أَظْهَرْتُ نَفْسِي فِي الْاَبْوَابِ

فی أربع سنين ، و يَتَّبَعِي أَنْ تُوجَدَ لِكُلِّ حَرْفٍ مِرَاتًا لِتَكُونَ مَظْهَرًا لِتِلْكَ الحُرُوفَاتِ ،
 لِأَنِّي بَعْدَ مَا اخْلَعْتُ ذَلِكَ القَمِيصَ و اظْهَرْتُ نَفْسِي بِاسْمِ المَقْصُودِيَّةِ المَوْعُودِيَّةِ
 لِأَبْدَأَنَّ أَنْ يَلْبَسْنَهَا مِنْ هَيْكَلِهَا فَانظُرْ كَيْفَ جَاءَ صَاحِبُهُ - و من مدت چهار سال
 خودمرا در لباس ابواب (بابیت) ظاهر کردم ، و لازمست برای هر حرفی مرآت و
 مظهري باشد ، زیرا بعد از آنکه من بابیت را از خود خلع کرده و بنام (مقصود
 بالذات و موعود ملل) اظهار وجود نمودم : لازمست که کسی لباس سابق بابیت از
 هیکلها (باب در عدد مساوی هاست یعنی ۵) پذیرفته و آنرا بپوشد . و بموجب
 این نوشته : سید باب چهار سال تمام دعوی و اظهار بابیت از قائم مهدی کرده است
 ، و البته در مدت این چهار سال که خود را باب قائم تصور میکرد ، نمی توانست
 روایات مربوط بقائم را بخودش تطبیق بدهد . و سپس دعوی مقصودیت استقلالی
 یعنی نبوت و رسالت کرده است ، و در اینصورت نیز مصداق احادیث مربوط بقائم
 نخواهد بود .

و خوانندگان محترم چند مطلب را در اینجا متذکر شوند :

- ۱- معلوم میشود سید باب معتقد بوجود حضرت ولی عصر (ع) نبوده است .
- ۲- با اینکه اعتقادی بقائم نداشته است . مدت چهار سال دعوی وساطت و
 بابیت از قائم کرده ، و اظهار مینموده است که سخنان من همه از جانب حضرت
 ولی عصر (ع) است ، و حتی در نوشته های خود بطوری که نقل کردیم : بنام و نسب
 آنحضرت تصریح کرده است .
- ۳- سید باب بعد از آنکه چهار سال تمام افکار مردم را منحرف و عقائد ملت را
 بیک امر موهون و سستی (بعقیده خودش) متوجه کرده است : اظهار میکند که

من مقصود بالذات هستم .

۴- بعد از چهار سال لباس بابت را از تن خود کنده ، و بفرد دیگری که ظاهراً صبح ازل باشد واگذار میکند .

۵- در صورتیکه بعقیده او حضرت ولی عصر (ع) وجود حقیقی نداشته است : بچه منظور و نیتی خود را باب معرفی میکرد ؟ و از طرف کدام قائم یا پیغمبری نیابت و بابت داشته است ؟ و آیا این اظهار دروغ صرف بوده است ؟ و آیا نمیتوانست اقلاً اسم و نسب قائم را ذکر نکند ؟

۶- خنده آور آنکه : بهاء بعد از بیست سال از فوت سید باب بتدریج گفته‌های او را منسوخ کرده ، و اظهار داشت که سید باب از جانب من بابت و مأموریت داشته است . و در اینصورت باید گفت : دعوی مقصودیت بالذات بودن سید باب هم دروغ بوده است .

۷- هر یک از این دعاوی مختلف محتاج به اثبات است ، و ادعاه کردن بدون اقامه برهان کوچکترین ارزش و کمترین اثری ندارد .

مدعی‌های قرن ۱۹

و اگر بناء باشد هر مطلبی با دعوی تنها ثابت گردد : در هر قرنی چندین امام و پیغمبر لازمست وجود داشته باشد ، سید باب و قدوس و بشرویی و صبح ازل و میرزا غوغا و میرزا بهاء و عبدالبهاء و دیگران همه مدعی بودند ، و بعضی از این افراد با بعضی دیگر چنان مخالف و معاند بودند که از هر نسبت ناروا و فحش ناسزایی خودداری نکردند .

این افراد همدیگر را بهتر میشناختند ، و از حالات و اطوار و اعمال یکدیگر بیش از دیگران آگاه بودند ، و نسبت‌هاییکه بهم‌دیگر میدادند صد در صد برای دیگران حجت و دلیل کافی است .

گذشته از دعاوی مختلفیکه در میان افراد اینطائفه وجود داشته است : مقارن زمان آنان اشخاص دیگر نیز ادعاهایی کردند ، و باعتراف خود اینطائفه پیشرفتهای مهم و زیادتری داشتند ، و آنچه سید باب و میرزا بهاء آوردند و نشان دادند : آنان بیشتر و بهتر دارا بودند .

یکی از این مدعیها قادیانی بود که معاصر با سید باب است ، و روی همین سیاست و نظر از مملکت هند ظاهر شده ، و طرفداران بیشتری پیدا کرده ، و بیش از سید باب پیشرفت داشت .

در اشراقات (ص ۸) میرزا بهاء میگوید : نفسی از اهل سنت و جماعت در جهتی از جهات ادعای قائمیت نموده و الی حین قریب صد هزار نفس اطاعتش نمودند و بخدمتش قیام کردند ، قائم حقیقی بنور الهی در ایران قیام بر امر فرمود شهیدش نمودند و بر اطفاء نورش همت گماشتند .

با اینکلام دلیل مشهور (استقامت و نفوذ کلمه و تأثیر) که اساس استدلال و پایه آئین میرزا بهاء است : بکلی ساقط و منهدم می‌شود ، زیرا این آدم بقول میرزا بهاء دعوی کرده است ، و در دعوی خود استقامت ورزیده و دعوی و کلام او هم تأثیر و نفوذ کرده ، و قریب صد هزار نفس در مدت کمی اطاعتش کردند .

مخصوصاً بناء بنقل میرزا بهاء در اشراقات (ص ۲۹۴) که میگوید : نقطه اولی میفرماید اگر نفسی ظاهر شود و یک آیه بیاورد تکذیب مکنید .

پس پیروان و علاقه‌مندان سید باب و میرزا بهاء را لازمست که دعوی این مدعی و هر مدعی دیگر را که چند آیه از خود ساخته است، تکذیب نکرده و دعوی او را تصدیق نمایند.

و شوقی افندی در قرن بدیع (ص ۱۲۳) گوید: غفلت و جسارت بایمان بمقامی رسید که بیست و پنج نفر از آنان بشهادت مرکز عهد و پیمان الهی جسورانه ادعای مقام من یظهره اللّٰهی و موعودیت بیان را نمودند، و اوضاع و احوال ایشان بدرجهای تباه و منفور گردید که دیگر جرئت عبور در معابر و حضور در مجامع را نداشتند.

پس در اینجا میرزا بهاء و شوقی افندی مجبور هستند که بعقیده پیروان مکتب داروین اصل تنازع بقاء و انتخاب طبیعی را حجت قطعی بدانند، زیرا میرزا بهاء در مقابل این بیست و پنج نفر همکار، قدرت و تدبیر و حسن سیاست نشان داده، و همه آنان را از بین برد.

آری باعتراف شوقی افندی پس از درگذشت سید باب بیست و پنج نفر دعوی من یظهره اللّٰهی نمود، و بعضی از اینها از لحاظ سوابق علمی و عنوانی و خصوصیات دیگر بر میرزا بهاء برتری داشته‌اند.

میرزا یحیی صبح ازل

و در میان اینها میرزا یحیی صبح ازل برادر میرزا بهاء دیده میشود که: امروز بابیه‌های ازلی پیرو او هستند.

سوابق میرزا یحیی از لحاظ ارتباط با قدوس و نوشتن آیات و مکاتبه با سید باب

و سفارشهای سید باب در حق او و گرویدن سران بابیه باو و اطاعت و پیروی خود میرزا بهاء از او و خصوصیات دیگر ، مسلم بوده و هیچگونه قابل انکار نیست .
و اگر کسی معتقد بسید باب باشد : چاره‌ای جز پیروی او و قبول دعاوی او نداشته ، و هرگز نتواند او را انکار کند .

در رساله (قسمتی از الواح خط نقطه اولی و آقاسید حسین کاتب ص ۳۱) در کلیشه لوحیکه بخط آقاسید حسین بملا عبدالکریم قزوینی است ، مینویسد :
الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي قَدْ شَاهَدَنِي عَلَى ظُهُورَاتِ سِرِّيَةِ فِي حَقِّهِ قَبْلَ ظُهُورِهِ وَ آمَنْتُ بِهِ وَ بِكَلِمَاتِهِ قَبْلَ طُلُوعِهِ وَ ذَكَرْتُهُ عِنْدَ رَبِّي قَبْلَ إِشْرَاقِهِ وَ مَا قَدْ أَحْبَبْتُ يَا مَحْبُوبِي فِي ذَلِكَ الْأَمْرِ ذَلِكَ مَا قَدْ أَحَبَّ اللَّهُ رَبِّيكَ وَ قَدْ شَاهَدْتُ كُلَّ مَا أُرْسَلَتْ مَعَ السَّلْمَانِ مِنَ الْقِرطَاسِ الْحُمْرِ وَ الصُّفْرِ وَ الْبَيْضِ وَ مَا قَدْ كَتَبْتُ مِنْ آثَارِ رَبِّيكَ رَبِّ كَلْشِيءٍ وَ قَدْ قَرَأْتُهَا مَرَّاتًا عَدِيدَةً عِنْدَ رَبِّيكَ الَّذِي يَخْلُقُ الرُّبُوبِيَّةَ فِي مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ كُلِّ مَا يُرْسَلُ مِنْ بَعْدِ مِنْ آثَارِ ذَلِكَ الْأَزْلِ وَ طَاوَسَ عَمَاءَ الْأَوَّلِ مِنْ أَثْرِكَ أَوْ مِنْ أَثَرِ اللَّهِ فَهُوَ الْمَحْبُوبُ عِنْدَ حَضْرَةِ الْمَحْبُوبِ - حمد خدایرا که مرا مطلع کرد بظهور سرتی (از صبح ازل) قبل از ظهور ظاهری او و ایمان آوردم باو و بکلماتش قبل از طلوعش ، و در پیشگاه رب (سید باب) او را متذکر شدم و چندین مرتبه نزد او آنکلمات را خواندم و آنچه من دوست میدارم همانستکه رب و خدای تو (سید باب) دوست میدارد ، و هرچه بخط خود یا بخط صبح ازل ارسال بداری البته محبوب و مطلوب است نزد محبوب ما .

در نقطه الکاف (ص ۲۳۸ س ۱۳) میگوید : بعد از شهادت حضرت قدوس و اصحابش آن بزرگوار (سید باب) محزون بودند تا زمانیکه نوشتجات جناب ازل

بنظر مبارک ایشان رسید از شدت سرور چندین مرتبه برخاستند و نشستند و شکر حضرت معبود را بتقدیم رسانیدند .

و در «ص ۲۴۱ س ۲» میگوید: جناب ازل بیارفروش تشریف آورده در عرض راه شرفیاب فیض حضور گردیدند ، راوی میگوید حضرت قدوس همینکه ایشان را دیدند در نهایت مسرور شده از میان جمعیت قدری دور شده و جناب ازل را نیز بهمراه برده با ایشان اظهار ملاطفت و مهربانی زیادی فرمودند ، و صحبتها داشتند ... و در رکاب همایون بودند الی بارفروش و در بارفروش خدمت جناب طاهره رسیده و بامر حضرت قدوس ایشانرا برداشته بجائیکه مأمور بوده بردند و دیگر بحسب ظاهر شرفیاب فیض حضور حضرت قدوس نشدند ... خدمت جناب طاهره مکرر میرسیدند و آن مادر امکان همچو دایه آن طفل ازلیه را (که جوان هیجده ساله و جالب توجه بود آنها بعد از قضیه بدشت و رفع احکام) از لبن لم یتغیر طعمه شیر داده ، و در مهد آداب حسنه و اخلاق پسندیده تربیت نموده و بلباسهای سلوک اهل فطرت مستقیمه مسلوک داشته ... الخ .

و خود سید باب در پنج شان (ص ۲۸۷) گوید : فَلَئَسْتَ تُصَرِّفُ بِاللَّهِ فِي أَيَّامِ اللَّهِ حَتَّى يَرْضَى فُؤَادُ الْوَحِيدِ عَنِ نَفْسِكَ وَ يُشَوِّقُ ذَلِكَ الْوَحِيدُ مِنْ عِنْدِ رَبِّكَ - پس در ایامیکه منسوب بخدا است از خدا یاری بطلبید تا قلب وحید (وحید با یحیی از جهت عدد که ۲۸ باشد مساوی است) خشنود گردد و از جانب خداوند او تشویق شود .

و در الواح نقطه اولی (لوح اول) بخط سید باب خطاب بمیرزا یحیی است که :
 أَنْ يَا اسْمَ الْوَحِيدِ فَاحْفَظْ مَا نَزَلَ فِي الْبَيَانِ وَأْمُرْ بِهِ فَانْكَ لَصِرَاطُ حَقِّ عَظِيمٍ .

در این لوح بعد از اینکه خود و میرزا یحیی « وحید » را باوصاف مُهیمِن و قَیُّوم و ذِکْرُ اللَّهِ لِلْعَالَمِينَ توصیف کرده است : حفظ بیان و دعوت و امر به آن کتاب را باو واگذار نموده است .

و باز در آنکتاب « لوح دوم ص ۳ » بعد از اینکه در آغاز قسمتهای مختلف خطابهایی از قبیل « انا هو ، انت هو ، انت انا » بمیرزا یحیی می‌کند ، در آخر می‌گوید : و اَنَا لَنْصُرَنَّكَ بَكَ فِي الْعَالَمِينَ وَ احْفَظْ نَفْسَكَ اَنْ لَا يَحِطُّ عَلَيْكَ حُزْنَا ثُمَّ مَا تُنْزِلَنَّ عَلَيْكَ فِي فُؤَادِكَ فَاِنَّا كُنَّا عَلَيْكَ ثُمَّ عَلَيَّ اَدِلَّةً لِحَافِظِينَ وَ فَسِّرْ آيَةً مِنْ ذَلِكَ الْكِتَابِ كَيْفَ يُلْقَى اللَّهُ عَلَى فُؤَادِكَ فَاِنَّا كُنَّا لَمُحِبِّينَ - و ما یاری میکنیم تو را بخودت در عالم و حفظ کن خود را تا اندوهی بتو نرسد و آنچه بر تو نازل میکنیم ما بر تو و بر ادلاء تو حافظ هستیم و تفسیر کن آیه‌ای را از این کتاب بهر نحویکه خداوند بقلبت القاء می‌کند و ما دوست می‌داریم .

از کتب کهنه

التمه لیس فی الفهم
توسعه الهمم

از کتب کهنه
توسعه الهمم

از کتب کهنه
توسعه الهمم

از کتب کهنه
توسعه الهمم



خط و مهر سید باب است خطاب بصبح ازل در حفظ کتاب بیان

و باز در لوح سوّم بوسیله ملا عبدالکریم کاتب وحی سفارشهایی بمیرزا یحیی کرده و میگوید: کمال تراقب، اوّل در حفظ آن و ثانی در شوق و ابتهاج آن داشته که قدر ذکر امکان هم خطور حزن بر قلب ساذجش وارد نشود چگونه آنکه بتکون آید ... و شؤنات ثمره بهیته را در الواح تذکار آورده حتی ینصرکم الله به ... الخ .

باز در این کتاب چند لوح بخطّ سید حسین کاتب وحی ضبط شده است که در آنها ظهور صبح ازل را تبریک و مقام او را تجلیل و او را بصفات خارق العاده توصیف می‌کند .

و بطور اجمال توصیف میرزا یحیی و معرفی مقام او در نوشته‌های سید باب زیاد است، و اگر کسی معتقد بسید باب باشد مجبور است که از میرزا یحیی پیروی کرده، و میرزا بهاء را در مقابل او یک فرد معارض و معاند و دشمن درجه اوّل بیند .

و بسیار عجیب است که: در نوشته‌های اوّل میرزا بهاء نیز، مانند کتاب ایقان از میرزا یحیی ستوده و توصیف شده است .

ولی از حق نباید گذشت که: میرزا بهاء و پسران او تشکیلات سید باب را که یک دکان ساخته شده و دعوی باطل پرداخته شده بود بهتر از میرزا یحیی اداره کرده، و از آن استفاده کردند .

البته در جائیکه مقام میرزا یحیی مجعول و باطل بوده است: هیچگونه داعی نبود که میرزا بهاء بخاطر مقام باطل او از خودگذشتگی نشان داده، و خود را از این مقام و استفاده محروم کند، چنانکه نسبت بسید باب نیز چنین کرد: یعنی بفاصله کمی کتاب و مسلک او را نسخ کرده و صد در صد تمام استفاده‌های مالی و عنوانی را بسوی خود متوجه نموده، و ادّعاء کرد که من بمراتب از سید باب برتر و بالاتر

هستم .

ما نمی‌خواهیم در اینجا میان این دو برادر مقایسه و یکی را بر دیگری ترجیح

بدهیم .

منظور ما اینستکه جوانان روشنفکر و برادران همنوع ما که روی غفلت و عدم توجه فریب سخنهای گمراه‌کننده را خورده و از مراحل حقیقت منحرف شده‌اند بخود آیند .

ما برادران بهائی را بخاطر حقوق انسانیت خطاب کرده و می‌گوئیم : شما همین چند صفحه را بدقت و با کمال بیطرفی و برای تحزری حقیقت که یکی از دستوره‌های میرزا است بخوانید و در اطراف آن تفکر و اندیشه کنید ! اگر سید باب آدم درست و راستگویی بود بحرفهای او توجه شود ! اگر سید باب از جانب خدا سخن میگفت سخنهای او را بخوانید ! اگر سفارش و توصیف سید باب صحیح و نافذ بود در کتاب الواح این توصیه‌ها را بخط خود او رؤیت کنید ! اگر بگفته سید باب میرزایحیی مظهر خدای مهیمن قیوم و ذکر الله للعالمین و انت انا و مرآت و وجه الله است : پس آن فحشهای رکیک و نسبت‌های خارج از عوالم انسانیت که از طرف میرزابهاء باو نثار می‌شود چیست ! آیا سید باب اشتباه کرده بود یا میرزابهاء اشتباه خواننده بود ! آیا در انبیای سابق نیز چنین امری پیش آمده است که نبی سابق کسی را بمقام وصایت معرفی کرده و مظهر صفات پروردگار معرفی کند و نبی لاحق او را لعن و طرد نماید ! و اضافه باین مطالب : سید باب از این نبی لاحق که در زمان او جوان کاملی بود هیچگونه مذاکره و سخنی بمیان نیاورد ! و بلکه بادعای میرزابهاء : سید باب از طرف او و باجازه او مبعوث گردد ! و بجای اینکه تقاضای سید باب در

حفظ و حراست کتاب بیان جامه عمل پوشد : بیان و احکام بیان منسوخ و باطل شود ! و در عین حال معجزه تمام این سه نفر فقط و فقط دعوی صرف و جمله‌های بشکل آیه ساختن باشد !

من نظری ندارم ، و آنچه وظیفه دارم تذکر می‌دهم ، تو خواه از سخنم پند گیر یا که ضلال .

شوقی افندی در کتاب قرن بدیع (ص ۹۸) گوید : مرکز نفاق و دائره شقاق همانا میرزا یحیی برادر پدری حضرت بهاءالله بود که علی‌الظاهر از طرف حضرت باب معین و موصوف ... اما نفس خبیث و تیره قلبی که این فتنه را برانگیخت و بکمال خدعه یحیی نادان و بی‌اراده را اغواء نمود سیدی بود از اهل اصفهان بنام سید محمد که در جاه‌طلبی ... الخ .

و در صفحه (۱۰۰) گوید : و شخص معلوم (میرزا یحیی) که خود را پیشوای حزب مظلوم می‌شمرد خلف جبال متواری و بلباس تبدیل از شهر بشهر در حرکت ، و جمال اقدس انبهی یگانه ملاذ ... الخ .

و در صفحه (۱۰۱) گوید : اعمال و رفتار میرزا یحیی نیز که خود را رکن اعظم و وصی مسلم حضرت باب می‌شمرد و بالقاب پر صوت وصیت - مرآة الازلیة و صبح ازل و اسم الازل فخر و مباهات مینمود ... الخ .

و در صفحه (۱۰۲) گوید : میرزا یحیی پس از شهادت حضرت اعلی (سید باب) چنان مضطرب و پریشان گردید ، و چندی از خوف جان بلباس درویشی در جبال مازندران پناهنده شد ... الخ .

و در صفحه (۱۲۴) گوید : میرزا یحیی چون دریافت که ریاست و قیادت

مطلق العنان وی چه ثمرات نامطلوبی ببار آورده و وی را در چه وضع نامناسبی قرار داده است در مقام آن برآمد که کتّباً و مُصِرّاً برگشت هیکل مبارک را (میرزا بهاء را از سلیمانیه) خواستار شود .

در این کلمات که نوشته شوقی افندی است ، مطالبی دیده میشود :

۱- میرزا یحیی برخلاف توصیف سید باب : مرکز نفاق و دائره شقاق و خبیث و تیره قلب و بی اراده و نادان شده است .

۲- تصریح کرده است که او از طرف سید باب معین و موصوف بوده ، و روی این لحاظ خود را پیشوای و وصی مسلم و رکن اعظم میشمرد .

۳- کسیکه از طرف سید باب بمقام وصایت و پیشوایی معین شده بود : سید محمد اصفهانی او را فریب داده و اغواء کرد .

۴- اگر میرزا یحیی پیشوای بابیه نبود برای چه در خلف جبال متواری میشد ، و اگر میرزا بهاء ملاذ و مرجع بود : چگونه برای او گرفتاری و زحمتی پیش نیامده و مجبور بمتواری شدن مانند برادرش نمیشد ؟

۵- آیا القاب (صبح ازل ، مرآت ازلیّه ، اسم ازل) که در وصیت و توصیه سید باب بوده است ، برای اغواء مردم و برخلاف واقع است ؟

۶- اگر میرزا یحیی مرجع و ملاذ نبود در غیاب بهاء : جمله (ریاست و قیادت مطلق العنان) چه معنایی دارد ؟

پس بتصریح شوقی افندی : میرزا یحیی در ظاهر از طرف سید باب بمقام وصایت و پیشوایی بابیه معین و موصوف شده بود ، و سپس ریاست و قیادت مطلق العنان بابیه با او بود ، و هم خود را باوصاف صبح ازل و مرآت ازلیّه و اسم ازل

و وصی سید باب توصیف می‌کرد، و در عین حال از طرف میرزا بهاء مطرود و معزول گشته و نادان و خبیث و تیره دل گشت.

عجیب اینستکه: در کتاب ایقان که در زمان پیشوایی صبح ازل نوشته شده است، این مطلب (که برگشت میرزا بهاء از سلیمانیه روی اصرار و نوشته میرزا یحیی بوده است) تصریح کرده و مقام میرزا یحیی را کاملاً تثبیت مینماید - در ایقان (ص ۱۵۴) گوید: اگرچه هر نفسی محملی بست و بهوای خود خیالی نمود، باری تا آنکه از مصدر امر حکم رجوع صادر شد لابداً تسلیم نمودم و راجع شدم ... الخ.

قرّة العین طاهره

و چون ذکری از طاهره و از مصاحبت و مؤانست شدید صبح ازل با او در کلمات گذشته نقل شد، مناسب است مختصری از جریان امور او نیز در اینجا اشاره شود. در تلخیص تاریخ نبیل (ص ۴۷۴) گوید: در سال (۱۳۰۶) هجری بود که از لسان عظمت (میرزا بهاء) شنیدم فرمودند - در لوحیکه دیشب نازل فرمودیم در ضمن اشاره بجریان اموریکه در بدشت واقع شد: معنی جمله - غُضُّوا أَبْصَارَكُمْ - را ذکر کردیم ... (ص ۴۷۶) ما یکروز ناخوش شدیم (در دشت بدشت) و در بستر خوابیدیم، جناب طاهره پیغام داده بود که از ما ملاقات کند، ما متحیر ماندیم که چه جواب بدهیم ناگهان دیدیم طاهره بدون حجاب با صورت گشاده از در وارد شد و جلو ما ایستاد، میرزا آقا جان با بیان زیبایی این حادثه را اینطور تعبیر کرد و گفت: در روز قیامت حضرت فاطمه بی حجاب و با صورت گشاده جلو چشم مردم

تشریف می‌آورند در آن لحظه هاتفی از غیب ندا میکند و می‌گوید - غُضُّوا أَبْصَارَكُمْ!
در آنروز همه اصحاب دچار دهشت و اضطراب شدند ... الخ .

از این جملات مطالب مهم و معارف بابتیه معلوم میشود :

۱- دشت بدشت محشر و قیامت است .

۲- طاهره قرّة العین قزوینی همان حضرت زهراء (ع) است .

۳- حضرت زهراء (ع) که مجسمه عفت و حیا و مظهر تقوی و عصمت بود : در

دشت بدشت بصورت طاهره بی‌حجاب و خود آراسته جلوه‌گری میکند .

۴- و در عین حالیکه او با روی گشاده جلو چشم مردم و اصحاب خودنمایی و

جلوه کرده ، میخواهد آزادی و بی‌حجابی نسوان را که هدف او بود ، صورت عمل

بدهد : هاتفی از غیب ندا می‌کند که : غُضُّوا أَبْصَارَكُمْ ، متأسفانه طاهره و اصحاب

چنان گرم و سرمست بودند که گوش بندای غیبی نداده ، و محو جمال دلربای

طاهره گشتند .

شما ممکن است تعجب کنید ، و جمله (هدف او آزادی نسوان بود) را از

نویسنده حمل بغرض و سوء تعبیر نمایید ! و برای رفع سوء تفاهم : نوشته شوقی

افندی را در کتاب قرن بدیع (ص ۴۲) بخوانید : بدینطریق حیات پرافتخار طاهره

آن جندی شبحیع الهی نخستین زنیکه در راه ترقی و تعالی نسوان شهید گردید

بانتهاء رسید ، دلاوریکه در حین شهادت خطاب بنفسیکه در توقیف او قرار داشت

بکمال شجاعت اظهار نمود : قتل من در دست شما است ... ولی بیقین مبین بدانید

هرگز تقدّم و آزادی نسوان را ممکن نیست متوقف سازید .

پس بنوشته جناب شوقی افندی آخرین کلام و آخرین هدف طاهره تقدّم و

آزادی نسوان بوده است .

و عجیبتر از اینکلام که در آخرین ساعت زندگیش بزبان او جاری شده است : خودآرایی و زینت کردن و مانند عروس خود را ساختن است که باز در همین کتاب (ص ۴۱) بخوانید : طاهره شبی که آخرین دقایق حیاتشرا نزدیک دید لباس نو در بر کرد و چون عروسی خود را بیاراست و هیکل را با عطر و عنبر معطر و معنبر نمود آنگاه زوجه کلانتر را نزد خود خواست و او را از تصمیمی که نسبت بشهادت وی اخذ نموده بودند مستحضر ساخت ... که ناگاه فرّاشان و چاوشان عزیزخان در دل شب وارد شدند و آن مظهر استقامت را اخذ و به باغ ایلخانی که در خارج شهر واقع هدایت کردند ... الخ .

پس طاهره با اینکه اطلاع داشت که شبانه بدست فرّاشان و چاوشان آنهم در باغ خارج از شهر گرفتار خواهد شد : خود را مانند عروس آراسته و با عطر و عنبر معطر می سازد .

البته بیش از این اطلاعی در دست نیست ، و در عین حال موجب تأثر است که : یکزن خوش هیکل و خوش صورتی که خود را آراسته و معطر ساخته است و در وسط شب بدست فرّاشان و قراولان مخالف آنهم در خارج شهر گرفتار شود : چقدر باید صبر و تحمل در مقابل ناملائمات نشان بدهد .

ولی از جمله آخر او (هرگز تقدّم و آزادی نسوان ممکن نیست متوقف شود) فهمیده میشود که ناراحتی زیاد نداشته است ، و یا در مقابل اجرای هدفش که آزادی نسوان است : خوش بوده است .

و شگفت‌انگیزتر آنکه : از یکطرف میخواهند آزادی نسوان را که مورد توجه

زنهای امروز است ، گوشزد کرده ، و یکمشت مردان شهوت پرست و زنان آزاد را بسوی این مسلک جدید جلب کنند ، و از طرف دیگر : بخاطر تأویل و تصحیح امور خود جمله - غُضُّوا ابصارکم ، را نقل میکنند .

و چون دروغگو حافظه ندارد . متوجه نمیشوند که پوشیدن و رویهم گذاشتن چشمها در برابر زنان ، خود مخالف آزادی زنان است .

بهر صورت خوانندگان گرامی خوب اینقسمت را مطالعه کرده و از حقیقت زندگی و از مرام مقدس و هدف عالی حضرت قرّةالعين طاهره که بقول ایشان حضرت زهراء بوده است ، آگاه شوند .

وحدت در ظهورات

یکی دیگر از معارف و معلومات اینطائفه همین مطلب است که : روح واحد را در اشکال متعدّد و قالبهای مختلف جلوه داده ، و در موارد زیاد روی این فرضیه استدلال کرده ، و مطالب خود را روی این اساس سست استوار میکنند .

مثلا میگویند : قرّةالعين همان حضرت زهراء است ، و سید باب همان حضرت محمد است ، و میرزا بهاء همان حضرت حسین است ، و امثال اینها .

در آئین باب (ص ۴۸) از کتاب چهار شان سید باب نقل میکند : قُلْ إِنَّ مَثَلَهُ كَمِثْلِ الشَّمْسِ لَوْ تَطَّلَعُ بِمَا لَا تُعَدُّ إِنَّهَا هِيَ شَمْسٌ وَاحِدَةٌ أَفَلَا تُبْصِرُونَ فِي يَوْمٍ يُذَكَّرُ بِاسْمِ مُحَمَّدٍ ثُمَّ فِي يَوْمٍ ذَاتِ حُرُوفِ السَّبْعِ ثُمَّ فِي يَوْمٍ مَن يُظْهِرُهُ اللَّهُ الْخ . بگوی که آن نظیر آفتابست ، اگر بی نهایت طلوع کند همان آفتاب واحد است ، آیا نمی بینید که روزی با اسم محمد و روزی با اسم هفت حرفی (علیمحمد) و روزی با اسم من

يُظْهِرُهُ اللَّهُ جَلْوَهُ مَيِّ كُنْد .

و باز در (ص ۴۹) آنکتاب نقل میکند : اذ مَثَلُ ذَلِكَ مِثْلُ الشَّمْسِ لَوْ يَطَّلِعُ إِلَى مَا لَا نَهَايَةَ بِمَا لَا نَهَايَةَ إِنَّهَا هِيَ شَمْسٌ وَاحِدَةٌ يَوْمَ يُذَكَّرُ آدَمُ يَوْمَ يُذَكَّرُ شِيثُ يَوْمَ يُذَكَّرُ نُوحٌ يَوْمَ يُذَكَّرُ إِبْرَاهِيمُ يَوْمَ يُذَكَّرُ مُوسَى يَوْمَ يُذَكَّرُ عِيسَى يَوْمَ يُذَكَّرُ مُحَمَّدٌ يَوْمَ يُذَكَّرُ ذَكَرَ اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ يَوْمَ يُذَكَّرُ مَنْ يُظْهِرُهُ اللَّهُ - اینمعنی چون طلوع آفتاب است که اگر بی نهایت و در مظاهر بی نهایت جلوه کند همان آفتاب است در اینجا هم یک روح است که روزی بنام آدم و روزی بنام شیث یا نوح یا ابراهیم یا موسی یا عیسی یا محمد یا ذکر الله (سید باب) یا مَنْ يُظْهِرُهُ اللَّهُ جلوه میکند .

آری اینمعنی در مسلک سید باب و در میان پیروان و اصحاب او رواج کاملی پیدا کرده ، و هرکسی خود را مظهر یکی از بزرگان گذشته میدانست ، مثلاً قُدوس میگفت من همان عیسی هستم ، بُشرویی میگفت من همان سیدالشهداء هستم ، قُرّة العین میگفت من همان حضرت زهراء هستم . چنانکه در ضمن حالات آنان نقل نمودیم .

و در لوح مسطور (سوره ۴۲) میگوید : إِنَّ مَثَلَ الظُّهُورِ كَمِثْلِ الشَّمْسِ كُلِّ مَا يَغْرِبُ وَ يَطَّلِعُ هُوَ شَمْسٌ وَاحِدَةٌ أَفَلَا تَعْلَمُونَ - ظهور شخص نبی مانند ظاهر شدن آفتاب است که هرچه طلوع و غروب کند باز همان آفتاب اولی است اگرچه بظاهر مختلف و متعدد است .

این فرضیه از سید باب اگر روی وحدت وجود باشد چنانکه از امثال آفتاب معلوم میشود : در اینصورت فرقی در میان انبیاء و اولیاء و مردم دیگر و بلکه موجودات غیر انسانی نخواهد بود ، زیرا همه چون اشعه آفتاب باصل واحد و بنور

واحد برگشت میکنند ، و این اختلافات در اثر حدود و قیود و ظروف حاصل شده است ، و بقول ملای رومی :

چونکه بیرنگی اسیر رنگ شد موسی‌ای با موسی‌ای در جنگ شد
 پس اگر مقصود سید باب اینمعنی است : اختصاص دادن وحدت بانبیای تنها
 بیمورد خواهد بود ، و سید باب میتواندست بگوید که :
 من آدم و قابیل و هابیل و ابراهیم و شداد و موسی و فرعون و محمد و ابولهب و
 دیگران هستم .

ثانیاً - عرفاء و فلاسفه گفته‌اند که : در مقام تجلی تکراری نمیشود ، یعنی یک
 امر دو مرتبه تجلی نمیکند و یک فرد نور دو مرتبه ظاهر نمیشود ، چنانکه در نور
 آفتاب نیز چنین است : هر ظهور و جلوه‌ای که از انوار و اشعه آفتاب فرض شود تازه
 است و هیچگونه مربوط بگذشته و آینده نیست یعنی چون نور واحد و نور بیرنگ
 اسیر رنگ و محدود و مقید و مشخص گشت : دیگر با آن حدود و قیود ظاهر نشود .
 پس دعوی اینکه : من همان آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد
 هستم ، با این مبنی سازگار نیست .

و ثالثاً - اگر مقصود سید باب تناسخ باشد : یعنی قائل شود باینکه ارواح بعد از
 جدا شدن از ابدان در مرتبه دوم باز بآبدان دیگر بتناسب مرحله اولی تعلق میگیرد ،
 و اینمعنی برای همیشه تکرار میشود : این فرضیه هم از لحاظ علمی غلط است ،
 زیرا اگر روح مشخص و محدود و جزئی مقصود باشد : این امر محال است ، و یک
 فرد مقید و محدود بار دیگر محال است مشخص و مقید گردد ، مگر آنکه حدود و
 رنگهای اول از بین برود و سپس برنگ و قید دیگر مشخص گردد .

و اگر روح کلی و بیرنگ مقصود باشد : در اینصورت گفتن اینکه من آدم و نوح و ابراهیم هستم غلط است ، و روح بیرنگ و کلی با فرد معینی تطبیق نمیکند .

و رابعاً - بر فرض صحت اینمعانی : سید باب باید اثبات کند که من موسی هستم نه فرعون ، و محمد هستم نه ابوجهل ، و علی هستم نه ابن ملجم ، و اگر دعوی تنها کافی باشد : از هرکسی ساخته است .

و بهر صورت : اینسخن از پیغمبر قرن نوزدهم گذشته از آنکه برخلاف منطق و برهان و عقل است ، تازه احتیاج باثبات هم خواهد داشت .

یادداشت‌هایی از سید باب

اگر بخواهیم از حالات عجیب و اعمال و اقوال متناقض و موهون سید باب نقل کنیم: کتاب مستقل و مفصلی لازمست که نوشته شود. ولی چون چند یادداشتی از احوال و زندگی او موجود داشتیم: خواستیم در اینجا برای روشن شدن افکار خوانندگان محترم بآنها اشاره کرده، و نتایج آنها را گوشزد نماییم.

سید باب و اصفهان

در تلخیص تاریخ نبیل (ص ۱۸۸) گوید: معتمدالدوله چنان استماع آن آیات در وجودش تأثیر نمود و بحدی مسرور و مشعوف شد که در آن محضر با صدای بلند گفت: من تاکنون دیانت اسلام را قلباً معتقد نبودم و اقرار و اعتراف جازم بصحت اسلام نداشتم، بیانات این جوان مرا قلباً بتصدیق اسلام وادار کرد، الحمد لله که باین موهبت رسیدم... الخ.

این قسمت مربوط بایام اقامت و تبعید سید باب است باصفهان، و از همین چند جمله مطالبی استفاده میشود.

۱- منوچهرخان معتمدالدوله حاکم اصفهان است، و از افرادیستکه دولت ایران از گرجستان اسیر گرفته است، و سپس بعد از قرارداد ترکمن‌چای و نفوذ کامل روسیه از این اشخاص برای ایجاد اختلاف و تضعیف روحانیت و دیانت استفاده شده است، و بطوریکه در کواکب درّیه ص ۷۰ میگوید: او اصالة ارمنی‌زاده و جدیدالاسلام بود، و بقول خودش: دیانت اسلام را قلباً معتقد نبوده است، و

حکومت و فرمانفرمایی او در ایام نفوذ سیاست روس ، و پذیرایی او از سید باب در مدت چند ماه که بطور مسلم برخلاف مصالح کشور و برخلاف مصالح مسلمین و ملت ایران بود : از امور مجهول و مبهم است .

۲- معلوم میشود که : سید باب در آن ایام دعوی بابیت از ولی عصر (ع) داشته ، و بنام اسلام قیام کرده بود ، بطوریکه معتمدالدوله از مذاکرات او رغبت و میل بسوی دین اسلام پیدا کرد ، ولی این اسلام آوردن بدستور دولت روسیه و برای درهم شکستن قوای ملی روحانی بود که دیگر باره حکم جهادی صادر نشود .

۳- اگر معتمدالدوله سوء نیت و مقصد سیاسی نداشته ، واقعاً سید باب را یکنفر روحانی و حقیقی و الهی میدانست : برای چه حاضر نشد در تحت حکومت خود از دانشمندان و علماء دعوت کرده و در حضور خود روحانیت و علم و خارق العاده بودن او را برای مردم اثبات کرده ، و اشتباهات مخالفین را از این راه برطرف سازد ؟ آیا مخفی کردن سید باب در اندرون خانه و تحریک و تشویق و تجلیل و احترام او چه اثری داشته و چه منظوری از این عمل در دل گرفته بود ؟

آیتی در خانه ۱۲ سال سوم نمکدان مینویسد :

برداشت بمرکز چو محمد شه گام	از سایس انگلیس زر خواست بوام
پس معتمدالدوله گرجی در رشت	بگرفت ز روس زر و دستور تمام
آنگه بشتاب جانب شاه بتاخت	زان زر همه قرض انگلیسان پرداخت
زاندم پی تسخیر جنوب ایران	بیرق ز صفاهان سوی شیراز افراخت
بالزی انگلیس از خدمت شاه	این سایس روس هر قدم شد همراه

آری در سال (۱۲۴۲ هجری) بدستور و پیشوایی و حکم جهاد مرحوم آیه الله

سید محمد مجاهد پسر علامه فقید سید علی طباطبایی صاحب ریاض ، اغلب روحانیین و ملت و قوای دولتی برای پس گرفتن شهرهای از دست رفته ایران (گنجه ، قراباغ ، لنکران ، شیروان) بسوی روسیه حرکت کرده ، و گذشته از تصرف آن شهرها پیشرفتهای مهمی کرده و ضررهای زیادت بدولت روسیه وارد کردند ، و از این نهضت بزرگ و وحدت ملی و روحانی ایران دولت روسیه و انگلیس در نهایت اضطراب و تشویش واقع شده ، و از راههای مختلف و بیاری و فعالیت ایادی اجنبی پرست وحدت و هم‌آهنگی را از میان ملت ایران برداشته ، و بتمام قوی در تضعیف قدرت روحانیت کوشیدند .

معمدالدوله گرجی که حکومت اصفهان و اطراف را داشت بزرگترین نقشه را در تضعیف روحانیت و ایجاد اختلاف و تقویت و تحریک سید باب و پیروان او و توهین بعلمای اصفهان را بازی کرد .

باز در تلخیص تاریخ نبیل (ص ۱۹۹) گوید : پس از فوت معمدالدوله گرگین خان پسر عمش نامه‌ای بمحمدشاه بمضمون ذیل نوشته و به طهران فرستاد - چهار ماه است مردم اصفهان همه خیال میکردند بلکه یقین داشتند که منوچهرخان حضرت باب را بطهران فرستاده ، زیرا اینطور انتشار داده بود که شهریار تاجدار امر کرده سید باب را بطهران بفرستند حال که منوچهرخان وفات کرده معلوم شد که مشارالیه سید باب را بطهران نفرستاده ، بلکه او را در عمارت خورشید خود بدون اینکه کسی مطلع شود پنهان داشته و از او پذیرائی شایان مینموده است ... الخ .

پس بطوریکه از نوشته‌های اینطائفه و دیگران فهمیده میشود : پابرجا شدن و

رونق پیدا کردن و رواج و شیوع امر سید باب در همین چهار ماه شده است ، و معتمدالدوله با این نقشه کامل و فعالیت سیاسی خود توانست این اختلاف شدید و هرج و مرج و آشوب را بنفع دول خارجی و مخصوصاً دولت روس تثبیت کند .

و ضمناً باید متوجه شد که : اگرچه معتمدالدوله اظهار میکرد که با دیدن این جوان اعتراف جازم بصحت اسلام پیدا کردم ، و خود سید باب هم در روزهای اول دعوی رکن رابع بودن و ذکریت و بابیت کرده ، و صورتاً احکام اسلام را معتبر دانسته و از اسلام طرفداری میکرد : ولی در باطن هدف دیگری داشته و میخواست مستقلاً خود را از جانب خداوند مأمور و مبعوث دانسته و قوانین و احکام و کتب گذشته را منسوخ معرفی کند .

البته پیغمبر قرن نوزدهم این حرف را بالفافه و در پرده میگفت ، و میدانست که دعوی نبوت استقلالی محتاج بمؤونه زایدی است ، و باید پایه‌های محکم و مبانی دین مقدس اسلام را بتدریج خراب کرده و سپس برای مرام تازه و مسلک جدید او پایه‌گذاری کرد .

سید باب و هدف او

آری سید باب و بلکه استادش سید کاظم نیز در باطن امر میخواستند مسلک تازه‌ای ساخته و برای خودشان مقام بلندتری را اشغال کنند .

سید باب در احسن القصص - سورة (۲۷) گوید : **يَا مَعْشَرَ الْعُلَمَاءِ إِنَّ اللَّهَ قَدْ حَرَّمَ عَلَيْكُمْ بَعْدَ هَذَا الْكِتَابِ التَّدْرِيسَ فِي غَيْرِهِ ، عَلِّمُوا النَّاسَ أَحْكَامَ الْكِتَابِ ، وَ اعْرِضُوا عَنِ الْبَاطِلِ الْكُتُبِ الْمُجْتَثَةِ فِيكُمْ ، فَإِنَّ كِتَابَ اللَّهِ لَهُوَ الْحَقُّ وَ هُوَ اللَّهُ -** ای

گروه دانشمندان پروردگار متعال پس از نازل شدن کتاب احسن القصص تحریم کرده است که از کتاب دیگر تدریس شود ، تعلیم کنید بمردم احکام این کتاب را ، و اعراض نمایید از باطل یعنی آن کتابهاییکه در میان شما موجود و منسوخ است ، و بدانید که کتاب خدا که احسن القصص است حق است .

سید باب این کتاب را در شیراز در ابتدای امر نوشته است ، و در پیرامون آیات و مطالب سوره یوسف جملاتی بطرز آیات قرآن مجید ساخته است ، و باندازه‌ای از لحاظ الفاظ و معانی نامربوط و سست و موهون است که هر فرد مبتدی آنرا تشخیص میدهد .

و بطوریکه ملاحظه میشود : سید باب در آنروز حکم میکند که تدریس از کتابهای دیگر حرام است ، و همه باید از احسن القصص درس بخوانند ، و از نوشته‌های گذشته همه اعراض نمایند .

سید باب و سید رشتی

سید باب در عین حالیکه اینحرف را میزند : اظهار میکند که این کتاب از جانب حضرت ولی عصر (ع) است ، و تمام گفته‌ها و مطالب آن از آنحضرت است : و طبق فرمان و امر او باید احکام این کتاب ترویج شود .

و اما راجع بحقیقت امر و دعاوی سید کاظم :

میرزا در ایقان (۴۱-۶) گوید و اکثر از منجمان خبر ظهور نجم را در سماء ظاهر داده‌اند ، و همچنین در ارض هم نورین نترین احمد و کاظم قدس الله تربتهما .

و سید باب در احسن القصص سوره (۲۷) گوید : یا اهل الارض انی قد نزلت

عليكم الابواب في غيبتي (منظور غیب حضرت حجت (ع) است چون این کتاب از جانب او نازل شده است) و لا تتبعونهم من المؤمنين الا قليل ، و لقد ارسلت عليكم في الازمنة الماضية احمد و في الازمنة القريية كاظماً فلا تتبعواهما الا المخلصون منكم ، فما لكم يا اهل الكتاب الا تخافوا من الله الحق موليكم القديم ... فيا ايها المؤمنون اقسمكم بالله الحق فهل وجدتم من هؤلاء الابواب حكماً من دون حكم الله حكم الكتاب هذا فيغرنكم العلم بكفركم فارقبوا فان الله موليكم الحق معكم على الحق رقباً ... الخ .

از قول حضرت ولی عصر نقل میکند که من در ایام غیبت ابواب و سفرایی فرستادم و جمع قلیلی از آنها پیروی کردند ، و در گذشته احساسی و در زمان نزدیک سید کاظم را فرستادم ، و افراد مخلصین از ایندو نفر پیروی کردند ، چه شده است که شما از حق پیروی نمیکنید .

و در ظهور الحق چهارم (ص ۱۴) در ضمن کلام مفصل سید باب که در سال (۱۲۶۳) از حبس در پاسخ شکوک یکی از پیروان خود نوشته است ، میگوید : و ان ما كتبت بان باب الامام عليه السلام لا بد ان يكون مرآة له فهو حق لا ريب فيه ، كما ان الامام عليه السلام هو مرآة الله جل جلاله ... و ان ما كتبت ان السيد رحمة الله عليه ما ادعى حكم الذي انا ادعيت و لذا لم يظهر منه خوارق العادات فقد اشبه الامر عليك ، و سمعت قوله في كثير من الاوقات - و اياك و اسم العامرية انني ، اخاف عليها من فم المتكلم ، اما سمعت قوله في حق من يجيء بعده بتلك الاشعار في كثير من الاوقات : يا صغير السن يا رطب البدن ، يا قريب العهد من شرب اللبن ... الخ .

آنچه را که نوشته بودی که باب امام باید مرآت امام باشد : حق است و شکی در آن نیست ، چنانکه خود امام لازمست مرآت خدا باشد . و اما آنچه نوشته بودی که سید رشتی مانند من ادعایی نداشت و از این لحاظ کرامات و خوارق عاداتی از او دیده نشد : اینمعنی بطور مسلم اشتباه است ، و من خودم بارها از زبان او شنیدم که میگفت : پرهیز کن از اینکه نام محبوبه و عنوان سر باطنی را بزبان آوری ، زیرا من از اظهارکننده آن نسبت بمحبوبه وحشت دارم .

پس باظهار میرزا بهاء : سید رشتی مبشر است . و باظهار سید باب : مقام بابیت را دارا است ، و بلکه آنچه سید باب دعوی میکرده است سید رشتی هم آنرا ادعاء مینموده است .

در اینجا مطالبی را باید تذکر بدهیم :

- ۱- شیخ احساسی و سید رشتی که مبشر برای سید باب هستند : در عین حال در نوشته‌های خود برخلاف اینمطلب سخن گفته‌اند ، مانند تصریح کردن بخاتمیت پیغمبر اسلام و اثبات دوام دین اسلام و استدلال برای طول عمر و بقاء و ظهور حضرت ولی عصر (ع) و ردّ جواب از قول کسیکه قائل ببقاء امام دوازدهم نیست .
- ۲- بموجب تصریح سید باب : احساسی و رشتی هر دو از ابواب حضرت ولی عصر (ع) هستند ، و از جانب آنحضرت فرستاده شده‌اند که در میان آنحضرت و مردم واسطه باشند ، و جمع قلیلی که از مخلصین بودند از آنان اطاعت کرده و بمقام آنان آشنا شدند .

پس سید باب و میرزا بهاء نیز پس از مدت کمی از مخالفین درجه اول آیندو نفر قرار گرفته ، و ادعاء کردند که ما خودمان مستقلاً مسلک جدیدی داریم ، و احکام و

آثار اسلام همه منسوخ است .

۳- شیخ احساسی و سید رشتی چون عنوان بابیت دارند : در نتیجه مرآت امام هستند ، و وجود آنان نشان دهنده و آئینه وجود حضرت ولی عصر (ع) است ، و اما سید باب : وجود او تا چند سال مرآت امام بود ، و بعد از چند سال که از مقام بابیت ترقی کرده و بدرجه امامت رسید و سپس از امامت نیز بالاتر رفته بدرجه نبوت رسید : مرآت حق شد .

۴- دعوی سید رشتی که در باطن امر داشته است : خوب روشن نشد ، آنچه مسلم است : بابیت است ، و حدّ اعلاّی دعوی او اگر مانند دعوی سید باب باشد : مقام نبوت و ربوبیت است .

سید باب و علوم و معارف

آری سید باب بتدریج کلاسهای بابیت و ولایت و امامت را باخر رسانیده ، و قدم بمرحله نبوت گذاشت ، آنهم نبوتیکه در حدّ اعلا و مرادف با الوهیت و ربوبیت است . و روی این دعوی : علوم گذشته و کتابهای سابقین و ادیان موجوده را نسخ کرده ، و تمام معارف و علوم و حقایق را در نوشتههای خود دیده ، و کمترین اعتناء و نوجهی بانبیای گذشته پیدا نکرد .

در کتاب مختصری از دستورات بیان (ص ۱۵) از باب ۱-۷ بیان نقل میکند :
 ؛اجب است هر کتابیکه دوپست و دو سال (مطابق میشود با عدد اسم علیمحمد)
 ز استعمال آن گذشت ، مالک آن آنرا تجدید کند و آن کتاب را بنفسی عطا نماید ،
 ؛ یا در صورت تمیز نبودن در آب بشوید .

جناب باب ارزشی برای کتاب مخصوصاً کتاب خطی قائل نبوده است ، و از این لحاظ بجای اینکه توصیه بحفظ و نگهداری کتاب و نسخ خطیه نماید ، حکم میکند که بعد از دویست و دو سال که از عمر نسخه‌ای گذشت آنرا بدیگری داده و اگر تمیز نشد با آب بشویند .

و بموجب این حکم : تمام نسخ خطیه که از عمر آنها چهارصد سال و بیشتر گذشته و قهراً در اثر استعمال و طول مدت کثیف شده است ، میباید آنها را با آب شست .

جناب باب متوجه نشده است که : کتاب و کتابخانه و مخصوصاً نسخه‌های خطی عتیق یکی از بزرگترین آثار تمدن و ملیت یک ملت محسوب میشود .

و مهمتر و خرافیتز آنکه : این حکم بی‌اساس و جاهلانه را روی دویست و دو سال یعنی مطابق شماره حروف اسم خود که بحساب ابجد دویست و دو میشود ، قرار داده است .

و دیگر آنکه : هیچ کتابی دویست و دو سال در ملک و تصرف شخصی باقی نماند ، تا بعد از انقضای آنمدت از ملک خود خارج کرده و بدیگری عطا کند ، مگر اینکه در کتابخانه‌های عمومی باقی باشد .

و گذشته از اینها : وقتیکه دویست و دو سال از عمر و استعمال کتابی گذشت ، چگونه میشود با عطا کردن آن بدیگری این طول مدت و کثرت استعمال جبران شود .

با اینحال در این حکم شریف جای تشکر و امتنان باقی است . و ای کاش که بهمین اندازه راضی میشدند ، متأسفانه سید باب در این موضوع افراط کرده و حکم

میفرماید که : کلّ کتب باید محو و نابود گردد ، مگر آنچه در اثبات امر ایشان باشد .
 میرزا در اشراقات (ص ۵۲) گوید : و الحمد لله الذی أظهر النقطة و فصل منها
 علم ما کان و ما یكون ... الخ .

حمد خدایرا که سید باب را ظاهر کرد و علوم گذشته و آینده را از وجود او جلوه
 داد .

پس باعتراف میرزا بهاء علم بر گذشته و آینده و علوم گذشته و آینده از سید باب
 ظاهر شده است ، و در اینصورت چگونه جرأت کرده است که برخلاف گفته‌های او
 سخن گفته و کتاب و آئین او را نسخ و لغو کند .

و عجیبتر از این جمله : نوشته شوقی افندی است که در کتاب قرن بدیع (ص
 ۶۴) در مقام تعریف سید گوید : و حضرت باب اعظم چون در عالم رؤیا رأس مطهر
 حضرت سیدالشهداء را آغشته بدم مشاهده نمود و از خون گلوی آنحضرت نوشید
 : ریافت که از جانب خداوند متعال حامل فیض الهی و مأمور ابلاغ پیام آسمانی
 میباشد .

و سید باب و شوقی افندی توجه پیدا نکرده‌اند که : آشامیدن خون آنهم بعد از
 سر بریدن و کشته شدن در مقام انتقام جویی و تسلی خاطر و تسکین حرارت قلب و
 شفای صورت میگیرد ، و در حقیقت علامت خشنودی کامل و انبساط تام و شرف
 هایی برای کشته شدن آن شخص است ، و احتمال قوی هست که این خواب
 اقعیت داشته باشد ، زیرا سید باب با اعمال و دعاوی خود کاری کرد که لشکر
 زید بن معاویه نکردند ، اگر لشکر کوفه سیدالشهداء را شهید کردند سید باب هدف
 آئین سیدالشهداء را در مورد حمله و اهانت قرار داد ، و در حقیقت خون گلوی

مطهر سیدالشهداء را خورد .

پس بقرینه این خواب که سید باب از خون سر بریده شده حضرت سیدالشهداء خورده ، و بجای تطهیر و غسل و تکفین و دفن و تعطیر و گریه کردن و تأثر و طرفداری و خونبها گرفتن ، از خون آن مظلوم شهید نوشیده است ؛ باید مقصود از تفصیل علم ماکان و ما یکون : نسخ و محو علوم باشد .

البته اینمعنی با مقصد سید باب و با روش و فکر او سازگار است : زیرا سید باب علوم گذشته و کتابهای موجوده را منسوخ کرد ، و بحث و مطالعه و تدریس را بنوشته‌های خود منحصر نمود ، و در حقیقت تمام علوم و حقایق را از بین برده و مردم را از زحمت مطالعه و درس و تحصیل راحت کرد .

اینمعنی مسلم و ظاهر است که : سید باب بجز از بین بردن و محو کتب و علوم چیزی نیاورده است ، و اگر امتیازاتی در وجود او بوده است : بجز دعاوی و کلمات نامربوط و معانی و مطالب نادرست چیزی نیست ، و از اینجهت راه مهملبافی و دعاوی بزرگ بی‌برهان و نسخ حقایق و ادیانرا برای آیندگان و مخصوصاً میرزابهاء باز کرده است .

اینست معنای - علم ما یکون .

سید باب و حروف حی

از جمله علومیکه سید باب تفصیل آنرا در تمام نوشته‌های خود ذکر نموده ، و از علم ما یکون محسوب میشود : توصیف و تعریف و تعیین مقامات حروف حی است . حروف حی (حی مطابق ۱۸ میباشد) آن هیجده نفریستکه در مدت هفت ماه

اول بسید باب گرویده ، و از طرف او مورد نهایت تکریم و تجلیل واقع شده ، و برای آنان مقامات معنوی و روحانیت بلندی تثبیت کرده است .

متأسفانه این پیش‌بینی و تعریف و توصیف سید باب درباره این هیجده نفریکه از مؤمنین درجه اول بودند ، مطابق در نیامده ، و بعضی از آنان در آخر عمر از سید باب اعراض و یا برخلاف نظر او رفتار کردند .

در امر و خلق (ص ۵۵۳) از آثار میرزا بهاء نقل میکند که : ملاحسن بجزستانی از حروف حی بیان در عراق حاضر و در امر نقطه اولی شبهاتی بر او وارد ، از جمله اعتراضاتی که بر نقطه اولی نموده آنکه آنحضرت در جمیع کتب منزله حروف حی را بأوصاف لا تُحصی وصف نموده‌اند ، و من یکی از آن نفوس محسوبم و بنفس خود عارف ، و مشاهده مینمایم که ابدأ قابل این اوصاف نبوده و نیستم ... الخ .

پس بموجب این نوشته ملاحسن بجزستانی در ایام آخر زندگی خود شبهاتی نسبت بسید باب در دل داشته ، و از او اعراض کرده است .
و یکی دیگر از حروف حی : میرزا اسدالله دیان است .

در هشت بهشت (ص ۲۸۳) گوید : دیگری میرزا اسدالله دیان که حضرت نقطه بیان او را کاتب و محرر حضرت ثمره قرار دادند ، ولی خود در بغداد چون یهودای اسخریوطی نکث بر پاشنه خود نموده ، دعوی مقام مَن يُظْهِرُ نمود ، و میرزا ابراهیم او را تصدیق کرد ، ولی میرزا حسینعلی چون او را مُخَلِّ خود یافت میرزا محمد مازندرانی پیشخدمت خود را فرستاده او را مقتول ساخت ... الخ .

بهر صورت دیان از حروف حی بوده ، و در آخر عمر که مقام بابیت و نبوت را یک امر مجعول و ساده‌ای دید : آیاتی بهتر از آیات سید باب ساخته و خود مستقلاً

دعوی نبوت کرد .

و میرزا بهاء چون باین اشکال برخورد کرده است ، در مقام جواب و حلّ این اشکال از دامن سید باب میگوید : جمیع تعریف و توصیفات سید باب درباره حروف حی ، راجع باوّل من آمن یعنی بشرویی و چند نفر دیگر است نه همه حروف حی .
بهاء در اقتدارات « ص ۱۳۸ س ۱۴ » میگوید : از جمله اعتراضاتی که بر نقطه اولی « باب » نموده آنکه آنحضرت در جمیع کتب منزله حروف حی را باوصاف لا تحصى وصف نموده‌اند ، و من یکی از آن نفوس محسوبم (گوینده حسن بجستانی یکی از هیجده نفر اصحاب بابست) و بنفس خود عارف ، و مشاهده مینمایم که ابدأ قابل این اوصاف نبوده و نیستم .

نفس اوصاف سبب ریب و شبهه او شد غافل از آنکه : زارع مقصودش سقایه گندم است ولکن زوان^۱ بالتبع سقایه میشود ، و جمیع اوصاف نقطه بیان راجعست باوّل من آمن و عده معدودات ، و حسن و امثال او بالتبع بماء بیان و اوصاف رحمن فایز شده‌اند ، و اینمقام تا اقبال باقی ، و الاّ بأسفل مقرّر راجع ... الخ .

میرزا بهاء بخیال خود این اشکال را پاسخ داده است ، ولی :

۱- حروف حی یعنی هیجده نفریکه در خارج معلوم و مشخص هستند ، و این کلمه عمومیت یا اطلاق و یا ابهامی ندارد که قابل تخصیص و یا تقیید باشد ، و مثل اینستکه شما اسامی هیجده نفر را یکایک بشمارید و برای آنها اوصاف و مقاماتی بیان کنید : و در اینصورت نمیشود گفت که مقصود من از این توصیف چند تن از این هیجده نفر هستند .

۱- گیاههای هرزه که میان گندمزار روید و شبیه به گندم است .

۲- قیدیکه میرزا بهاء ذکر کرده‌اند « این مقام باقیست تا روزی که اقبال آنها بسوی ایمان و سید باب باقی باشد » اختصاص بحروف حی ندارد ، و در اینصورت همه همینطورند ، و درباره هر کسی بمجزّد اقبال و ایمان میتوان از این اوصاف ذکر کرد . پس هیجده نفر امتیازی نسبت بدیگران نخواهند داشت .

۳- از توجیه میرزا بهاء استفاده میشود که : بجز چند نفر بقیّه هیجده نفر مانند زوان هستند ، و از اوّل مقصود نبودند ، و در آبیاری بتبع چند نفر اول آبیاری شده و از آب و علوم استفاده کرده‌اند : پس در اینصورت بالا بردن عدد و رسانیدن بهیجده نفر چه معنائی دارد ؟ و آیا اگر تعداد حقیقی آن چند نفر ذکر میشد بهتر نبود ؟ و بلکه ممکن بود با این قیود عدد را بالا برده و بجای حروف حی : حروف حیاة میگفت که معادل میشد با ۴۱۹ نفر ، البته بقید اینکه اقبال باقی باشد .

۴- توصیف و تعریف کردن با آن قیدیکه میرزا بهاء ذکر میکند : موجب آن می‌شود که بهیچکدام از این هیجده نفر اعتماد و اطمینانی نشود ، زیرا هر یکی از آنها را که فرض کنیم : احتمال آن هست که در آخر امر اعراض و انکار داشته و اقبال او مبدّل بادبار باشد . پس میرزا بهاء عنوان حروف حی را در حقیقت از میان برداشته است .

۵- کلمات خود سید باب مخالف این توجیه و تأویل است .

سید باب : در لوح مسطور - سوره - ۲۶ - آیه ۲۷ - گوید : شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَأَنَّ نَقْطَةَ الْبَيَانِ ذِكْرُهُ وَبِهَائِهِ وَإِنَّ أَدْلَاءَ الْحَيِّ حُرُوفٌ لِنَفْسِهِ - شهادت میدهد خداوند که معبودی نیست مگر او و اینکه نقطه بیان ذکر و بهاء او است و اینکه ادلاء حی حروف خود او است .

و نزدیک باین مضمون باز در سوره ۱۳ - و آیه ۱۶ - میگوید : كَمَا شَهِدَ اللَّهُ لِنَفْسِهِ قَبْلَ كُلِّ شَيْءٍ بِأَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَإِنَّ نُقْطَةَ الْبَيَانِ عَبْدُهُ وَبِهَائِهِ وَإِنَّ أَدْلَاءَ الْحَيِّ حُرُوفٌ لِنَفْسِهِ كُلُّ بِأَمْرِ اللَّهِ مِنْ عِنْدِهِ يَعْمَلُونَ .

و در موارد دیگر نیز باین مضمون تعبیر نموده است .

پس بموجب این کلمات : هیجده نفر راهنمایان و پیشوایان این طریقت بوده ، و مخصوص خدا هستند .

و چون مقام دلیل و راهنما بودن آنان توأم باینکه آنان منسوب و مخصوص خدا هستند ، ثابت شد : اقوال و افعال این هیجده نفر امضاء و حجّت خواهد شد ، در اینصورت باید دقت کرده و دید که : ملاحظه بجزستانی چه میگوید ؟

ملا محمد علی زنجانی

یکی از مهمترین ادلای حی ملا محمد علی زنجانی بود که بتحریر او و روی خودخواهی و ریاست طلبی و جهالت او فتنه زنجان برپا شده و صدها نفر مقتول و بیخانمان گشتند .

در نقطة الكاف (ص ۱۲۵ س ۱۹) میگوید : حقیر در دارالخلافة در منزل محمودخان کلانتر خدمت ایشان رسیدم و آنجناب محبوس بودند بجهت اخلاص کیشی بآنحضرت ، میفرمودند : فلانی من ملائی بودم چنان مغرور و زبردست که در عصر خودم از برای احدی خاضع نشدم ، حتی مرحوم حاجی سید باقر رشتی که ظاهراً او را حجة الاسلام و اعلم علمایش میدانستند ، و چونکه سبک من در اخذ مسائل بطریق اخبارتین بود : و لهذا در بعضی از مسائل تناقضی با حضرات فقهاء

داشتیم .

از همین کلمات معلوم میشود که :

اولاً - جناب زنجانی آدم بسیار مغرور و خودخواهی بوده است و این علامت نهایت درجه جهالت و انحطاط اخلاقی است .

و ثانیاً - طریقه او بمسلک اخبارتین بود ، و این خود دلیل نادانی و عدم تحقیق است : زیرا متعبد شدن باخبار و کنار گذاشتن فهم و عقل و استنباط و تحقیق خود علامت جهالت است .

و ثالثاً - خاضع نشدن بکسی حتی بمرحوم حاجی سید محمدباقر حجة الاسلام رشتی اصفهانی که در زمان خود بزرگترین رئیس روحانیین شیعه بود علامت نهایت درجه خودپرستی و غرور و حلق است .

آری روی همین مقدمات بود که : آشوب و هرج و مرجی در شهر زنجان ایجاد کرده ، و جمعیت کثیری را با خاک و خون یکسان کرد .

کتاب بیان مُبَشِّر است

پس از آنکه میرزا بهاء بنام سید باب و بنام برادرش صبح ازل عنوانی در میان پیروان سید باب پیدا کرد : شروع بدعوی استقلالی کرده ، و ظهور سید باب و نوشته‌های او را مقدمه ظهور و دعوی خود قرار داد .

در الواح بعد اقدس (۱۷۷-۱) گوید : الی کُتِبَکَ الَّتِي سَمَّيْتَهَا بِالْبَيَانِ وَ يَتَفَكَّرُ فِيمَا نَزَلَ فِيهَا لِيَجِدَ كُلَّ كِتَابٍ مِنْهَا مُبَشِّرًا بِظُهُورِي وَ نَاطِقًا بِاسْمِي وَ شَاهِدًا لِنَفْسِي وَ مُنَادِيًا بِأَمْرِي وَ ذِكْرِي وَ طُلُوعِي وَ إِشْرَاقِي وَ مَعَ إِعْلَانِكِ يَا إِلَهِي وَ بَيَانِكِ يَا مَحْبُوبِي سَمِعْتَ وَ رَأَيْتَ مَا قَالُوا فِي حَقِّي وَ ارْتَكَبُوا فِي آيَاتِي - کتاب تو که نامیدی آنرا بکتاب بیان و تفکر کند در آنچه در بیان نازل شده است ، تا به‌بیند هر نوشته‌ای را از آن که بشارت میدهد بظهور من و گویا میباشد بنام من و شاهد است مرا و میخواند بامر و ذکر و طلوع من ، و با اینکه پروردگارا تو اعلان و بیان نمودی : شنیدی و دیدی آنچه را که در حق من گفته و عمل کردند .

و شوقی افندی در کتاب قرن بدیع (ص ۱۱) گوید : حضرت باب دارای دو مقام مشخص و دو مأموریت عظیم و مقدس آسمانی بودند یکی مقام مظهریت مُسْتَقْلَه الهیه صاحب شرع جدید و کتاب جدید و دیگری مقام مُبَشِّریت جمال اقدس ابهی ... الخ .

برگشت این جمله بآن است که سید باب از اثبات امر خود و هم از ابطال و نفی امر خود خبر میداد ، و موظف بود که این دو قسمت را ابلاغ کند ، یعنی در مرتبه اول آئین جدید و کتاب جدیدی آورده و مردم را بسوی دین و مسلک جدید دعوت کرده ، و در عین حال وظیفه دوم او این بود که اعلان بظهور میرزا بهاء و دین جدید

او کند ، و باید توجه داشت که میرزا بهاء در آن ایام موجود و همسال سید باب بوده و هم از اتباع او شمرده میشد ، و حتی دو کتاب (ایقان و بدیع) را در اثبات امر سید باب تألیف کرده است .

و در همین کتاب (ص ۲۱۰) مینویسد : یکی دیگر از آثار مهمه بدیعه کتاب بدیع است که در ردّ مفتریات و اعتراضات میرزا مهدی رشتی و رفع شبهات اهل بیان نازل شده و بمنزله کتاب ایقان است که در اثبات حقانیت امر حضرت باب از قلم اعلی صادر گردیده ... الخ .

آری میرزا بهاء کتاب ایقانرا در سال ۱۲۷۸ یعنی یکسال قبل از اظهار دعوی خود در بغداد تألیف کرد ، و کتاب مبین را در حدود سال ۱۲۸۴ یعنی چهار سال بعد از اظهار و دعوی خود تألیف نموده است . و چون میرزا بهاء متوجه بود که دعوی او متوقف به اثبات دعوی سید باب است : با نهایت استادی و زبردستی و حيله ورزی و تحریف و تقلب در کتاب ایقان کوشیده است که دعوی سید باب را بمرحله اثبات برساند .

تعجب در اینستکه این مبشر (سید باب) میرزا یحیی را وصی و جانشین خود قرار داده بود ، و این امر بخطّ خود سید باب نیز امروز موجود و در کتاب الواح سید باب کلیشه شده است ، و میرزا بهاء نیز آنچه مسلم و قطعی است حدود دهسال وصایت و پیشوایی او را قبول کرده و اطاعت او را مینموده است ، و از طرف دیگر : سید باب یکی از علائم من ینظهره الله را تکمیل نقصان بیان دانسته و تصریح کرده است که حدود نه واحد از بیان را تکمیل خواهد کرد ، و میرزا یحیی نیز بچنین امری اجمالا اقدام کرده است .

ولی بعقیده میرزابهاء یکی از افراد مشرک و کافر و ظالم و مظهر تمام اوصاف خبیثه میرزا یحیی است که با دعوی او مقابله و عناد ورزیده است ، میرزا یحیی هم او را بهمین صفات معرفی میکند .

در اینموضوع لازمست خوانندگان محترم محاكمه و بررسی کنند .

و اما تکمیل و تتمیم بیان از طرف میرزابهاء : باز شوقی در همین کتاب (ص ۱۴۷) میگوید : کتاب مستطاب ایقان که در سنین اخیره دوره اقامت بغداد ۱۲۷۸ هجری طی دو شبانهروز از قلم مبارک نازل گردید ، و با نزول آن بشارت حضرت باب تحقق پذیرفت و وعده الهی که حضرت موعود بیان فارسی را که ناتمام مانده تکمیل خواهد فرمود .

پس جناب شوقی در عین حالیکه باین علامت اعتراف کرده است : بیان را بکتاب بیان فارسی مقید می کند ، و تکمیل آنرا تأویل و بعنوان اثبات و تثبیت آن معنی مینماید ، تا بکتاب ایقان تطبیق شود .

حالا باید دید که مقصد و عین عبارت سید باب چه بوده است .

در رساله للثمرة (ص ۷) و در مقدمه متمم بیان از لوح سید باب نقل میکند که :
 وَإِنَّ أَبْوَابَ الْبَيَانِ قَدْ قُدِّرَ عَلَى عَدَدِ كُلِّ شَيْءٍ (۳۶۱) وَلَكِنَّا مَا أَظْهَرْنَا إِلَّا أَحَدِي عَشْرًا وَاحِدًا ... وَإِنْ أَظْهَرَ اللَّهُ عِزًّا فِي أَيَّامِكَ فَأَظْهَرِ مَنَاهِجَ الثَّمَانِيَةِ بِإِذْنِ اللَّهِ ... الخ .

ابواب کتاب بیان مقدر شده است که بتعداد سیصد و شصت و یک باشد ، ولكن ما ظاهر نکردیم مگر یازده واحد از آنرا ، و اگر خداوند عزت و توانایی داد در روزگار تو پس هشت باب دیگر را نیز ظاهر کن .

پس در اینکلام قیودی ذکر شده است :

۱- خطاب بثمره یعنی صبح ازل است .

۲- مقصود تتمیم بیان عربی است که هشت باب بقیه دارد .

۳- کتاب ایقان عربی نیست و هشت باب نیست و عنوان مُتَمِّم بیان ندارد و

نویسنده آن صبح ازل نیست و بسبک و روش بیان هم نیست و از لحاظ معنی هم ارتباطی با بیان ندارد .

۴- خود این معنی مسخره است که : پیغمبری کتاب آسمانی ناقصی بیاورد ، و

تتمیم و تکمیل آنرا بوصتی خود که پیغمبر نیست واگذارد .

۵- میرزا بهاء خود دعوی نبوت و الوهیت میکند ، چگونه در اینجا تنزل کرده و

کتاب پیغمبر سابق را که منسوخ است تتمیم مینماید .

ارتباط میرزا با دول دیگر

یکی از بزرگترین علل و موجبات پیشرفت میرزا بهاء : ارتباط او است با سیاست دولتهای قویّ روز .

بطوریکه در جلدهای گذشته گفتیم : میرزا بهاء تا در ایران بود با قنصلگری روس ارتباط داشت ، و دولت روسیه در تأیید و تقویت میرزا و دوستان او سعی وافر مبذول میداشت .

البته میرزا بهاء از لحاظ سوابق پدرش میرزا بزرگ نوری و همچنین میرزا آقاخان نوری که از خواص و اطرافیان عباس میرزا نایب‌السلطنه بودند با دولت روسیه ارتباط پیدا میکند ، و این همان عباس میرزا است که در اثر بی‌کفایتی و سوء تدبیر هفده شهر ایرانرا بروسیه واگذار کرده ، و برای حفظ سلطنت در خانواده خود در مقابل برادرانش معاهده ترکمن‌چای را امضاء میکند ، و از این تاریخ مقدرات ایران در تحت نفوذ و تدبیر و حکومت روسیه قرار میگیرد .

و پس از آنکه میرزا بهاء از ایران تبعید شده ، و در عراق سکونت کرد ، و دولت انگلیس در آنموقع احتیاج زیادی بفعالیت و افراد فعال داشت : میرزا بتدریج با سیاست انگلیس ارتباط پیدا کرده ، تا بجائی که نظر دولت انگلیس را کاملاً بسوی خود جلب کرد .

پس روی این نظر زندگی میرزا بهاء از نظر ارتباط با سیاست روز دو قسمت میشود : اول - از سال (۱۲۶۰) تا حدود سال (۱۲۷۵) قمری . دوم - از سال (۱۲۷۶) تا آخر .

و بطوریکه ما بارها گفته‌ایم : نظر ما در این کتاب فقط تحقیق و محاكمه در

پیرامون نوشته‌ها و گفته‌های خود این طائفه است ، و اگر مدرکی از کتابهای خود آنها نداشته باشیم : کوچکترین اظهار نظر و عقیده‌ای نکرده ، و اعتمادی بنوشته‌های دیگران نخواهیم نمود .

اما قسمت دوم که ارتباط با دولت انگلیس است :

در کواکب (ج ۲ ص ۳۰۵) گوید : و از قرار مذکور سردار بریطانی که در ۲۳ ایلول سنه ۱۹۱۸ حيفا را فتح کرد ، هنگام ورود بشهر برای زیارت این مُنتقل (عبدالبهاء) فرمان مخصوصی را دریافت نمود ، یعنی از طرف امپراطور انگلستان مأمور شد که مخصوصاً حضرت عبدالبهاء را لَدَى الْوُرُودِ زیارت نماید ، و پادشاه انگلیس نشانی از عضویت امپراطوری انگلیس از درجه نجابت و بزرگی باو بخشید ، و او آنرا از روی مجامله قبول فرمود بجهت اینکه او میل نداشت بأمثال این امور . مراد این است که : حضرت عبدالبهاء مایل نبود که نشان دولتی را قبول فرماید ، و در امپراطوریت عضویتی داشته باشد ، و از طرفی هم رد احسان را جایز نمی‌شمرد .

البته نشانی دادن بشخصی آنهم از طرف دولتی مانند انگلیس آنهم در روزهای اوّل فتح و غلبه ، و عقب‌نشینی دولت عثمانی : ناچار باید در مقابل سوابق ممتد و خدمات مفصلی باشد .

و این سوابق را بطور اجمال از خلال نوشته‌های خود اینطائفه میتوانیم درک کنیم : مثلاً شوقی افندی در کتاب قرن بدیع (ص ۱۳۴) مینویسد : از طرف دیگر کلنل سر آرنولد با روز کیمبال که در آن اوقات سمت جنرال قونسولی دولت انگلستان را در بغداد حائز بود ، چون علو مقامات حضرت بهاءالله را احساس نمود شرحی دوستانه بمحضر انور معروض ، و بطوریکه هیکل مبارک بنفسه الأقدس شهادت

داده ، قبول حمایت و تبعیت دولت متبوعه خویش را بمحضر مبارک پیشنهاد نمود ، و در تشرّف حضوری : متعهد گردید که هر آنگاه حضرت بهاءالله مایل به مکاتبه با ملکه ویکتوریا باشند در ارسال اوراق بدربار انگلستان اقدام نماید ، حتی معروض داشت حاضر است ترتیباتی فراهم کند که محلّ استقرار هیکل اقدس بهندوستان یا هر نقطه دیگر که مورد نظر مبارک باشد تبدیل یابد ، حضرت بهاءالله از قبول این رأی خودداری فرمودند ... الخ .

ممکن است آغاز ارتباط میرزا بهاء با دولت انگلستان از همین جا باشد ، زیرا دولت انگلیس در آن اوقات که قصد تصرّف و استعمار عراق و سائر متصرفات دولت عثمانی را داشته است ، بوجود و فعالیت چنین افراد سخت نیازمند بوده است .

از اینطرف میرزا بهاء نیز که از همه جا رانده شده و در عین حال میخواهد سر و سامانی پیدا کرده ، و افراد پراکنده بابیه را بدور خود جمع کرده و عنوانی بدست آورد : مجبور است بچنین وسیله و ارتباطی متمسک شده ، و در مقابل مخالفین سرسخت داخلی (بابیه) و خارجی (مسلمین) خود را حفظ کند .

و این ملاقات و ارتباط در سالهای ۱۲۷۳ و بعد از آن که میرزا از سلیمانیه مراجعت کرده بود ، صورت گرفته است ، و چون میرزا جای خود را محکم کرده و پشت و پناه قویتری پیدا نمود : دعوی استقلال و فکر جدید من یظهر اللهی را در سر خود پرورانیده و بنای مخالفت را با برادرش صبح ازل آغاز میکند .

و از همین جا ارتباط میرزا با دولت روس ضعیف شده و رفته رفته با دولت انگلیس محکمتر و قویتر میشود .

در کواکب درّیه (۳۰۷ ج ۲) گوید : در اینهنگام جمعیت مردم بجنازه فقید

(عبدالبهاء) رو آوردند ، و مقدم بر همه : سر هربرت صموئیل بود ، سر کمیسر عالی انگلیس در فلسطین که او را مندوب سامی گویند ، و با اجزاء و حواشی خود مخصوصاً برای تشییع حاضر شده بود .

پس معلوم میشود این ارتباط تا آخرین زندگی عبدالبهاء ادامه داشته است ، و بعداً با شوقی افندی شدیدتر و محکمتر شده است .

و در رساله ایام تسعه ص ۵۰۸ گوید : وزیر مستعمرات حکومت اعلیحضرت پادشاه انگلستان مستر ونیستان چرچیل از حضرت اجل مندوب سامی فلسطین تلگرافاً تقاضا میکند که از طرف حکومت اعلیحضرت پادشاه انگلستان به هیئت بهایی همدردی و تسلیت آنها را در موقع رحلت سر عبدالبهاء عباس ک . ب ، آی تبلیغ نماید .

و در خطابات عبدالبهاء (ج ۱ ص ۲۳) گوید : و از ملت و دولت انگلیسی راضی هستم ... این آمدن من اینجا سبب الفت بین ایران و انگلیس است ، ارتباط تام حاصل میشود ، نتیجه بدرجه میرسد که بزودی از افراد ایران جان خود را برای انگلیس فدا میکند ، همین طور انگلیس خود را برای ایران فدا مینماید ... الخ .

و عبدالبهاء در مکاتیب (ج ۳ ص ۳۴۶) گوید : در الواح مبارک ذکر عدالت و حسن سیاست دولت فخیمه انگلیس مکرر مذکور ولی حال مشهود شد ، و فی الحقیقه اهل این دیار بعد از صدمات شدیدة براحت و آسایش رسیدند ... عکاء اکتوبر ۱۹۱۸ .

و در صفحه (۳۴۷) گوید : اللَّهُمَّ إِنَّ سُرَادِقَ الْعَدْلِ قَدْ ضَرَبَتْ أَطْنَابَهَا عَلَى هَذِهِ الْأَرْضِ الْمُقَدَّسَةِ فِي مَشَارِقِهَا وَمَغَارِبِهَا وَنَشْكُرُكَ وَنَحْمَدُكَ عَلَى خُلُولِ هَذِهِ

السَّلْطَةُ الْعَادِلَةُ وَ الدَّوْلَةُ الْقَاهِرَةُ الْبَاذِلَةُ الْقُوَّةَ فِي رَاحَةِ الرِّعْيَةِ وَ سَلَامَةِ الْبَرِيَّةِ ،
اللَّهُمَّ أَيَّدِ الْإِمْبْرَاطُورَ الْأَعْظَمَ جُورْجَ الْخَامِسَ عَاهِلِ انْگَلْتْرَا بِتَوْفِيقَاتِكَ الرَّحْمَانِيَّةِ
وَ أَدِمْ ظِلَّهَا الظَّلِيلَ عَلَي هَذَا الْاَقْلِيمِ الْجَلِيلِ بِعَوْنِكَ وَ صَوْنِكَ .

عبدالبهاء این قطعه را در حيفا (۱۷ دسمبر ۱۹۱۸) نوشته و امپراطور انگلیس
را در مقابل خلیفه عثمانی که مغلوب شده است ستایش کرده و تایید و توفیق و
ادامه ظلّ دولت فخریه انگلیس را درخواست کرده است .

عبدالبهاء در لوح گذشته ص (۳۴۵) سلطان عثمانی را بظلم و جور معرفی کرده و
میگوید : مدتی بود که مخبره بکلی منقطع و قلوب متأثر و مضطرب تا آنکه در این
ایام الحمد لله بفضل الهی ابرهای تیره متلاشی و نور راحت و آسایش این اقلیم را
روشن نمود ، سلطه جائره زائل و حکومت عادلّه حاصل جمیع خلق از محنت کبری
و مشقت عظمی نجات یافتند .

ولی در صفحه (۱۶۳) در زمان حکومت مظفرالدین شاه و قدرت حکومت
عثمانی بمقتضای آنروز میگوید : امروز در قطعه آسیا فی الحقیقه پادشاه آل عثمان
و پادشاه ایران مظفرالدین شاه مثل و مانندی ندارند ... این دو پادشاه بسکون و وقار
حرکت میفرمایند البتّه یقین مینمائید که هر دو عادلند ... پس در حقّ این پادشاه
دعا کنید و طلب عون و عنایت نمائید و فتح و نصرت جوئید علی الخصوص پادشاه
آل عثمان ... الخ .

باز در مکاتیب (ج ۴ ص ۱۷۷) گوید : این آواره از جمیع جهات صادق و
خیرخواه دو دولت ذیشوکت ایران و عثمانیست و در جمیع رسائل و محزرات
ستایش و نعت از این دولتین علیتین نموده‌ام ... الخ .

و اما قسمت اول که ارتباط با دولت روس است :

در کتاب امر و خلق (ص ۵۴۶) از قول میرزا بهاء نقل میکند که : و چون مظلوم از سجن خارج ، حسب الأمر حضرت پادشاه خَرَسَه الله تعالی مع غلام دولت علیه ایران و دولت بهیته روس بعراق عرب توجه نمودیم ... الخ .

و در اشراقات (ص ۱۰۴) همین معنی را خود میرزا بهاء مینویسد : اینمظلوم از ارض طابأمر حضرت سلطان بعراق عرب توجه نمود و از سفارت ایران و روس هر دو ملتزم رکاب بودند .

و در صفحه (۱۵۵) خَرَجْنَا مِنَ الْوَطْنِ وَ مَعَنَا فُرْسَانٌ مِنَ الدَّوْلَةِ الْعَلِيَّةِ الْإِيرَانِيَّةِ وَ دَوْلَةُ الرُّوسِ إِلَى أَنْ وَرَدْنَا الْعِرَاقَ بِالْعِزَّةِ وَ الْإِقْتِدَارِ .

پس معلوم میشود این مسافرت که بصورت تبعید بوده و تحت نظر و با نقشه و پیش‌بینی دولت روس صورت گرفته بود : توأم با عزت و احترام و قدرت و اکرام میرزا بهاء واقع میشد .

و بطوریکه شوقی افندی در کتاب قرن بدیع قسمت دوم (ص ۳۳) مینویسد : در زرگنده میرزا مجید شوهر همشیره مبارک که در خدمت سفیر روس پرنس دالگورکی سمت منشی‌گری داشت آن حضرت را (بهاء) ملاقات و ایشانرا بمنزل خویش که متصل بخانه سفیر بود رهبری و دعوت نمود ... سفیر روس از تسلیم حضرت بهاء الله امتناع ورزید ... الخ .

در اینمورد مطالبی را باید متذکر شویم :

۱- میرزا در چنین موقعی که شاه از طرف یکی از بابیان تیر خورده ، و بقول خودشان تمام بابیان سخت تحت تعقیب و فشار و حبس و زجر و شکنجه و قتل

قرار گرفته‌اند ، بسوی نیاوران و زرگنده که مرکز اردوی سلطنتی بود حرکت می‌کند .

۲- شوهر خواهر میرزا منشی سفارت بوده است .

۳- ظاهر کلام دلالت دارد که میرزا بخانه میرزا مجید رفته است ، ولی از جمله

(سفیر روس از تسلیم او امتناع ورزید) فهمیده می‌شود که میرزا در خانه شخصی

سفیر و یا در سفارت‌خانه بوده است .

۴- و از عبارتهای گذشته که (حرکت او بعراق بهمراه نماینده روس و ایران بوده

است) معلوم میشود که سفارت روس از همان وقت میرزا را تحت نظر و حمایت

گرفته بوده است ، بطوریکه دولت ایران نمیتوانست بالاستقلال درباره او تصمیمی

اخذ کند .

۵- در این عبارت که از طرف شوقی افندی تصریح باسم سفیر روس (پرنس

دالگورکی) شده است ، یادداشتهایی را که باسم دالگورکی منتشر شده است تأیید

می‌کند . چنانکه در صفحه (۸۳) نیز از همین کتاب میگوید : و ابواب سجن مفتوح

شد از یکطرف وساطت و دخالت پرنس دالگورکی سفیر روس در ایران که بجمیع

وسائل در آزادی حضرت بهاءالله بکوشید و در اثبات بی‌گناهی آن مظلوم آفاق سعی

مشکور مبذول داشت .

آفرین بر مهارت این پیغمبر قرن نوزدهم که : سفیر روس بجمیع وسائل در

آزادی او میکوشد ، و سپس بوسیله و همراهی مأمور دولت بهیته روسیه بعراق

حرکت می‌کند ، و بعد از آن در بغداد مورد احترام و تجلیل سفیر دولت انگلیس

واقع می‌شود ، و در تشییع او سفیر شرکت می‌کند ، و سپس از طرف دربار انگلستان

نشان مخصوصی به پسرش عبدالبهاء داده می‌شود .

و در رساله ایام تسعه (ص ۳۸۷) گوید : و فوراً مأموری فرستاد تا حضرت بهاءالله را از سفارت روس تحویل گرفته به نزد شاه آورد ، سفیر روس از تسلیم او بمأمور شاه امتناع ورزید ، و بآنحضرت گفت که بمنزل صدراعظم بروید ، و کاغذی بصدراعظم نوشت که باید حضرت بهاءالله را از طرف من پذیرایی کنی و در حفظ این امانت بسیار کوشش نمایی و اگر آسیبی ببهاءالله برسد و حادثه رخ دهد شخص تو مسؤل سفارت روس خواهی بود ... الخ .

از اینجملات فهمیده میشود که : میرزا بهاء در آن ایام صد در صد وابسته بسفارت روس بوده است ، و سفیر روس (دالگورکی) توجه مخصوص و مأموریت خاصی برای حفظ او داشته است .

و در کواکب (ج ۲ ص ۵۵) گوید : بعد از شهادت حاجی محمدرضا و محاکماتیکه بعمل آمد دولت روس بهائیان را برسمیت شناخت و قمراف حاکم ترکستان بمعاونت و مساعدت ایشان پرداخت ، حتی خودش اظهار کرد که در اینجا معبد بسازید (در عشق آباد) تا در ظل اقتدار دولت روسیه رسمیت یابید .

و در صفحه (۷۱) گوید : و مقصود از مساعدت نه مساعدت مادی است بلکه مساعدت در اجرای عمل است که نه تنها از دولت تزاری ممانعت بعمل نمی آمد بلکه مساعدت و تشویق میشد ، و نه تنها کارکنان استبداد با بهائیان مساعد بودند بلکه احرار و آزادی خواهان بیشتر و بهتر استحسان می کردند ، زیرا دانسته و میدانند که بهائیان اگر هیچ فائده دیگر نداشته باشند دو فائده از وجودشان عائد است یکی خرق موهوم که خرافات هزار ساله ارباب ادیان را از همان طریق دیانت با براهین کتب سماویه می توانند رفع کنند و یا تخفیف دهند ، و این واضح است که

امراض دینیته باید بادویه دینیته مرتفع گردد .

در این جملات خوب است خوانندگان محترم خودشان بررسی کرده ، و آنچه استفاده می‌کنند آزاد هستند .

اگرچه از آقایان برمیآید که بگویند : سران دولت روسیه تمایل به بابیت داشته و در باطن مرید و علاقه‌مند بسید باب و میرزا بهاء بودند . ولی در اینصورت لازم است بگویند : این علاقه تا حدود سال (۱۲۷۵) بوده است ، و بعد از آن سران دولت انگلیس بمیرزا ارادت و علاقه پیدا کرده‌اند ، البته روی همین علاقه است که مدال عضویت از امپراطوریرا بعبدالبهاء دادند .

عجیب آنکه : در عین حال پیشوایان اینطائفه اظهار می‌کنند که ما و پیروان ما از امور سیاسیته دور هستیم ، و هرگز اجازه نمی‌دهیم که کسی در موضوعات سیاسی مداخله کرده و تعلق بآن پیدا کند .

عبدالبهاء در مکاتیب (ج ۴ ص ۱۵۳) گوید : زیرا امرالله را قطعیا تعلق بامور سیاسیته نبوده و نیست ، امور سیاسیته راجع باولیای امور است ... الخ .

و در صفحه (۷۲) گوید : حزب الله ابدأ در امور سیاسیته مداخله ننمایند بنص قاطع ممنوعند و هر نفسی از اینطائفه در امور سیاسی مداخله نماید باید دیگران از او دوری جویند بلکه تبری نمایند .

تظاهرات مختلف میرزا بهاء

میرزا بهاء مانند سید باب حرفهای گوناگون و تظاهرات مختلف و دعوت‌های رنگارنگ داشته ، و باختلاف موارد و بمقتضای مجالس و موافق نظر شنونده سخن میگفت .

وقتی که با یک نفر متدین بیسواد و متعصب روبرو میشد : سخن از امام منتظر و مهدی غائب بمیان آورده ، و فکر او را از این راه مشوش کرده ، و بجانب خودشان متمایل میکرد .

هنگامیکه با یکنفر روشن فکر و اصلاح طلب مواجه بود : صحبت از هرج و مرج و اغتشاش اوضاع و از اصلاح امور و لزوم قیام مصلح بزرگ و وحدت مردم و ارتباط ملل و اتحاد ممالک و انتخاب لغت واحد بمیان آورده ، و بعنوان مصلح و پیشوای اصلاح خود را معرفی می کرد .

و چون با یکنفر از پیروان گرم و چشم و گوش بسته خودشان وارد مذاکره میشد : شرق و غرب را بهم نزدیک کرده و آسمان و زمین را بهم پیچیده و ندای لطیف و جالب خودشانرا در میان زمین و آسمان بلند و مرتفع مینمود .

و اگر با یکی از فضلالی اهل سنت که معتقد بامام دوازدهم نبوده و از مبانی دین مقدس اسلام آگاه است ، می نشست : تظاهر باسلام و طرفداری از اسلام کرده ، و برای اسلام دلسوزی میکرد .

بقول آیتی در نمکدان (سال دوم ۸) : بهترین مثال این قضیه (یک باب و دو هوا) در همان جریده ملانصرالدین است که عکس افندی را با بوق دوسره کشیده یکسرش بشرق و سر دیگرش بغرب اینطرفش حجاب و آنطرفش بی حجابی این

دهانه‌اش جنگ است و آن دهانه‌اش صلح این پهلویش عبودیت است آن پهلویش ربوبیت یک آدم صبح مظهر رحمن است و عصر مظهر شیطان یکدولت نزد جمعی بعدل و داد معرفی میشود و نزد گروهی بظلم و بیدادگری .

و این روش را پسرش عبدالبهاء نیز با تمام مراقبت و دقت عملی کرده ، و مطابق مقتضیات و زمان و مکان سخن می‌گفت .

در صفحه (۲۰۰) از کواکب جلد دوم گوید : بعضی از علماء و اشراف مصر به زیارت حضرتش رفتند ، و کاملاً مسرور از حضور بیرون آمده زبان به تمجید گشودند ، من جمله شیخ محمد نجیب مفتی دیار مصر زیارت آن حضرت در اوتل مزبور نائل شده ، آن حضرت باعاده زیارت در منزل مفتی تشریف برده ، و در همان روز که جمعه بود نماز جمعه را در مقام سیده زینب اداء فرموده ، و بعد از آن ببازدید شیخ محمد راشید که از کبار علماء است ... الخ .

در اینجا تصریح میکند که : عبدالبهاء در مصر در میان علماء و دانشمندان مصر تظاهر باسلام میکرده است ، و حتی اینکه در مسجد مسلمین و در نماز جماعت و نماز جمعه حاضر میشده است ، و گذشته از اینکه در مقابل جمعیت‌های فهمیده و فاضل ، مرام و مسلک خود را پنهان میکرد : برخلاف دستور و حکم بهائیت که تحریم جماعت و تحریم تقیه است ، کاملاً عمل مینموده است .

و در مکاتیب (ج ۳ ص ۴۴۸) گوید : و اگر سؤال نمایند که در حق حضرت بهاء‌الله چه اعتقاد دارید ، بگوئید که : آنحضرت را اول معلّم عالم و اول مربّی عالم در این عهد میدانیم و این را شرح و تفسیر دهید .

در این لوح که در پاسخ نامه یزدانی به لاهای در سنه ۱۹۲۰ نوشته است ،

تصریح میکند که میرزا بهاء را در آن صفحات بعنوان معلم درجه اول معرفی کنید ، و مقتضی نمیداند که مقام الوهیت و نبوت میرزا بهاء را برای اهالی لاهای اظهار و آشکار نماید .

و این دستور در سال آخر زندگی عبدالبهاء یعنی شصت سال بعد از دعوی نبوت میرزا بهاء داده شده است ، و معلوم است که هرچه بزمان دعوی نزدیکتر باشد : قدرت اظهار کمتر و تقیه و استتار لازمتر خواهد بود .

باز در همین لوح مینویسد : اوراقی که انتشار میدهد صرف عبارت از تعالیم باشد ، اما اوراق دیگر انتشارش حال مناسب نیست ... الخ .

آری تعالیم و کلیات مطالب حقوقی و اجتماعی و اخلاقی با هر مسلک و دعوی و مرامی میسازد ، و از این راه مسئولیتی ایجاد نمیکند .

و در رساله ایام تسعه (ص ۴۹۶) گوید ، در مقدمه این تشییع (تشییع جنازه عبدالبهاء) پر عظمت و شکوه دسته پلیس شهری بود ، متعاقب آنها فرقه کشفیات مسلمین و نصاری با علمهای بلند بودند ، بعد یکدسته از نوحه خوانهای مسلمین بودند که تلاوت آیات قرآن شریف میکردند ، بعد رؤسای ملت اسلام در تحت ریاست مفتی حیفای بودند ... الخ .

از اینجا معلوم میشود که : عبدالبهاء در میان مسلمین حیفای خود را بعنوان مسلم معرفی کرده ، و اهالی و حتی مفتی حیفای ایشان را از افراد مسلمین محسوب میداشتند ، و اگر نه محال بود که افراد مسلمان و مفتی مسلمانان در جنازه او شرکت کنند .

و تنها دلیل اینمطلب آنکه : در میان تشییع کنندگان یکدسته تلاوت قرآن

مجید میکردند و هیچگونه عنوان و ذکری از اقدس و بیان و الواح خودشان برده نشده است ، در صورتیکه اینطائفه یگانه دشمن اسلام و مسلمین و قرآن مجید هستند .

باز در ص ۴۸۹ گوید : حضرت مولی الوری (عبدالبهاء) برای صلوة ظهر جمعه (جمعه آخر زندگی خود در حیفا) جامع تشریف بردند ... الخ .

ظهر جمعه در جامع حیفا بطور مسلم نماز جمعه اقامه میشود ، و عبدالبهاء بعنوان شرکت در نماز جمعه و حضور در صفوف مسلمین و تظاهر باسلام در مسجد جامع حضور بهم رسانید ، در صورتیکه نماز با جماعت را تحریم کرده ، و اسلام را منسوخ میدانست .

آری این تظاهرات در مقابل قدرت و نفوذ مسلمین بود ، و اما در مقابل پیروان و گوسفندان خود آنها در خلوت و یا در نامه های خصوصی و سری آنچه توانسته است گفته و نوشته است .

عبدالبهاء در مکاتیب (ج ۳ ص ۲۴۶) گوید : نظر در قوت تربیت حضرت بهاء الله کن که شرق تاریک را روشن نموده و وحوش ضاریه را فرشته آسمان فرموده نادانرا دانا کرده ... الخ .

این قسمت یکی از براهین قطعی و عقلیه عبدالبهاء است برای اثبات آئین و مسلک خودشان . و اشخاصیکه از اوضاع شرق بی اطلاع هستند باین حرف پوچ باور می کنند ، در صورتی که پیروان این مسلک و تربیت شدگان این مکتب بجز عده قلیلی از افراد شهوت پرست و هوسران نیستند ، و ایران که اولین مرکز فعالیت این حزب در شرق است : از این روشنائی و تربیت معجزه آسا خبری ندارد .

خود عبدالبهاء در همین کتاب (ج ۳ ص ۳۴۸) می‌گوید : با وجود این ایرانیان بخواب کابوسی گرفتار و بنوهوسی مبتلا و غافل از این موهبت کبری و حال آنکه ایران مطلع شمس حقیقت است و مرکز سنوحات رحمانیه . آب در کوزه و کَلّ تشنه لبان می‌گردند ، یار در خانه و کَلّ گرد جهان می‌گردند .

جناب عبدالبهاء در اینجا از دانایان و فرشتگانی که در اثر قوت تربیت بهاء پیدا شده‌اند غفلت کرده است ، و خود بخواب کابوسی گرفتار شده و برخلاف سخن گذشته حرف زده است .

و باز در همین کتاب (ص ۳۱۵) گوید : این قوه اعظم محیی ایرانست ایرانیان از این غافلند و میخواهند باین افکار باطل ایران را زنده نمایند ... این ایرانیان هم بیهوشند و هم خودپسند گمان کنند که هر یک افلاطون زمانند و حال اینکه هیچ نمیدانند .

عبدالبهاء حق دارد که ایرانیان را به بیهوشی و خودپسندی و غفلت توصیف کرده و ایران را در نظر اجانب خوار و کوچک و دور از علم و عقل معرفی کند : زیرا گذشته از اینکه ایرانیان به تزویر و حيله و دعویهای پوچ و تعلیمات بی‌اساس عبدالبهاء گوش ندادند ، خود عبدالبهاء نیز بخاطر اقامت زیاد در عراق و ترکیه و فلسطین محبت وطن اصلی و علاقه بایران را از قلب خود بیرون کرده و خوی اهل حیفا و عکا و اجانب را گرفته است ، ولی میرزابه‌اء که خون و پوست و استخوانش بآب و هوای ایران رشد پیدا کرده ، و هرچه دارد از ایران و ایرانی و مخصوصاً از برکات وجود سید باب است : بسیار زننده و بیمورد است که از ایران و ایرانی بدگوئی کند .

آری میرزابهاء در اشراقات که صورتاً باو منسوب است (ص ۱۱۳) گوید : اهل ایران اکثری بکذب و ظنون تربیت شده‌اند ، کجا است مقام آن نفوس و مقام رجالی که از خلیج اسماء گذشته‌اند ... باری نفوس موجوده لایق اصغاء تغردات حمامات فردوس اعلا نبوده و نیستند ... الخ .

البته جمله اخیر میرزا صحیح است ، و ایرانیان این اندازه شعور و فهم دارند که حقیقت را از ساختگی و باطل تشخیص داده ، و در پی هر صدای گمراه کننده نرفته و فریب مدعی قلندر را نخورند ، ایرانی اگر از جهت ثروت و صورت و مادیت عقب افتاده است : ولی از جهت سیرت و روحانیت و حقیقت بر همه ملل و اقوام دنیا برتری و تفوق دارد ، ایرانست که امروز دارنده بهترین دین و صحیحترین آئین روی زمین است ، ایران افتخار میکند که آیین رسمی آن که مذهب شیعه و اسلام است روی برهان و عقل و استدلال محکم برپا است ، دانشمندان این مملکت و این آیین مقدس با کمال میل و اشتیاق عقاید و احکام خود را بتمام ملل روی زمین عرضه کرده و حاضرند در محافل رسمی و عمومی با علمای درجه اول ملل جهان وارد بحث گردند .

اگر نمایندگان میرزابهاء که دارای تغردات حمامات فردوسند و به عقائد و گفته‌های خود اعتماد و اطمینان دارند : خوب است این تقاضا را از علمای شیعه پذیرفته و یک جلسه رسمی عمومی تشکیل داده و کار را یکسره کنند . نه اینکه در گوشه و کنار و آبادیهای دور از علم و دانش شروع به گمراه کردن افراد عوام نمایند . و در مکاتیب دوم (۱۷۲-۱۰) گوید : قسم بجمال مبارک که عنقریب سلاله اهل ایران طیش آباء را فراموش کنند و از فرط عیش در جوش و خروش آیند که باین

نسبت مشرفند و باین منقبت مبجل مستغرق بحر عنایتند و ملحوظ بنظر عاطفت .
و برخلاف انتقاد و مذمت ایرانیها : این پیشگوئیرا عبدالبهاء در حدود پنجاه
سال پیش خبر داده است ، و متأسفانه از اهالی ایران تا بحال اقبالی بسوی بهائیت
نشده ، و جمعی از اشخاص فهمیده هم که گول خورده بودند ، برگشته‌اند .

ممکن است عبدالبهاء با اطمینان فعالیت و تبلیغات صمیمانه چند تن از
مبلغین زبردست ایرانی اینسخن را میگفته است ، ولی امثال آواره و نیکو و مراغی
و صبحی نه تنها به خدمات خودشان ادامه ندادند ، بلکه بعکس اسرار پنهانی و
حیله‌گریهای آنانرا روشن و تدبیرات عبدالبهاء را نقش بر آب کردند .

در مکاتیب دوم (۱۰-۲۰۵) گوید عنقریب ملاحظه مینمائید که اقالیم تاریک
روشن گشته و کشور اروپا و آفریک گلبن و گلشن شده .

جمعی از ساده‌لوحان بواسطه همین وعده‌ها و بشارتها و بطمع اینکه بمقام
ارجمندی از جهت مال و جاه و شخصیت خواهند رسید : از دیدن حقائق محجوب
گشته ، و بیدبختی صبر و تحمل میکنند .

باز در مکاتیب دوم (۲-۲۸۸) عبدالبهاء خواب تازه‌ای دیده و میگوید : چون نیز
آفاق اشراق بر شرق و غرب نمود تفاوت و امتیاز ترک و تاجیک و فرانس و بلجیک و
فرس و آمریکا و آسیا و آفریک از میان رفت ، شلیک وحدت عالم انسانی برخاست
این است که مشاهده مینمائی که شرق دست در آغوش غرب نموده و خاور و باختر
مانند دو دلبر شیفته یکدیگر شده ... الخ .

اسلام میگوید : همه مردم بندگان خدا هستند ، و کسیرا نشاید که بر دیگری
فخر و برتری و بزرگی اظهار داشته ، و بنظر کوچکی و حقارت نسبت بدیگران

بنگرد ، و محبوبترین مردم و نزدیکترین آنان بمقام خداوند متعال کسی است که :
 از جهت تقوی و روحانیت و صلاح عمل و خلوص نیت برتری و افزونی داشته باشد .
 نمیدانم این اشراق نیر (بهاء) بر شرق و غرب ، از خوابهای جناب بهاء است که
 عبدالبهاء آنرا نقل میکند ، یا خود عبدالبهاء در خواب دیده است ، و لابد از صدای
 مهیب همان شلیک بیدار شده و پیش از اینکه بخود آید اینکلماترا نوشته است .
 و انصافاً خواب بسیار شیرینی بوده است ، مخصوصاً دست در آغوش هم کردن
 خاور و باختر ، و مانند دو دلبر شیفته همدیگر شدن ، و امروز لازم است که
 جانشینان آقایان بگویند : خاور و باختر در اثر شیفتگی و فریفتگی مست می
 وحدت شده ، و در حال مستی و بیهوشی سر و کله همدیگر را خوب نرم کرده ، و
 کارشان به نزاع و کتک کاری شدیدی کشیده است ، اینستکه جنگ بین المللی اول و
 دوم در جهان پدیدار شده ، و تا امروز آثار شوم این اختلاف و نزاع جهانیان و
 ملت‌های ضعیف را تهدید میکند .

و ممکن است بیانات عبدالبهاء ناظر باینقسمت باشد که : امروز شرق و غرب
 یکنواخت سوق به سوی شهوات و هوسرانی شده ، و ملت‌های جهان همه از حقایق و
 روحانیت منسلخ گشته ، و غرق در لذات مادی و علایق دنیوی و تمایلات نفسانی
 شده‌اند .

و بطور اجمال : امثال این دعاوی و مشاهدات از آقایان بسیار است ، و باید
 خودشان تأویل و تفسیر کنند .

و در اقدس (۲۱-۱۸) گوید : لَمَّا ظَهَرَتْ جُنُودُ الْعِرْفَانِ بِرَايَاتِ الْبَيَانِ انْهَزَمَتْ
 قَبَائِلُ الْأَدْيَانِ إِلَّا مَنْ أَرَادَ أَنْ يَشْرِبَ كَوْتَرَ الْحَيَوَانِ فِي رِضْوَانِ كَانٍ مِنْ نَفْسِ

السُّبْحَانِ موجوداً - چون لشگرهای معرفت بواسطه بیرقهای بیان ظاهر شد ادیان دیگر روی بهزیمت گذاشته و از میدان دررفتند مگر کسیکه بخواهد از آب حیوة و کوثریکه از رضوان سبحان است بنوشد .

اینجمله را باید تصدیق کرد : برای اینکه جناب باب و بهاء موضوع و محمولی برای ادیان دیگر باقی نگذاشتند ، سید و میرزا که مقام الوهیت و ربوبیت را حیازت کردند ، و با قیام آنها هم که قیامت برپا شده و برای قیامت موردی باقی نماند ، مردم هم که کر و کور و لال شده و حق سؤال و اعتراض ندارند و اشیاء همه پاک و طاهر شده و موضوع طهارت و نجاست از میان برداشته شد ، در باب لباس هم که عنوان مَأْكُولِ اللَّحْمِ و غیر مأكول اللحم مرتفع شد ، در باب نماز هم نماز مختصری باقی مانده و آنها از اشخاص ضعیف برداشته شد ، و همچنین باب روزه ، و کتابهای دیگر هم سوزاندنی شد ، خود جناب باب و بهاء هم مشارق انوار و مظاهر و مطالع همه چیز هستند ، در باب نکاح هم که حکمی برای غیر ازواج آباء ذکر نشد ، از ذکر حکم غلمان هم که عذر خواستند ، زناء هم با دادن نوزده مثقال طلا تجویز شد ، نماز آیات و نماز جماعت هم که منسوخ شدند ، و همچنین احکام دیگر ، پس کلیات ادیان و اصول معارف از میان برداشته شد .

تخلف داخلی و سرپیچی

انوار جمال مبارک باقطار شرق و غرب و همه ممالک روی زمین اشراق میکند ، و در اثر ظهور معارف بهائیت ادیان همه عقب‌نشینی کرده و رو بفرار میگذارند : متأسفانه برادر میرزا بهاء و خواهرش و کاتبش و پسرش از مخالفین سرسخت و از

دشمنان درجه اول محسوب میشوند .

جنود عرفان میرزا و اشراق انوار او نمیتواند اقلاً این چند نفر از نزدیکان مؤثر او را قانع و ساکت کند .

آیا این افراد نزدیک و داخلی میرزا چه مطالبی مشاهده میکنند که دیگران ندیده‌اند ؟ و آیا دیگران چه حقایق و معارفی از میرزا درک کرده‌اند که برادر و خواهر و پسر و کاتب او نفهمیده‌اند .

در اینجا اگر کسی از تفصیل این موضوع بخواهد آگاه باشد : لازم است بنوشته‌های صبح ازل و رساله عمّه و نوشته‌های میرزا محمدعلی غصن اکبر رجوع کند ، تا به‌بیند آقایان تا چه اندازه همدیگر را تکفیر و تفسیق و ناسزاگوئی میکنند . در قاموس توقیع (ج ۲ ص ۲۷۰) گوید : ناقص اکبر (میرزا محمدعلی) در سال ۱۳۱۶ با کمال ذلت و حقارت جان داد معاونش و برادرش میرزا بدیع‌الله نیز بحرمان دچار شد و زن و دخترش بواسطه رفتارهای ناشایسته گرفتار حبس و زندان و رسوایی و افتضاح شدند مجدالدین بآه و انین دم‌ساز گشت ضیاء‌الله و سیدعلی افغان و جمال بروجردی و جواد قزوینی و میرزا آقاخان کاشی همه از بین رفتند ... الخ .

این چند نفر از اولاد و اصحاب مخصوص میرزا بهاء پیغمبر قرن نوزدهم هستند ، و بقول عبدالبهاء تا این اندازه منحرف و گمراه و کافر شده‌اند .

در کواکب درّیه (ج ۲ ص ۲۴) گوید : خلاصه غصن اکبر (میرزا محمدعلی پسر بهاء) دو خبط بزرگ کرد یکی در حیات پدر و یکی بعد از صعود آن سرور ، اما الاوّل اینکه : چون بهاء‌الله او را میدان داده بتحریر الواح گماشتند و بمکاتبه با احبّاء

و داشتند : بزودی خود را با قافیه باخته کلماتی ساخته و پرداخته زمزمه‌یی ساخته و دمدمه‌یی آغاز کرد ، که از طرفی شائبه مخالفت با پدر از آن استنشاق میشد ، و از جهتی سستی عقیده خودش را ثابت میکرد ، اول در پرده استعارات و بالاخره بی‌پرده در طی عبارات ، داعیه شمس الشموسی نمود و هوای رَبِّ الرَّبُّوبِی بر سر داشت ... الخ .

و در صفحه (۲۶) گوید : معتقدین میگویند چون عُصْنُ اکبر امر پدر را بازیچه و مصنوع گرفته و آیات آن اهمیت نداده هر نوع تصرف و تحریف را در آن جایز می‌شمرد و کذا بداعیه آنحضرت اهمیت نداده و در حیات حضرتش مُدْعَى شمس الشموسی میشد ... الخ .

از این کلمات مطالبی فهمیده میشود :

۱- معلوم میشود در زمان پدرش قسمتی از الواح و نامه‌ها بدست و انشاء او درست میشد ، و بطور مسلم بهتر از پدر میتوانست عبارت‌پردازی و آیات‌سازی کند ، و از این لحاظ است که : آیات‌سازی پدر در نظر او بازیچه و مصنوع و مسخره تلقی میشد .

۲- چون میزان دعوی نبوت و ربوبیت در نظر سید باب و میرزا بهاء آیات‌سازی بود ، و میرزا محمدعلی بهتر از پدرش عبارت‌پردازی و قافیه‌سازی میکرد : از اینجهت خود را مستحقر و سزاوارتر بمقام نبوت دیده و روی همین مناط دعوی شمس الشموسی کرد .

آری نه تنها میرزا محمدعلی بواسطه ساختن آیات داعیه نبوت و ولایت پیدا کرد : کاتب میرزا بهاء نیز از سر ساختن آیات آگاه شده بود ، و میتوانست بهتر از

میرزا قافیه‌سازی کند ، در صدد دعوی مقام آمد .

در کواکب (ج ۲ ص ۲۷) گوید : و از امور غریبه آنکه چون خادم الله میرزا آقا جان بسبب تحریر الواح برویه آیات و کلمات حضرت بهاء الله خوی کرده و لحن منشئات او لحن آیات شده بود ، و ممکن بود که یک خودبینی در او پیدا شود چنانکه شد ... الخ .

در اینجا تصریح میکند که :

اولاً - میرزا آقا جان بساختن آیات و درست کردن عبارات و منشئات موزون و بطرز آیات بهاء عادت کرده بود ، و اینمعنی کشف میکند که میرزا قسمتی از انشاءات و نوشته‌ها را باو وامیگذاشت ، و اینعمل سبب شده بود که میرزا آقا جان بلحن آیات و بساختن کلمات خوی گرفته ، و بسهولت بتواند آیه‌سازی کند .

ثانیاً - در اثر انشاء و ساختن آیات و جملات بروش عبارات میرزا : غرور و خودبینی برای او پیدا شده ، و خود را در مقابل دعاوی و اظهاراتی که میرزا بهاء مینمود سزاوارتر دیده ، و مدعی مقام نبوت و مَنْ يُظْهِرَهُ اللَّهُ شِدَّةً .

و خلاصه کلام آنکه : امثال میرزا آقا جان که از سر مطلب و از باطن امر و از حقیقت دعوی و از پایه‌های استدلال سید باب و میرزا بهاء آگاه بودند ، حاضر نمیشدند دین و دنیای خودشانرا در مقابل دنیا و پیشرفت مادی دیگران از دست بدهند ، و میخواستند اگر از حقایق دست میکشند و اگر حقیقت را زیر پا میگذارند و اگر تزویر و حيله‌ورزی و کاسبی و دروغ‌بافی میکنند : برای وجود خود و اقلأً برای تأمین منافع خودشان باشد .

این اشخاص که از اوضاع داخلی و از رموز امور میرزا بهاء مطلع بودند :

میدانستند که فعالیت و زحمت و کوشش بعهدہ دیگران است ، و جور کردن آیات و ساختن منشئات و جواب دادن از مسائل علمی و پاسخ گفتن از سؤالات وارده بعهدہ میرزا محمدعلی یا عبدالبهاء یا میرزا عباس یا میرزا آقا جان و امثال آنان است : ولی در نتیجہ میرزا بهاء پیغمبر و خدا میشود ، از اینجہت حاضر نمیشدند از آخرت و ہم از دنیای خود دست بکشند .

در کواکب درّیہ (ج ۲ ص ۱۵) گوید : رفتار بهاء اللہ نسبت بہ فرزند ارجمند (عبدالبهاء) رفتار معتمدانہ تامہ بودہ است بقسمی کہ اکثر امور را بکف کفایہ وی نہادہ ... گاهی جواب مسائل و تحریر رسائل را بحضرتش محوّل میفرمود و گاهی ملاقات با بزرگان و صحبت با ایشان و دفاع از تہمت و بہتان اہل عدوان و تفہیم مقصود و منظور را بوجود مسعودش مفوض مینمود ... الخ .

و در صفحہ (۱۷) گوید : و بطور حتم و یقین اہمیت وجود بهاء اللہ و جلوه عظمت آنحضرت در انظار ، قسمت عمدہ اش مربوط بوجود عبدالبهاء است کہ حکمت کلمات آنحضرت را ببیان سادہ تری بمردم میفہمانید ... و ادلّہئی را کہ خود بہاء اللہ ممکن نبود بر عظمت خویش و اہمیت وجود خود اقامہ فرماید عبدالبهاء با تقریر سهل ممتنعی اقامہ و تنفیذ مینمود ... الخ .

و در صفحہ (۳۰۴) گوید : و پیش از وفات پدرش در عکا او تنها دارای قول فصل بود در مسائل و استفتاءاتیکہ بر پدرش طرح میشد ، چہ کہ پدرش مرکزیت خویش را در آخرین ایام باو واگذار فرمودہ بود ، و اینست سرّ آنچه را کہ بعضی از مردم جعل و تقوّل کردہ گفتہ اند : بہاء از انظار محجوب بود و رخ نمی نمود .

از اینجملات مطالبی استفادہ میشود :

- ۱- پیغمبر قرن نوزدهم اکثر امورش بکف عبدالبهاء بوده است .
 - ۲- این پیغمبر جواب مسائل و تحریر رسائل را به عبدالبهاء تفویض میکرد .
 - ۳- این پیغمبر صحبت با بزرگان و ملاقات آنانرا بعبدالبهاء وامیگذاشت .
 - ۴- اهمیت و جلوه بهاء تا اندازه‌ای مربوط بعبدالبهاء است .
 - ۵- در حیات این پیغمبر عبدالبهاء دارای قول فصل بود .
 - ۶- استفتاءات و مسئولاترا عبدالبهاء جواب میداد .
 - ۷- این پیغمبر مرکزیت خود را بعبدالبهاء داده بود .
 - ۸- در آخر ایام از مردم پنهان شده و رخ نمینمود .
- بهر صورت : عبدالبهاء چون امور پدرش را بخود مفوض دیده ، و اختیار او را بدست گرفته ، و ارتباط خود را با سران اینطائفه برقرار کرده ، و مقام خود را احراز و تأمین کرده بود : در تحکیم مبانی این مسلک و ترویج مرام پدر تا میتوانست کوشید .
- انصاف اینستکه : میرزابهاء زنده عبدالبهاء است ، و مسلک او در اثر کفایت و تدبیر و فعالیت عبدالبهاء صورتی بخود گرفت .
- و میتوان ادعاء کرد که : خدای منزل آیات و وحی‌رساننده میرزابهاء در حقیقت عبدالبهاء بود ، اگرچه دیگران نیز در این قسمت سهمی داشته و خدماتی انجام داده‌اند .
- و در نتیجه : عبدالبهاء در اثر فعالیت و تدبیر و ارتباط با سران قوم و ارتباط با سیاست خارجی ، توانست مخالفین داخلی و مدعی‌های دیگر را از پیشروی خود رانده و بر آنها تسلط و تفوق پیدا کند .

مدت دوام احکام بهاء

عبدالبهاء پس از تسلط بر اوضاع : برای اینکه زمینه را بطور کلی برای اشخاص دیگر تنگ گرفته ، و هیچگونه مقتضی برای دعاوی دیگر باقی نگذارد ، مدت مسلک پدرش را تعیین میکند .

عبدالبهاء در مکاتیب (ج ۳ ص ۵۰۰) گوید ظهور منتهی بمکلم طور (میرزا بهاء) شد و تا هزار سال بل صد هزار سال این کور امتداد خواهد یافت ، مقصود اینستکه قبل از الف کسی سزاوار تکلم بحرفی نیست ولو مقام ولایت باشد ، کتاب اقدس مرجع جمیع امم : و احکام الهی در آن مصرح ، احکام غیر مذکوره راجع بقرار بیت العدل .

عبدالبهاء در اینمورد اشتباهاتی کرده است :

۱- مکلم طور یعنی کسیکه در کوه طور با حضرت موسی (ع) سخن میگفت : و او خدا است ، و ظهور او بآن معنائیکه درست است (بمعنای ظهور اولیاء و مظاهر حق) اختصاص بظهور میرزا بهاء ندارد ، و بلکه همیشه و در همه جا و با همه مظاهر جلوه دارد ، و خود سخن گفتن و یا ایجاد سخن در طور هم یکی از ظهورات او است .

و اگر میرزا بهاء مکلم طور بوده است نه خدا : چطور شده است که تا بحال ظهور نکرده بود ؟ و آیا بعد از هزار سال هم مکلم طور ظهور خواهد کرد یا غیر او ؟ و اگر غیر او باشد ناچار باید قویتر از مکلم طور باشد ؟

۲- امتداد این ظهور هزار سال است یا صد هزار سال ؟ و این اختلاف یعنی صد

مقابل قابل حل نیست ؟

- ۳- اگر قبل از هزار سال کسی قابل تکلم بحرفی نیست : پس خود عبدالبهاء که دعوی ولایت و بالاتر از مقام ولایت میکند چیست ؟
- ۴- مکلم طور چگونه نتوانسته احکام واقعی و آسمانی را در کتاب اقدس بیان کند ؟ و چگونه راضی شده است باحکام ظاهری که بتصویب جمعیت مختلف بیت‌العدل تعیین میشود ؟ و آیا مکلم نمیتوانست باندازه افراد بیت‌العدل فکر و تدبیر داشته باشد ؟
- ۵- عبدالبهاء در همه جا میگوید که انبیاء باید باختلاف زمان ظهوراتی داشته باشند : چگونه شده است که ظهور پدرش را تا صد هزار سال امتداد میدهد ؟
- ۶- عبدالبهاء با این تعبیر (مکلم الطور) بتپرستی و تحدید الوهیت و شرک مسیحیت را تجدید کرده ، و رسماً تصریح میکند که میرزا بهاء خداوند بهائیان است ، چنانکه مسیحیان درباره حضرت عیسی گفته‌اند ، و اینمطلب را خود میرزا بهاء بتعبیر واضحتر و صریحتر قبل از عبدالبهاء گفته است .
- در اشراقات (ص ۱۳۸) گوید : از احادیث و اخبار بما رسیده یوم ظهور ، آنحضرت بکلمه‌ای تکلم میفرماید ، و نقباء کلّ از آنکلمه علیا اجتناب مینمایند و فرار اختیار میکنند ، آیا آن کلمه چیست که اعلی‌الخلق از حقّ اعراض مینمایند ؟ ای معشر جهلاء آن کلمه اینست و در این حین میفرماید : هو در قمیص انا ظاهر ، و مکنون بانا المشهود ، ناطق . نشنیده فرار نمودید ، بگو اینست آن کلمه که از سطوتش فرائض کلّ مرتعد ... الخ .
- میرزا بهاء در اینجا برای اینکه دعوی باطل خود را صورتی داده ، و یکمشت افراد بی‌اطلاع را از مرحله توحید و خداپرستی منحرف کند : آنکلمه‌ایرا که حضرت

ولتی عصر (ع) اظهار میکند ، بدعوی الوهیت زده ، و با این بیان ادعاء موهوم و سخن باطل خود را بگوش مردم میرساند .

میرزا بهاء تصریح میکند که : خدا در پیراهن وجود من ظاهر و حقیقت پوشیده که وجود حق است با وجود من آشکار گشته است .

و روی این تعبیر : قدرت خدا علم خدا نفوذ خدا در وجود مبارک میرزا بهاء ظاهر و تحقق پیدا کرده است ، و البته در اینصورت امتداد این ظهور هزار سال و بلکه صد هزار سال سزاوار است که امتداد داشته باشد .

چیزیکه جالب است ؛ چطور شده است که نقباء و اولیاء خداوند که پیوسته با انوار و تجلیات حق مربوطند از جناب میرزا که حق است اعراض میکنند ؟ و چگونه میرزا بهاء با آن علم بی پایان الفاظ مغلوط و مطالب موهون ذکر نموده اند ؟ و چگونه این وجودیکه قدرت تمامی دارد نمیتواند برادر و خواهر و پسر خود را هدایت کرده و حقیقت را بآنها بنماید ؟

تعلیمات و اصول بهائیت

چون سخن باینجا رسید که : بقول خودشان میرزا بهاء متکلم طور و مشهود حق بوده ، و مسلک و کتاب او تا صد هزار سال امتداد خواهد داشت : خوب است در پیرامون کلیات و اصول تعلیمات جناب میرزا بهاء هم بحث مختصری نموده : و خوانندگان محترم از اینجهت نیز روشن باشند .

در مکاتیب عبدالبهاء (ج ۳ ص ۳۳۲) گوید : از جمله تعالیم تحرّی حقیقت است که باید بکلی تقالید را فراموش کرد و سراج حقیقت را روشن نمود .

این امر یکی از امور فطری است که : در تمام ملل و در همه ادیان مورد استناد است ، هر فردی از بشر روی این غریزه فطری میخواهد در کارها دقت کند و در قضایا بررسی نماید و مجهولاترا بشکافد و تردید و شک را از خود برطرف کند و حقیقت گفته‌ها و شنیده‌ها را دریابد .

و هر آئین و دینی مردم را بسوی واقعیت و حقیقت دعوت کرده ، و از گمراهی و باطل و انحراف برکنار میکند .

این قانون فطری مخصوصاً در دین مقدّس اسلام بتفصیل مورد بحث واقع شده است ، اسلام میگوید : در اصول اولیه دین ، هر فردی را لازمست که روی تحقیق و دقت و بررسی و استدلال پیش آمده ، و بمقتضای تحقیق و از روی دلیل و عقل عقیده پیدا کند ، و تقلید را در این اصول ممنوع دانسته است . و جناب عبدالبهاء با عوض کردن لفظ و با این تعبیر جدید ، دعوی میکند که این امر فطری از جمله تعالیم میرزا بهاء است :

اولا - تحقیق و ترک تقلید بطوریکه گفته شد در اصول ادیان است ، نه در فروع

و قوانین ، و عبدالبهاء از این قسمت غفلت کرده و بطور مطلق میگوید : که باید بکلی تقالید را فراموش کرد .

ثانیاً - در اینجا میگویند : باید بکلی تقالید را فراموش کرد ، و در جای دیگر میرزا بهاء میگوید : که شو تا صوت ملیح را بشنوی و کور شو تا جمال بیمثال را مشاهده کنی .

ثالثاً - مطالبیکه در این کتاب نوشته شده و خرده گیریها و اشکالاتیکه با آقایان گرفته می شود : روی تحرّی حقیقت است ، خوبست باغنام الهی اجازه داده شود که در این کتاب با کمال دقت مطالعه کنند نه آنکه مطالعه و داشتن آنرا تحریم و منع نمایند .

رابعاً - تحرّی حقیقت و در جستجوی حق بودن برای افرادیستکه حقیقت را نیافته اند ، و اما اشخاصیکه در اثر تحقیق و جستجو کردن و استدلال اصول دین اسلام را پذیرفته و مسلمان هستند ، از این قانون خارج میشوند .

آری خود میرزا بهاء هم معتقد است که دین مقدّس اسلام دین حق و آسمانی است ، پس کسانی که دین اسلام را قبول کرده اند : در حقیقت بحق رسیده و دین حق را بدست آورده اند ، و پس از این مرحله هیچگونه وظیفه جستجو و تحقیق ندارند .

و در اینصورت اگر شخصی دعوی جدیدی داشته و مسلک تازه ای بیاورد . لازمست خود او دعوی خود را باثبات رسانیده ، و حق بودن آنرا برای دیگران طبق دلیل و عقل روشن کند .

پس تحرّی حقیقت نه تنها وظیفه مردم دیندار نیست ، بلکه برخلاف وظیفه و

برخلاف عقل و دلیل است .

تطبیق دین و عقل و علم

و یکی دیگر از تعالیم جدید میرزا بهاء : تطبیق دین و عقل و علم است .
میرزا بهاء با این تعلیم جدید خود می خواهد افراد جوان و تازه نفس و بی اطلاع را بمسلك خود دعوت کرده و ادعاء کند که مسلك او طبق عقل و دلیل و علم است .
در مکاتیب (ج ۳ ص ۲۷۶) عبدالبهاء گوید : از جمله تعالیم جدیده تطبیق علم و عقل و دین است .

باز در صفحه (۳۳۲) گوید : از جمله باید دین و عقل مطابق باشند ، عقل سلیم باید تصدیق نماید .

اینمطلب در نظر اشخاص ساده لوح و بی اطلاع بسیار جالب است ، ولی :

۱- باید توجه پیدا کرد که : چون افراد بشر محدود و ضعیف هستند ناچار عقول و افکار و ادراکات آنان نیز محدود خواهد بود ، و در اینصورت چگونه میشود عقول محدود مردم را مناط صدق و کذب مصالح و مفاصد واقعی و احکام و حقایق الهی قرار داد .

۲- افراد بشر از لحاظ خلقت و تکوین مختلف و متفاوت هستند : و در نتیجه عقول و ادراکات آنان نیز بطوریکه مشهود است متفاوت خواهد بود ، و در اینصورت چگونه میتوان احکام و قوانین آسمانیرا با عقول مختلف و افهام متفاوت افراد تطبیق داد .

۳- آیا جناب میرزا نوشته ها و حرفهای خود را ، با عقول افراد عاقل و دانشمند

تطبیق میدهد؟ آیا طهارت همه اشیاء و رفع نجاست از نجاسات با عقل و دانش وفق میدهد؟ آیا برخلاف قواعد ادبی و برخلاف قوانین مسلم و ثابت زبان: حرف زدن و نوشتن با علم موافقت میکند؟ آیا لزوم تجدید اثاثیه خانه در هر نوزده سال با فکر و عقل سالم جور میشود؟ آیا تجویز رباء و رباء خواری بعد از سیزده قرن ممنوع بودن مطابق علوم و حقوق است؟ آیا الوهیت و ربوبیت جناب میرزا با عقل و فلسفه مطابق است؟

۴- آیا جناب میرزا متوجه نیست که: علوم و اکتشافات بشر در ترقی و تزاید است؟ در اینصورت: آیا احکام و قوانین جناب میرزا مطابق وضع فعلی و علوم حاضر است یا موافق اکتشافات و علوم چند قرن دیگر؟

احکام دینی و بیت العدل

میرزا بهاء برای تأمین اینقسمت، و برای اینکه مسلک خود را با افکار روز و با اوضاع و احوال زمان و مکان تطبیق بدهد: اغلب احکام و قوانین مسلک خود را بعهدہ وکلای ملت و مجلس بیت العدل وا گذاشته است.

در کواکب درّیه (ج ۲ ص ۲۸۹) گوید: هشتم از اصول عقائد بهائیه اساس احکام و حدود دینیه خود را بر اساس استبداد صرف ننهاده، تا آن حدّ که عسر و حرجی وارد نمیسازد و همیشه قابل اجراء هست در کتاب منصوص فرموده، باقی را لایذکر و بعهدہ بیت العدل عمومی نهاده تا اعضای آن بیت که نخبه ملتند قادر باشند که بتغییر مقتضیات زمان احکام فروعیه را تغیر دهند.

از این تعبیر معلوم میشود که:

۱- مقصود میرزا بیان واقعیات و حقایق نیست ، تا احتیاج به بیت‌العدل و نظر افراد نباشد ، بلکه واقعیات در نظر میرزا همان آراء مصوّبه مجلس بیت‌العدل است ، و آنچه باختلاف زمان از طرف اعضاء بیت‌العدل تصویب و امضاء شود : همان حکم واقعی الهی است .

۲- جناب میرزا خود را زحمت داده ، و جمعیرا هم ناراحت و پریشانحال کرده است : زیرا در صورتیکه حقیقت دین و احکام واقعی در نظر میرزا همان آراء مصوّبه مجلس است ، احتیاجی نداشتیم که ایشان خودش را مبعوث کرده و اختلافی در میان مردم ایجاد کند . و ممکن بود بجای اینهمه زحمت ، شرائطی برای انتخابات مجلسین قائل شده ، و سپس آراء مصوّبه مجلسین را طبق همان شرائطی که در بیت‌العدل هست معتبر بداند .

۳- جناب میرزا با حکومت استبدادی مخالف است ، و دینی را هم که از طرف پیامبری بیان میشود : مانند قوانین حکومت استبدادی تصوّر کرده است ، و بعقیده ایشان خداوند هم لازمست در آراء خود بنظر افراد دیگر و با مشاوره دیگران عمل کرده و از استبداد به‌پرهیزد .

البته میرزا بهاء چون انبیاء الهی را بخود مقایسه کرده ، و گفته‌های آنانرا مانند گفته‌های خود ساخته و پرداخته فکرهای خود آنان تصوّر کرده ، و از طرف دیگر : آنانرا مانند خود افراد عادی و غیر مربوط با پروردگار متعال و بلکه در مقابل دستگاه الوهیت و مدعی مقام الوهیت دیده است : لازم بود که چنین حرفی را بزند .

۴- در زمان ما حدود یک قرن (بالغ بر صد سال) از پیغمبری میرزا بهاء میگذرد ، و هنوز این پیغمبر مهربان راضی نشده است که ملت او آزادی مطلق را از

دست داده ، و محدود و مقید با حکام مجعوله بیت‌العدل بشوند ، و از این لحاظ تا امروز بیت‌العدل تشکیل نیافته ، و هزاران احکام و قوانین که مورد ابتلاء مردم است در حال تعطیل و وقفه باقی مانده است .

۵- احکام منصوصه در اقدس و نوشته‌های دیگر میرزا بهاء با قید عسر و حرج نداشتن و قابل اجراء بودن ذکر شده است : در صورتیکه پنجاه درصد این احکام قابل اجراء نیست ، از قبیل حرمت سئوال کردن ، و حرمت عطاء بسائل و وجوب تجدید اثاثیه در هر نوزده سال ، و حرمت خوردن غذا با دست ، و حرمت وارد شدن بخزینه آب در حمام ، و امثال اینها .

و برای اینکه بخوبی از وضع این مسلک ساختگی و احکام مجعوله روشن شده ، و متوجه باشید که این مسلک با ادیان آسمانی و احکام الهی تا چه اندازه تفاوت دارد : عبارت خود میرزا را نقل میکنیم .

در اشراقات (ص ۷۹) گوید : امور ملت معلق است برجال بیت‌العدل الهی ... چونکه هر روز را امری و هر حین را حکمتی مقتضی ، لذا امور به بیت‌العدل راجع ، تا آنچه را مصلحت وقت دانند معمول دارند ، نفوسیکه لوجه‌الله بر خدمت امر قیام نمایند ایشان ملهمند بالهامات غیبی الهی ، بر کل اطاعت لازم ، امور سیاسیه کل راجعست به بیت‌العدل ، و عبادات بما أنزلہ الله فی الکتاب .

در اینجا جناب میرزا بمطالب ذیل تصریح کرده است :

- ۱- امور ملت و زندگی مردم معلق بنظر رجال بیت‌العدل است .
- ۲- بیت‌العدلیکه با کثرت آراء تشکیل می‌شود الهی شده است .
- ۳- احکام باقتضای زمان و بجریان ایام مختلف می‌شود .

- ۴- رجال بیت‌العدل هرچه مصلحت دیدند همان حکم الهی است .
- ۵- رجال بیت‌العدل ملهم بالهامات غیبی خواهند بود .
- ۶- در امور سیاسیه هرچه نظر بدهند باید اطاعت کرد .
- ۷- در عبادات آنچه تنها در کتاب اقدس ذکر شده است عمل کردنی است .
- خوانندگان محترم خوبست خودشان بدقت باین امور رسیدگی کرده ، و از همین مطالب حقیقت این مسلک را بفهمند .

ترک تعصب از تعالیم است

در مسلک میرزا بهاء برای اینکه مردم از لحاظ قیودات دینی و قیودات وطنی و تقیّدات دیگر آزاد باشند ، اینگونه تقیّدات و تعصبات برداشته شده است .

آری وقتیکه احکام و قوانین بمقتضیات زمان و مکان و بصلاح‌دید رجال بیت‌عدل تفاوت و اختلاف پیدا کند ، و هنگامیکه احکام دینی بقید مطابقه با عقول مختلف و محدود افراد پذیرفته شود ، وقتیکه احکام و ادیان گذشته منسوخ شده و احکام آینده معلق بتأسیس بیت‌العدل گردد : در مرتبه اول لازمست تعصبات مذهبی از میان برداشته شود .

چیزیکه هست : جناب میرزا باین اندازه از آزادی قانع نشده ، و خواسته است پیروان خود را از هر جهت (از جهت دین ، از جهت وطن ، از جهت اقتصاد ، از جهت جنس ، از جهت سیاست) آزادی بخشد .

در مکاتیب (ج ۳ ص ۱۰۴) عبدالبهاء گوید : از جمله تعالیم بهاء‌الله تعصب دینی و تعصب جنسی و تعصب سیاسی و تعصب اقتصادی و تعصب وطنی هادم

بنیان انسانیت . تا این تعصبا موجود عالم انسانی راحت ننماید ... اگر این تعصب و عداوت از جهت دین است دین باید سبب الفت گردد و الا ثمری ندارد ...
ص ۱۰۶ و اما تعصب اقتصادی این معلوم است که هرچه روابط بین ملل ازدیاد یابد و مبادله امتعه تکرر جوید ... بالمآل بسائر اقالیم سرایت نماید و منافع عمومیه رخ بگشاید .

باز در صفحه (۲۷۶) گوید : از جمله تعالیم جدیده ترک تعصبات دینیه و تعصبات مذهبیّه و تعصبات جنسیّه و تعصبات ترابیّه و تعصبات سیاسیّه است .
باز در صفحه (۳۱۷) گوید : باید همت گماشت تا بیخردان از تعصبات جاهلیّه دینی و جنسی و اقتصادی و حتی وطنی نجات یابند ، از جمیع قیود آزاد گردند ... الخ .

پس بموجب این تعالیم جدید لازمست که :

- ۱- مردم نباید بدینیکه انتخاب کرده‌اند علاقه نشان داده ، و با ادیان مخالف و باطل مخالفت نشان ندهند .
- ۲- مردم نباید نسبت بوطنی که سکنی دارند علاقه شدید پیدا کنند .
- ۳- یک ملت نباید پابند سیاست معینی باشد .
- ۴- در راه اقتصادیات یک مملکت یا ملّتی نباید ایستادگی کرده و بشدت از آن طرفداری نمود .
- ۵- پیروان مذاهب مختلف نباید در مقابل همدیگر تعصب نشان بدهند .
- ۶- مردم باید تعصبات قومی و جنسی را کنار بگذارند .
- ۷- بعقیده جناب میرزا مردم باید از همه این تعصبات و علاقه‌ها خود را آزاد

کرده ، و از همه قیود خود را رها کنند .

پس میرزا بهاء میگوید : هدف و آخرین مرام ، رفع اختلاف از میان ملل و برطرف شدن امتیازات و از بین رفتن اختصاصات وطنی است و علاقه های دینی و ملی است .

و بموجب این تعلیم جدید : ایرانی نباید در راه ترقی و پیشرفت مخصوص ایران قدم بردارد ، و مسلمان نباید نسبت بدین اسلام علاقه مخصوص نشان بدهد ، و افراد یک ملت یا مملکت نباید برای اقتصاد و سیاست مخصوص آن ملت یا مملکت کوشش کنند ، و بطور کلی مردم دنیا باید از جمیع قیود و امتیازات آزاد باشند .

این تعلیم پوچ و از یکجهدت پرمعنی و سیاسی را باید با روابط دول اجنبی که در چند ورق گذشته بحث شد مربوط کرده ، و از تعلیمات و الهامات آنان محسوب کرد ، و انصافاً برای نیستی و زوال یک ملت بهترین و کاملترین تعلیم میباشد .

ضمناً جناب میرزا خواسته است حرفی بزند که جوانهای بیدین و هوی پرست و مردم شهوت ران و لجام گسیخته امروز مجذوب گردند ، ولی متوجه نشده است که : این آزادی مطلق هادم بنیان انسانیت بوده ، و تمدن و حقیقت و روحانیت و سعادت و ترقی و اجتماع و برابری را بکلی از میان خواهد برانداخت .

پیغمبر قرن نوزدهم متوجه نشده است که : پیغمبر باید در اثر تبلیغ احکام و قوانین واقعی که موافق با فطرت و طبیعت است ، و در نتیجه دعوت تمام اقوام و ملل بسوی آیین خود ، و در اثر فعالیت پیروان و مبلغین که پیوسته با کمال کوشش مجاهده می کنند : همه مردم را برنگ واحد و طریق واحد و قانون واحد و هدف واحد درآورد . نه آنکه بتصور باطل : علاقه های دینی و مذهبی و روحانی را نیز از

مردم سلب کند .

آفرین بر این پیغمبر قرن نوزدهم !

محکمه کبری و صلح عمومی

میرزا بهاء برای تعقیب این موضوع : بتعبیر و صورت دیگری متوسل شده ، و ایندفعه بعنوان تشکیل محکمه کبری و تحصیل صلح عمومی ، مردم را بوحدت و اتحاد دعوت کرده ، و امتیازات ملل و ادیان را لغو میکند .

عبدالبهاء در مکاتیب (ج ۳ ص ۱۱۱) گوید : مسئله صلح عمومی ، حضرت بهاءالله میفرماید که باید هیئت محکمه کبری تشکیل شود زیرا جمعیت امم هرچند تشکیل شد ولی از عهده صلح عمومی برنیاید ... ص ۱۱۲ و آن اینستکه مجالس ملتیه هر دولت یعنی پارلمانت اشخاصی از نخبه آن ملت که در جمیع قوانین حقوق بین دولی و بین مللی مطلع ، دو شخص یا سه شخص انتخاب نمایند ... از این اشخاص محکمه کبری تشکیل میشود و جمیع عالم بشر در آن مشترکست ... و هرگاه دولتی از دول یا ملتی از ملل در اجرای تنفیذ حکم مبرم محکمه کبری تعلل و تراخی نماید عالم انسانی بر او قیام کند .

و در صفحه (۱۰۲) گوید : از جمله تعالیم اعلان صلح عمومی بود کسانیکه پیروی کردند از هر ملت و از هر دین و مذهب در نهایت محبت اجتماع نمودند .

و در صفحه (۲۸۴) گوید : و از این نمایندگان محفلی در نهایت روح و ریحان تشکیل گردد و محکمه کبری تأسیس یابد و جمیع مسائل مهمه و مشاکل عظیمه بینالملل و الدول در آن محکمه کبری حل شود تا بنیان جنگ برافتد و عالم

انسانی از این عار و ننگ رهایی یابد .

و در اشراقات (ص ۷۶) گوید : اشراق دوّم - جمیع را بصلح اکبر که سبب اعظم است از برای بشر امر نمودیم سلاطین آفاق باید به اتفاق باین امر که سبب بزرگست از برای راحت و حفظ عالم تمسک فرمایند ... الخ .

جناب میرزا تصور کرده است که بتشکیل محکمه کبری و اجتماع هزار نفر از منتخبین ملل ، اختلافات رفع شده و همه نظر واحد و رأی واحد و عقیده واحد پیدا کرده ، و از امتیازات و منافع ملی و دینی و قومی و مذهبی صرف نظر کرده ، و تنها وحدت و برابری را منظور میدارند .

از باب مثال : اگر در آنمجمع عمومی مذاکره از وحدت زبان ، وحدت حکومت ، وحدت دین ، وحدت معابد ، وحدت مرجع دینی ، وحدت پیامبر آسمانی ، وحدت کتاب آسمانی ، وحدت مسلک و رژیم سیاسی ، و امثال اینها : پیش آمده ، و بخواهند در اینموضوعات همه یکرنگ و متحد بوده و در تحت قانون واحد زندگی کنند ، آیا ممکن است یا نه ؟

آری فقط در یک صورت ممکن است این وحدت صورت بگیرد ، و آن در صورتیستکه همه از علاقه‌های دینی و مذهبی و وطنی و سیاسی و اقتصادی و قومی دست کشیده و بقول میرزا از جمیع قیود رهایی یابند .

و بتعبیر واضحتر ، این نقشه هنگامی عملی میشود که : همه بیدین و بی‌وطن و بی‌مرام و بی‌مسلک باشند ، البته در اینصورت منظور جناب میرزا عملی خواهد شد .

اینهم یکی از تعالیم جدید پیغمبر قرن نوزدهم .

اتحاد و اتفاق عباد و آفاق

باز همین موضوع را میرزا بهاء با تعبیر دیگری از تعالیم جدید و مهم خود بشمار آورده ، و ایندفعه بعنوان اتفاق و اتحاد عباد در جمیع آفاق بیان کرده است .
و ممکن است این سه تعلیم را توجیه کرده و بگوییم : منظور جناب میرزا اینستکه افراد ملل در مرتبه اول میباید تعصبات را کنار گذاشته ، و در مرتبه دوم تشکیل محکمه کبری داده ، و در مرتبه سوم در نتیجه محکمه کبری اتحاد و اتفاق در میان جمیع ملل حاصل شود .

میگویند واعظی بالای منبر مردم را تحریص بانفاق و دستگیری از فقراء میکرد ، و شب که بمنزل برگشت : دید قسمتی از آذوقه و پول و طعام خانه بدست عیالش در میان فقراء تقسیم شده است ، واعظ بسیار ناراحت و خشمناک شد ، عیالش اظهار کرد : مگر شما از فضیلت و ثواب انفاق صحبت نمیکردید ؟ واعظ گفت : سخنهای من برای دیگران است نه خودمان .

حالا هدف میرزا بهاء هم در این تعلیمات عالیه اینستکه ملل عقبافتاده و ضعیفه تعصبات دینی و وطنی و سیاسی و اقتصادی را ترک کنند ، نه دولت بهیته متبوعه ایشان ، و همه باید با دولت بهیته اتحاد و اتفاق داشته باشند .

بهاء در اشراقات (ص ۷۸) گوید : اشراق ششم اتحاد و اتفاق عباد است لازال باتفاق آفاق عالم بنور امر منور و سبب اعظم دانستن خط و گفتار یکدیگر است ... همه بار یکدارید و برگ یکشاخسار ، لیس الفخر لمن یحب الوطن بل الفخر لمن یحب العالم .

شوقی افندی در قرن بدیع (ص ۲۹۹) گوید : در بین اصول و مبادی بهیته و

قیمه که در الواح مقدسه مذکوره مسطور است اعظم و اتم و اقدم و اقوم آنها اصل وحدت و یگانگی عالم انسانی است که میتوان آنرا جوهر تعالیم الهیه و محور احکام و اوامر سماویّه در این دور اعظم اقدس محسوب داشت .

پس جناب شوقی در اینجا تصریح کرده است که : اعظم و اتم اصول و مبادی بهائیت و اقدم و جوهر و محور تعالیم میرزا بهاء ، همین اتحاد و یگانگی عالم انسانی است . و بموجب این کلام ، این پیغمبر بجای اینکه هدف و مرام اصیل خود را مانند پیامبران دیگر توحید و تقوی و بندگی و کمال انسانیت قرار داده و مردم را بسوی سعادت حقیقی و حقیقت سوق بدهد : میگوید همه با هم یگانگی و اتحاد داشته ، و جهات اختلاف و افتراق را (از جهت دین و مذهب و وطن و اقتصاد و سیاست) کنار بگذارید .

و دیگر آنکه : محبت داشتن باهل عالم در اینستکه سعادت و خوشبختی حقیقی را برای آنان خواسته ، و آنانرا از انحرافات و گمراهیها و لغزشهای صوری و معنوی نجات بدهد .

گذشته از اینها : خیرخواهی و محبت داشتن و علاقه پیدا کردن بملل و اقوام دیگر در صورتی مطلوبست که از طرف آنها نیز محبت و خیرخواهی متقابل صورت بگیرد ، نه آنکه از خیرخواهی ما سوء استفاده کرده ، و ریشه ملیت و اساس دین و میهن و اقتصاد ما را خراب کنند .

دین برای اتحاد است

میرزا بهاء در موارد دیگر کاملاً تصریح کرده است که : دین برای اتحاد و اتفاق

اهل عالم است ، و از اینجهت آخرین مقصد و هدف این پیغمبر بخوبی روشن میشود .

در مکاتیب عبدالبهاء (ج ۳ ص ۳۳۳) گوید : از جمله تعالیم اینکه دین حصن حصین است و عالم انسانی اگر متمسک بدین نباشد هرج و مرج گردد و بکلی انتظام امور مختل شود .

و در اشراقات (ص ۷۶) گوید : دین نوری است مبین و حصنی است متین از برای حفظ و آسایش اهل عالم چه که خَشِیةَ اللّٰهِ ناس را بمعروف امر و از منکر نهی نماید اگر سراج دین مستور ماند هرج و مرج راه یابد .

و در صفحه (۸۰) گوید : دین الله محض اتحاد و اتفاق اهل عالم از سماء مشیت مالک قدم نازل گشته و ظاهر شده ، آنرا علت اختلاف و نفاق مکنید .
در اینمورد لازمست بمطالبی توجه پیدا کرد :

اول - معلوم میشود در نظر میرزا این جمله (دین حصن حصین و نوری مبین است) تازگی داشته است ، و از این لحاظ آنرا یکی از تعالیم بدیع و تازه خود بشمار آورده است : در صورتیکه اینمعنی و تعبیرات بهتر از آن در تمام کتب و تألیفات دینی آورده شده است ، و از هر شخص متدینی (مسیحی ، کلیمی ، مسلمان) که از فوائد دین سؤال شود : نظیر اینجمله و بهتر از آنرا بیان کرده و توضیح میدهد .

دوم - جناب میرزا ریشه نزول دین و علت غایی آنرا اتحاد و اتفاق اهل عالم قرار داده است : در صورتیکه خود میرزا و دعوی او یکی از موجبات اختلاف امت است . آیا میرزا بهاء متوجه نشده است که : ملتیکه دینی را حق و آسمانی میدانند ممکن نیست از آن دین خارج شوند ؟ آیا قومیکه تحت قوانین کتابی که بعقیده

خودشان آسمانی است زندگی میکنند : نمیتوانند معتقد بکتاب و احکام دیگری گردند ؟ آیا این اتحاد و اتفاق را میرزا بهاء برای پیروان خود آورده است یا برای دیگران ؟

اتحاد و مساوات زنان و مردان

یکی از نتایج این اتحاد که هدف جناب میرزا است : اتحاد و برابری رجال و نسوان است ، اینهم یکی از تعالیم بدیع میرزا بهاء بشمار میرود .

عبدالبهاء در مکاتیب (ج ۳ ص ۱۰۷) گوید : از جمله تعالیم حضرت بهاءالله وحدت نساء و رجال است که عالم انسانیرا دو بال است ... تا عالم نساء متساوی با عالم رجال در تحصیل فضائل و کمالات نشود فلاح و نجات چنانکه باید و شاید ممتنع و محال ... الخ .

اینهم یکی از اشتباهات جناب میرزا :

این پیغمبر هنوز متوجه نشده است که خلقت و طبیعت و فطرت زن مغایر با مرد است ، و از لحاظ وظائف و تکالیف این دو طبقه هم با همدیگر اختلاف پیدا کرده ، و سیر و مشی هر یک از ایندو طائفه از همدیگر جدا میشود .

و بطور کلی و اجمال ، تفاوت مرد با زن نظیر اختلاف دو قوه فعل و انفعال است ، مرد مظهر فعالیت و زن مظهر انفعال است ، مرد باید پیوسته در راه تامین زندگی فعالیت کند و زن باید فعالیت او را گرفته و در خارج صورت عمل داده و محصول و نتیجه بدهد .

مرد تولید طفل میکند و زن طفل را در رحم و سپس در مهد تربیت خود بزرگ

می‌کند ، مرد موادّ خام تهیّه میکند و زن آنموادّ را در محیط خانه غذای مطبوخ ساخته و برای خوراک آماده میکند ، مرد در راه پیشرفت زندگی و تحصیل وسائل آن کوشش و سعی میکند و زن از پشت سر این جبهه آن وسائل را حفظ میکند ، مرد باید در صفّ جلو مشغول فعالیت باشد و زن باید قدمهای او را تثبیت کرده و پشت او را تحکیم و تقویت نماید .

پس وظیفه زن آنکه : از صفّ اوّل عقب‌نشینی کند ، از های وهوی و جار و جنجال و میدان مبارزه کنار برود ، از اجتماع پرسرو صدا و پر از احساسات دوری کند ، از خودنمایی و رجزخوانی و صف‌آرایی و شهوترانی و جاهای شهوت‌انگیز به‌پرهیزد .

در پیرامون حجاب

از مواردیکه بسیار قابل تأمل است آنکه : هدف نهایی میرزا در مقام نبوت و جعل قانون ، حصول وحدت و اتفاق است ، و یکی از مصادیق و موارد این اتحاد : مساوات و اتحاد نسوان و رجال است ، با این حال ملاحظه و دقت شود که راجع بعملی شدن و اظهار این حکم چه میگویند !

شوقی افندی جانشین دوم بهاء در لوح ایران و سائر صفحات شرق در سال (۱۳۴۱) قمری میگوید : امر حجاب در این ایام از امور لازمه مهمّه واجبه محسوب ، حضرات اماءالرحمن در بلدان شرق علی‌الخصوص در ممالک روس یعنی ترکستان و قفقازیا و اقلیم مصر و همچنین عراق و ایران و بریة الشام باید مراعات تامّ از این امر مفروض که بقلم مبارک تاکید گشته نمایند ، ادنی انحرافی این اوقات جائز نه ، و تخفیف و تبدیلی در اینگونه رسوم و عادات حال مخالف حدود الهیّه و

رضای مقدس حضرت عبدالبهاء است ، زمان و مکان حال چنین اقتضاء نماید ... الخ .

از اینکلام فهمیده میشود که : حکم وجوب حجاب تنها از نظر حفظ رسوم و عادات ، و تا روزیکه زنها در حجاب هستند : واجب و لازم شمرده است ، و چون بیحجابی در میان مردم شایع شد : حکم الهی نیز عوض شده و باقتضای آنزمان و آنمکان دستور کشف حجاب و برداشتن چادر عفت داده خواهد شد .

پس این پیغمبر با اینکه آخرین هدفش اتحاد و وحدت است : هنوز جانشین دوش صلاح نمیداند که اقلاً این یک مورد را صریحاً بیان کرده و به پیروان خود دستور عمل بدهد .

اینستکه در لوح سال بعد (۱۳۴۲) که باز خطاب باهالی ایران و سائر صفحات شرق است میگوید : و بمرور ایام چون امر حجاب بتدریج و بحسب حکمت الهیه تخفیف یابد و از میان رود نساء و رجال هر دو در انتخاب و عضویت محافل روحانی شریک و سهیم و معاون یکدیگر گردند ، همچو یوم فیروز مبارکی خواهد رسید ، و اماء الرحمن در انجمن یاران ظهور و بروزی عجیب نمایند .

آری شوقی افندی چنان غربزده و سیاست غرب را ترویج و تعقیب میکرد که : در اینجا با کمال امیدواری وعده وقوع و تحقق بیحجابی را میدهد .

و مسیو نیکلا در کتاب مذاهب ملل (ص ۳۵۲) از قول قدوس نقل میکند : اینمسئله محقق است که حجاب بیشتر بواسطه عادت معمول شده است نه بواسطه قانون ، زنان پیغمبر نیز امر حجاب نداشتند ، تا اینکه عربی بیادبانه نزد پیغمبر آمد و خواست عایشه را از او بخرد ، و باید دانست که حکم حجاب مخصوص است

بزوجات مقدسه پیغمبر ، ولی بهرحال این عادت نظر بقدمتش محترم است ، و اگر این عادت بعکس جاری شود ... موجب اصلاح اخلاق فاسده شهرهای ما خواهد شد .

در اینجا هم جناب مسیو نیکلا ببهانه قول قدوس در احکام و حقوق دین مقدس اسلام اجتهاد کرده ، و با اینکه اطلاعی از اینقسمت ندارد : چنین فتوای برخلاف صریح آیات و روایات و اقوال پیشوایان بزرگ اسلامی میدهد .

و اگر اینسخن از قدوس باشد : معلوم میشود که او مرد بسیار نادان و بیاطلاع و یا آدم کاملاً بیدینی بوده است .

بهرحال اگر هدف میرزابهاء اتحاد و اتفاق است ، و اگر میرزابهاء پیغمبر قرن نوزدهم است ، و اگر میرزابهاء مرد سیاستمداری نیست ، و اگر میرزابهاء بنرخ روز نان نمیخورد ، و اگر میرزابهاء از طرف خداوند مأموریت دارد : پس برای چه حکمیکه تا این اندازه مهم و بلکه مقصود ذاتی او است ، دوپهلو و سه پهلو و بمقتضای زمان و مکان اظهار میشود ! چرا این پیغمبر و این جانشین بصراحت لهجه اجرای حکم خودشانرا دستور نمیدهند ! این چه مسلکی است که تابع نظر اکثریت و پیرو آراء و هوی و هوس مردم است !

در مصابیح هدایت (ج ۲ ص ۴۰۴) از لوح میرزابهاء به حاجی سید جواد کربلائی نقل میکنند که : نفوسیکه الیوم بأعلی ناظرند و بحق موقن ، اگر در بعضی اعمال تکاهل نمایند و یا مقتضی حکمت نازلند ندانند ، نباید بر آن نفوس سخت گرفت ... بعضی از احکام استکه الیوم عمل بان ضری نداشته و ندارد بر کل لازم است که عمل نمایند ، و بعضی سبب ضوضاء ناس خواهد شد لذا معلق است بوقت

آن ... الخ .

پس عمل کردن باحکام و دستورهای میرزا بهاء : در مواردیستکه موجب ضرر و اختلاف و اعراض مردم نشود .

و دیگر آنکه : بمقتضای دستور میرزا بهاء و شوقی افندی ، در هر سرزمینی باید بتناسب اوضاع و احوال آن محلّ و موافق تمایلات و آراء اهالی آن سرزمین ، باید تغییر حکم و تبدیل قانون کرد .

و در اینصورت : چگونه میتوان هدف اصلی و مقصود نهایی میرزا را که عبارت از اتحاد و اتفاق ملل بود عملی کرد ! و کی و در کجا احکام این مسلک جدید صورت عمل و لباس اجراء بخود خواهد پوشید !

مگر آنکه بگوییم : میرزا رنگی ندارد ، و بهیچ قید و شرط و حدی مقید نیست ، و خود را بهیچ گونه از آداب و رسوم و احکام محدود نمیکند ، و با هر رنگ و قید و شکلی سازگار است ، چنانکه خودش تصریح میکرد که : باید از اتمام قیود و حدود آزاد شد ، و حقیقت اتحاد و اتفاق از نظر میرزا همین معنا است .

قیامت یعنی چه؟

اسلام میگوید: مردم پس از پایان زندگی مادی و پس از مرگ بجهان دیگری که از این دنیا لطیفتر و وسیعتر و مجهزتر است منتقل شده، و هرکسی مطابق اعمال و اخلاق و عقائد خود در آنجهان زندگی خواهد کرد.

و در حقیقت: در جهان آخرت همه رفتار و کردار و پندار انسان منعکس شده و مرتبه زندگی و خصوصیات زندگی و مقام هر فردی را تشکیل داده، و روی این لحاظ هر شخصی جزای اعمال و سزای کردار خوب و بد خود را خواهد دید.

اسلام میگوید: آدمی با مرگ فانی نمیشود، و بلکه بحیات ابدی و زندگی حقیقی خواهد رسید.

آزمودم مرگ من در زندگی است چون رهم زین زندگی پایندگی است دانشمندان و علماء اسلام در پیرامون اینموضوع (معاد) و در پیرامون موضوع بقای روح و تبدیل این عالم بعالم دیگر کتابهایی نوشته‌اند. و قرآن مجید نیز در آیات زیاد اینموضوع را کاملا شرح و تفصیل داده است. رجوع شود بکتاب مربوطه.

حالا ملاحظه فرمائید که: جناب بهاء چه میگوید!

الالواح بعد اقدس (۷-۱۰۳) یا مَعَشَرَ الْبَشَرِ قَدَأْتِ السَّاعَةَ و انشَقَّ الْقَمَرُ، طوبیٰ لعبدِ شَهِد و فاز و ویلٌ لکلِّ مُنْکَرٍ مَکَّار - ای جماعت مردم ساعت فرارسیده است و قمر منشق شده است خوشا بکسیکه شاهد و فائز باشد و وای باشخصیکه منکر و مکار هستند.

مقصود میرزا بهاء آنکه: موضوع ساعت که در آیات و روایات اسلامی وارد شده

است ، با ظهور و قیام میرزا بهاء تحقیق پیدا کرده است ، و مراد از کلمه ساعت همان ساعت قیام میرزا است .

خوانندگان محترم خوبست برای روشن شدن اینموضوع مراجعه کنند بآیات مربوطه‌ای که در سوره (قمر) وارد است .

اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَ انشَقَّ الْقَمَرُ ... يَوْمَ يَدْعُ الدَّاعِ إِلَى شَيْءٍ نَكْرًا خُشَعًا ابصارُهُمْ
يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ كَأَنَّهُمْ جَرَادٌ مُنْتَشِرٌ مُهْطِعِينَ إِلَى الدَّاعِ يَقُولُ الْكَافِرُونَ هَذَا
يَوْمٌ عَسِرٌ ... بَلِ السَّاعَةُ مَوْعِدُهُمْ وَ السَّاعَةُ أَدْهَى وَ أَمْرٌ أَنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي ضَلَالٍ وَ
سُعْرٍ يَوْمَ يُسْحَبُونَ فِي النَّارِ عَلَى وُجُوهِهِمْ ذُوقُوا مَسَّ سَقَرَ - قمر شکاف خورد و
ساعت نزدیک شده است ... روزیکه خواننده‌ای بخواند مردم را بسوی امریکه سخت
مستنکر است ، در آنروز آنان با نهایت خشوع و انکسار و مانند ملخهای پراکنده از
قبرهای خود بیرون می‌آیند ، و بسرعت بسوی آن دعوت‌کننده سوق میشوند ، و
کافران گویند که امروز روز بسیار سختی است ... و ساعت وعدگاه آنان است و روز
بسی ناگوار و تلخی باشد ، گناهکاران در گمراهی و عذاب خواهند بود ، روزیست که
آنان کشیده میشوند بر روی خودشان در آتش ، و میگویند آنانرا که بچشید حرارت
آتش را .

پس جناب میرزا باید این آیات را با هزار تأویل سست و موهوم برگرداند بروز
قیام مبارک خود ، و مجبور است که بگوید : مقصود از عذاب و سختی و آتش و
گمراهی ، دوری از ایشان و محرومیت از فیض انوار ایشان و انکار مقام ایشان و
ناراحتی معنوی است .

باز این آیاتیکه نقل میکنیم بدقت و تحقیق ملاحظه شود :

وَمَا أَدْرِيكَ مَا الْقَارِعَةُ يَوْمَ يَكُونُ النَّاسُ كَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوثِ وَ تَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ ... إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا وَقَالَ الْإِنْسَانُ مَا لَهَا يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا بَأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَى لَهَا يَوْمَئِذٍ يَصُدُّرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا لِيُرَوَّا أَعْمَالَهُمْ ...

عِذَا كُنَّا عِظَامًا نَخِرَةً قَالُوا تِلْكَ إِذْ أَكَرَّةٌ خَاسِرَةٌ فَإِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ فَإِذَا هُمْ بِالسَّاهِرَةِ ... فَإِذَا جَاءَتِ الطَّامَّةُ الْكُبْرَى يَوْمَ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ مَا سَعَى وَ بُرِّزَتِ الْجَحِيمُ لِمَنْ يَرَى ... قُلِ اللَّهُ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يَجْمَعُكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ - چه میدانی که قارعه چیست ، روزیست که میباشند مردم چون پروانه پراکنده شده ، و میباشند کوهها مانند پشم زده شده ، پس کسیکه میزان اعمال او سنگین باشد ... هنگامیکه زمین بزلزله شدید آمده و بیرون آورد بارهای سنگین خود را ، در آنروز آدمی گوید که چیست زمین را ، در آنهنگام زمین پوشیده های خود را آشکارا میکند ، و از اخبار خود خبر میدهد زیرا که پروردگار آنرا وحی می کند ، در آنروز مردمان بشکل پراکنده بیرون آیند تا حساب اعمال خود را مشاهده کنند . گویند آیا چون ما استخوانهای پوسیده شدیم چنین پیش آمدی خواهد کرد ، و گویند که این برگشت و زندگی دیگر ما موجب خسارت و گرفتاری خواهد شد ، و باید متوجه باشند که این جریان با یک صیحه ای بیش نخواهد بود ، و همه یکبار در روی صاف زمین حاضر خواهند شد ... پس چون بیاید داهیه و ابتلاء سخت ، در آنروز هرکسی میفهمد که چه کاره و صاحب چه عملی بوده است ، دوزخ در مقابل چشمهای بینندگان آشکار شود ... بگوی که خدا زنده کند شماها را و سپس می میراند و سپس باز برای روز قیامت همه را در عرصه محشر جمع میکند .

پس چون در این چند آیه شریفه بدقت مطالعه شد : بگفته میرزابهاء مراجعه شده ، و دعاوی او نیز بدقت بررسی شود .

میرزابهاء میگوید : روزیکه من دعوی نبوت کردم (در بغداد قبل از تبعید شدن) قیامت مردمان گذشته برپا شد ، و مردم همه از قبرها بیرون آمدند ، و یوم حاقه که همه پراکنده گشته و کوهها چون پشم زده شده گردند تحقق پیدا کرد ، و زلزله سخت زمین بوقوع پیوست ، مردم و بینندگان همه دوزخرا مشاهده کردند ، همه نتیجه اعمال خود را دیدند ، زمین از وقایع گذشته خود خبر داد ، و همه مردمان روی زمین از زنده و مرده در پیشگاه رب العالمین حاضر گشتند ، و اهل بهشت با دیدار جمال میرزابهاء ببهشت رسیدند ، و اهل آتش چون از لقاء او محروم شده و از نفس خود پیروی کردند مستحق دوزخ شدند .

در مبین (۲۸۸) میگوید : هَلْ أَتَتْ السَّاعَةَ بِلِ مَضَتْ و مُظْهَرِ الْبَيِّنَاتِ قَدْ جَاءَتْ الْحَاقَّةُ و أَتَى الْحَقُّ بِالْحُجَّةِ و الْبُرْهَانُ قَدْ بَرَزَتْ السَّاهِرَةُ و الْبَرِيَّةُ فِي وَجَلٍ و اضْطِرَابٍ قَدْ أَتَتْ الزَّلَازِلُ ... هَلِ الطَّامَّةُ تَمَّتْ قُلُوبُهَا و رَبِّ الْأَرْبَابِ هَلِ الْقِيَمَةُ قَامَتْ بَلِ الْقِيَوْمِ بِمَلَكُوتِ الْآيَاتِ هَلِ تَرَى النَّاسَ صَرَعَى بَلَى و رَبِّي الْعَلِيِّ الْأَبْهَى هَلِ انْقَعَرَتِ الْأَعْجَازُ بِلِ نَسْفَتِ الْجِبَالِ و مَالِكِ الصِّفَاتِ قَالَ أَيْنَ الْجَنَّةُ و النَّارُ قُلِ الْأُولَى لِقَائِي و الْأُخْرَى نَفْسُكَ يَا أَيُّهَا الْمُشْرِكُ الْمُرْتَابُ ... الخ .

آیا ساعت فرارسیده است بلکه گذشته است سوگند بمظهر بیّنات و آمده است روز حاقه و آورده است حق حجت و برهان را ، و ظاهر شده است روز ساهره و مردم در اضطراب و خوف هستند ، و زلزلهها فرارسیده است ، آیا روز طامه واقع شده است بگوی آری قسم بخداوند ، آیا قیامت برپا شده است بلکه قیوم بملکوت آیات ،

و آیا مردم را مدهوش می‌بینی آری قسم به پروردگار ، و آیا ریشه‌ها و اصول درختان کنده شده است بلکه کوهها از جای خود تکان خورده است قسم به مالک صفات ، پرسید که بهشت و دوزخ در کجا میباشد بگویی که بهشت لقای من (میرزا بهاء) است و دوزخ نفس تو باشد ای مشرک .

در این جملات میرزا بهاء خود را مصداق قیوم و ظهور خود را تطبیق بساعت و حاقه و طامه و قیامت کرده و بهشت را تعبیر بلقay خود میکند .

و در اشراقات (ص ۵۷) گوید : قُلْ هَذَا يَوْمٌ فِيهِ اسْتَوَى مُكَلِّمُ الطُّورِ عَلَى عَرْشِ الظُّهُورِ وَقَامَ النَّاسُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ هَذَا يَوْمٌ فِيهِ حَدَّثَتِ الْأَرْضُ أَخْبَارَهَا وَأَظْهَرَتْ كُنُوزَهَا وَالْبِحَارُ لُثَالِيهَا وَالسِّدْرَةُ أَثْمَارَهَا وَالشَّمْسُ إِشْرَاقَهَا وَالْأَقْمَارُ أَنْوَارَهَا ... الخ .

بگویی که در این روز بسخن آورنده طور بر تخت ظهور نشسته است ، و مردم در مقابل پروردگار قیام کرده‌اند ، و در این روز زمین اخبار خود را خبر داده و خزینه‌های زمین ظاهر شده است ، و دریاها لثالی خود و درختها میوه‌های خود و آفتاب نور خود و ماهها روشناییهای خود را اظهار نموده‌اند .

در اینجملات نیز میرزا خود را بِمُكَلِّمِ طُورِ و خداوند رب العالمین معرفی کرده است ، و البته این دو وصف درباره هیچ موجودی بجز خداوند متعال صدق نمی‌کند ، و ظهور خود را بروز قیامت تطبیق کرده و آثار قیامت را ذکر مینماید .

و برای اینکه این تأویلات سست خود را تصحیح کرده ، و صورت علمی بآنها بدهد : بدقت جملات زیر را بخوانید !

بهاء در اقتدارات (ص ۲۸۴ س ۲) میگوید : آیاتیکه در اوامر و نواهی الهیست

مثل عبادات و دیات و جنایات و امثال آن مقصود عمل بظاهر آیات بوده و خواهد بود ، ولکن آیات الهی که در ذکر قیامت و ساعت چه در کتب قبل چه در فرقان نازل شده و اکثر مؤولست و لا يعلم تأویلہ إلا اللہ ... الخ .

در صورتیکه منظور از قیامت همان قیام ظاهری و بعثت شخص معین در همین دنیا است : برای چه کلمات مربوطه و روایات و آیات راجعه باین موضوع محسوس مادی خارجی ، قابل فهم نبوده و فهم تأویل آنها فقط مخصوص باشد بخداوند متعال ؟ و دیگر آنکه کلیات و عناوین مطلقیکه مربوط ببعضی از موضوعات عالم قیامت است مانند زلزله ارض و خروج از قبور و بروز جحیم و رؤیت اعمال و امثال اینها ، محتاج بتأویل نبوده و برای هرکسی روشن است .

گذشته از اینها : اگر آیات مربوطه بقیامت را باید تأویل کرد ، هرکسی آنها را موافق میل و عقل و عقیده و دعوی خود معنی کرده و طبق مقصود خویش تأویل می نماید .

و ضمناً باید متوجه شد که : هیچ مطلبی را نتوان با تأویل و یا با کلمات متشابه و یا با جملات چند پهلو اثبات کرد .

در مکاتیب دوم (۱۵-۲۸۶) گوید : یا قوم ذرُوا الشُّبُهَاتِ و دَعُوا تَأْوِيلَ الْمُتَمَسِّكِينَ بِالْمُتَشَابِهَاتِ ، و تَمَسَّكُوا بِالْمُحْكَمَاتِ إِنَّهَا هِيَ الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ وَ النُّورُ الْمُبِينُ وَ الْبَيَانُ الْقَوِيمُ وَ الْحِصْنُ الْحَصِينُ عَنِ هُجُومِ الْمَارِقِينَ تَرَكَ كُنَيْدَ مُطَالِبٍ مُشْتَبِهَةً رَا وَ دَوْرِي نَمَائِدُ ز تَأْوِيلَاتِ كَسَانِيكِهِ بِمُتَشَابِهَاتِ مُتَوَسِّلِ مِيْشُونْدِ وَ تَمَسَّكُ بِجَوَائِدِ بِمُحْكَمَاتِ ، زِيْرَا كِه مُحْكَمَاتِ صِرَاطِ مُسْتَقِيمِ وَ نُوْرِ مُبِينِ وَ بَيَانِ مُحْكَمِ وَ قَلْعِهِ نَكْهَدَارَنْدَةُ اسْتِ ز حَمَلَةُ اشْخَاصِ مُخَالَفِ وَ أَنْهَائِيكِهِ ز دَائِرَةِ دِيْنِ

خارج میشوند .

اینمطلب مسلم است که : هرگز عقیده صحیح و بنای درستی نتواند روی اساس تاویل و مطالب مشتبهه برقرار گردد ، و اگر نه هرکسی برای اثبات دعوی خود (گرچه در نهایت مرتبه فساد و ضعف و سستی باشد) میتواند بیک قسمت از الفاظ مشتبه و جملات چند پهلو متمسک شده ، و قسمتی از محکومات و ظواهر را طبق رأی و عقیده خود تاویل و تفسیر بنماید .

عبدالبهاء روی فطرت طبیعی خود در اینجا باین مطلب اعتراف کرده ، و حتی پیروان خود را از تمسک بمتشابهات و تمایل بتاویل منع اکید میکند ، ولی از سخنان و اعمال خود غفلت کرده و از تاویلات و متشابهاتی که اساس و پایه حرفها و دعاوی او است بکلی غافل شده است .

بهاء و عبدالبهاء و سید باب برای اینکه در مرتبه اول دعوی قیام خودشانرا باثبات برسانند : تمام روایات مربوطه بعلائم ظهور و علائم قائم و قیامت را تاویل کرده و تطبیق بظهور و قیام خود میکنند ، و در حقیقت اولین پایه و نخستین اساس دعاوی این آقایان تاویل و تمسک به کلمات متشابه است .

پس حقیقت قیامت که یکی از اصول اسلام است از نظر میرزا بهاء روشن شده ، و استناد میرزا در این مبحث فقط و فقط بکلمات مشتبه و تاویلات بعیده است .

لقاء الله چیست ؟

و بمناسبت موضوع قیامت ، مقتضی است در پیرامون موضوع لقاء الله که در آیات قرآن مجید مکرراً ذکر شده است : بحث مختصری نموده ، و نظر این طائفه را

متوجه باشیم .

البته وقتیکه جناب میرزا مقام الوهیت و ربوبیت را بخودش تطبیق میدهد ، وقتیکه قیامت را بقیام خود تأویل میکند : موضوع لقاء الله نیز روشن و حل خواهد شد .

در ایقان (۷-۸۸) گوید : هر نفسیکه باین انوار مضئیه ممتنع و شمس مشرقه لائحه در هر ظهور موفق و فائز شد او بقاء الله فائز است ، و در مدینه حیات ابدیه باقیه وارد ، و این لقاء میسر نشود برای احدی الا در قیامت که قیام نفس الله است بمظاهر کلیه خود ، و اینست معنی قیامت که در کل کتب مسطور و مذکور است .

روح انسانی برای عروج بمعارج کمال و مقامات معنوی مستعد است ، و از این لحاظ تفاوتی در میان افراد انسان نیست .

آری هرکسی میتواند در نتیجه تصفیه قلب و تزکیه دل و انقطاع از شهوات و امور مادی و توجه بسوی روحانیت و حق : بر نورانیت و صفاء و روحانیت خود افزوده ، و با چشم دل نادیدنیها را دیده و با جهان معنوی انس گرفته ، و بی پرده و بی حجاب از لقای انوار و اشعه حق لذت ببرد .

انسان دارای چنین استعداد است ، اگرچه استعداد افراد مختلف و متفاوت میشود ، ولی باید دانست که همه در عرض همدیگر هستند ، و هرکسی باندازه قرب و بعد معنوی و جلاء و صفاء قلب خود از نور حق استفاضه کرده ، و هرچه پردههای درونی بیشتر رفع شد : بهتر خواهد توانست از لقای جمال متعال مستفیض گردد . موضوع لقاء مانند استفاده کردن از شمس است : یکنفریکه در داخل اطاقی نشسته است فقط میتواند نور آفتاب را مشاهده کند ، و چون چند قدمی بجانب نور

برداشت ممکن است از پشت شیشه خود را در معرض انوار آفتاب قرار داده و حرارت آفتاب را نیز درک کند ، و اگر درب و پنجره را نیز باز کند : نور آفتاب وارد اطاق شده و بی حجاب از آن تابش استفاده خواهد کرد .

انوار حق تمام جهان و جهانیان را احاطه کرده ، و همه از این نور استفاده میکنند . ولی کسیکه قوه باصره یا لامسه او محجوب و ضایع است : از دیدن و احساس حرارت آفتاب محروم خواهد شد .

جناب میرزا خیال میکند : خداوند متعال در پشت آسمانهای آهنین قرار گرفته و دست کسی بدامن کبریائی او نرسد .

جناب میرزا تصور میکند : بعثت رسل برای اینستکه در امور تکوینی و در مقام خلقت وساطت بوجود آمده ، و اصنامی در میان خلق و خالق تراشیده شود .

جناب میرزا این اندازه تفکر ننموده است که : اگر مقصد از لقای ربّ لقای شخص رسول باشد در یوم قیام ، پس دیگران که نهصد و نود و نه در هزار بلکه بیشتر از مردم هستند چه تقصیری دارند که از این نعمت محروم بوده و از رسیدن باین مقام اسنی بکلی مایوس میباشند .

جناب میرزا متوجه نشده است که لقاء ربّ یکی از مقامات بلند و منازل اشخاصی است که در مراحل سیر و سلوک قدم زده ، و از شهوات نفسانی بسوی لذائد روحانی نزدیک میشوند .

فَمَنْ كَانَ يَرْجُو لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا - لقاء خدا متوقف بعمل صالح و خلوص نیت است ، ولی به عقیده میرزا آدمی میباید از همان قدم نخست مشرک و بت پرست بوده ، و در میان خود و خدا بیک واسطه

(میرزا خدا) متوجه بشود .

آری بعضی از علماء و مفسرین که در بحثهای فلسفه و عرفان وارد نیستند خوب معنای لقاء را نفهمیده ، و یا روی تأویل و بیان حدّ اقلّ مراتب لقاء سخن جناب میرزا را گفته و نوشته‌اند ، ولی جناب میرزا که دعوی چنین مقامی را دارد : لازمست بحقیقت اینمطلب خوب برسد .

ما در موضوع لقاء الله رساله مفصل و مستقلّی نوشته‌ایم ، و اگر بعد توفیقی شد آنرا منتشر خواهیم کرد .

قسمتی از احکام بهائیه

ما در جلد دوم این کتاب بطور مشروح احکام این طائفه را از کتاب های خودشان نقل کردیم .

و در اینجا برخی از احکامی را که ذکر نشده است : متذکر میشویم .

مراعات نظافت

میرزا بهاء کوتاهی و کثافت کاری بعضی از افراد مسلمانرا بحساب اسلام آورده ، و ادعای میکند که من اهمیت بسیار بموضوع نظافت داده ام .

در صفحه (۲۰) از کتاب اصول تدریس دروس اخلاقیه گوید : مثلا معلم راجع باین مسئله صحبت میکند که ایرانیان قبل از طلوع بهائیت مراعات نظافت و لطافت نمیکردند ، و آداب اکل و شرب ایشان مطابق دستورات حفظ الصحه نبود ، چنانکه همه دستهای خود را بظروف فرو میبردند ، حوضهای ایشان متعفن و گندیده بود ، به حمامهای عمومی رفته آب دست خورده و کثیف استعمال میکردند ، این بود که حضرت بهاء الله در کتاب مستطاب اقدس احکام ذیل را نازل - تَمَسَّكُوا بِاللِّطَافَةِ فِي كُلِّ الْأَحْوَالِ لِئَلَّا تَقَعَ الْعُيُونَ عَلَى مَا تَكْرَهُهُ أَنْفُسُكُمْ ، تَمَسَّكُوا بِحَبْلِ اللَّطَافَةِ عَلَى شَأْنٍ لَا يُرَى مِنْ ثِيَابِكُمْ آثَارُ الْأَوْسَاحِ طَهَّرُوا كُلَّ مَكْرُوهٍ بِالْمَاءِ الَّذِي لَمْ تَتَغَيَّرْ بِالثَّلَاثِ ... الخ .

متمسک باشید بلطافت در همه احوال تا چشمها برخوردار نکند بآنچه نفوس شما کراهت دارد ، و متمسک باشید بموضوع لطافت بطوریکه در لباسهای شما چرکی دیده نشود ، و هر مکروهی را با آب تمیز پاک کنید .

باید از جناب مؤلف سؤال کرد که : آیا این جهات ضعیفی که از ایرانیان نقل میکند ، از ناحیه خود ایشان بوده است که کوتاهی در عمل و سستی در انجام وظیفه میکردند ، و یا از ناحیه قوانین و احکام دینی که احکامی را که مربوط بلطافت و نظافت است ، برای آنان نیاورده است ، و بطور مسلم قسم اولرا اختیار خواهد کرد : زیرا توجه و اهتمام دین مقدس اسلام بمسئله طهارت و نظافت بیش از آن اندازه ای است که مؤلف محترم تصور کرده است ، و بحدی است که هیچ کسی نتواند منکر باشد ، پس در اینصورت محتاج بدین تازه و حکم جدیدی نخواهند بود ، و لازم میشود برای اجرای حکم سابق و روشن کردن وظائف دینی افراد قدم برداشت .

ثانیاً - جناب بهاء تمام نجاسات را که در دین مقدس اسلام نجس یعنی واجب الاجتناب شمرده شده بود ، از نجس بودن خارج کرده و حکم بطهارت آنها داده و گفت : *قد انغمست الأشياء فی بحر الطهارة* . پس جناب میرزا انواع و اصول نجاسات را پاک دانسته و فقط از لحاظ کثافت و چرک بودن بحث میکند . مانند برخی از جوانان مقلد که از بول و غائط و خون و سگ و خوک پرهیز کامل نمیکند ولی از دست و دهان رفیق خود پرهیز مینمایند ، و با انسان سالم و تمیز و پاک همغذا نمیشوند ولی با سگ انس میگیرند .

ثالثاً - دو نفر اگر سالم و صحیح و پاک باشند (چنانکه مسلمانان حقیقی اینطور هستند) و قبل از غذا دست خود را بشویند (چنانکه دستور و آیین اسلام است) چه مانعی دارد که با دست خود غذا بخورند و بلکه چند نفر از یک ظرف غذا تناول کنند ، و اینعمل موجب ازدیاد محبت و یگانگی و صمیمیت گردد .

رابعاً - اگر در موردی خزینه حمامی یا حوض خانه ای متعفن میشد ، و از جهت

فقر و پریشانی و نبودن آب و اضطرار ، نمیشد عوض کرد چنانکه در همه جا و در همه اوقات افراد فقیر مبتلا هستند ، و مخصوصاً در دهات و جاهای دور از شهرها چنین است : مردم چه گناهی دارند یا آئین مردم چه عیبی دارد ؟ این قسمتها را اولیای امور و مؤسسه‌های دولتی لازمست مراقب بوده و وسائل بهداشت و آسایش و زندگی مردم را فراهم کنند . و آیا با ساختن قانون و دین این قسمتها و این نواقص تأمین و دفع میشود ؟

خامساً - در دین مقدس اسلام صد برابر قوانین و حرفهای ساخته میرزابهاء و سید باب درباره طهارت و نظافت و تطهیر و پاک کردن بدن و لباس (با ذکر و قید هزاران فروع و جزئیات) بحث شده است ، خوب بود مؤلف در مرتبه اول از آنها اطلاعی پیدا میکرد و سپس زبان بطعن میگشود .

مُطَهَّرَاتٍ چَند است

سید باب در بیان (باب ۱۴ واحد ۵) میگوید : و مظاهریکه مُطَهَّر است اول ایمان به بیان است ، و ثانی نفس خود کتاب الله هست همینقدر که تلقاء آیه از آن واقع شد شیء که عینیت در او نباشد طاهر میگردد ، و ثالث اسم الله هست که ۶۶ مرتبه که الله اطهر بر شیء خوانده شود طاهر میگردد ، چهارم قطع نسبت از غیر اهل بیان و وصل آن باهل بیان است ، پنجم شجره حقیقت است در یوم ظهور او و کل آثار او ، ششم عناصر اربعه (آب و خاک و آتش و باد) است ، هفتم شمس است ، هشتم ما یُبَدَّل کینونیتُه ... الخ .

پس بعقیده سید باب هر متنجسیکه با کتاب بیان و با نوشته‌های آن کتاب

مقابل باشد پاک خواهد شد ؛ و روی اینحکم عجیب چون لباس یا بدن پیروان ایشان متنجس شود : بمجرد اینکه با نوشته‌های کتاب بیان روبرو و مقابل گردد پاک خواهد شد ، و حتی احتیاج بمطهر دیگر (مطهر سومی) هم ندارند که ۶۶ مرتبه الله اطهر گوید .

و آسانتر از این عناصر اربعه است که هر متنجسیرا چون در مقابل باد نکه دارند پاک میشود یا مقابل آتش بگیرند پاک میشود .

و چون این اندازه از تطهیر باز موجب زحمت و ناراحتی پیروان و گوسفندان ساده لوح میشد : میرزا بهاء بطور کلی موضوع نجاست را از ریشه برداشته ، و حکم بطهارت تمام اشیاء کرد - *قَدْ انْغَمَسَتْ الْأَشْيَاءُ فِي بَحْرِ الطَّهَارَةِ فِي أَوَّلِ الرِّضْوَانِ إِذْ تَجَلَّيْنَا* - و ظاهراً این حکم از همان مطهرات هشتگانه سید باب استفاده شده است .

آری مطهر پنجم شجره حقیقت و کل آثار او بود ، و چون میرزا بهاء خود را مصداق شجره حقیقت و *مَنْ يُظْهِرَهُ اللَّهُ مَعْرِفِي كَرْدٍ* : قهراً با تجلی و ظهور او تمام موجودات و همه اشیاء در بحر طهارت فرو میروند .

و عجب اینستکه : *قُرَّةُ الْعَيْنِ* پیش از همه پیروان سید باب از نیات قلبی و احکام مجعوله و خیالات باطنی او آگاه میشد . اینستکه در اولین مرتبه از این حکم استفاده کرده و نظر خود را با بیانیکه میگرد مطهر اعلام کرد .

در *نقطة الكاف* (ص ۱۴۰ س ۲۰) میگوید : و اول ترک حدودی که در این سلسله واقع شد آن بود که حضرت در رساله فروع خود نوشته بودند که از جمله *مُطَهَّرَاتِ نَظَرِ آلِ اللَّهِ* میباشد ، و آل الله در مقام حقیقت اولیه چهارده معصوم

میباشد ، زیرا که مراد از نظر ایشان اراده ایشان میباشد و اراده ایشان همان اراده الله هست ، و حکم حلال و حرام موقوف باراده الله میباشد ، و لهذا ایشان (قرّة العین) مدعی شدند که مظهر جناب فاطمه علیها السلام میباشد و حکم چشم من چشم مبارک ایشان است و هرچه من نظر نمایم طاهر میشود ، پس فرمودند ای اصحاب هرچه را در بازار گرفتید بیاورید من نظر نمایم تا حلال شود و اصحاب چنین کردند .

در اینجا بجهات چندی باید متوجه شد :

اول - نظر آل الله مطهر است : در صورتیکه چنین حکمی در کتابی از کتب مورد اعتماد شیعه نیست ، و ممکن است این سخن از شیخیّه سر زده باشد .

دوم - قرّة العین خود را مظهر حضرت فاطمه (ع) دانست : اگر مظهر آن حضرتست ، پس عصمت و عفت و حجاب آنحضرت چه شد ؟ و در کدام حدیث و روایت و تاریخی ضبط شده است که نظر و چشم حضرت فاطمه (ع) نجاسات را پاک میکرد .

سوم - جناب قرّة العین گذشته از اینکه با نظر نجاسات را تطهیر میکرد : اشیاء حرام و اجناس غیر حلالرا نیز بمجرد توجه و نظر حلال میکرد .

چهارم - معلوم میشود اصحاب قرّة العین هرچه لازم داشتند از بازار و از جاهای دیگر می دزدیدند ، و سپس به قرّة العین نشان میدادند ، و او با نظر حلال میکرد .

آفرین بر این قانون و مسلک .

یکی دیگر از عجائب احکامیکه در باب طهارت از میرزابهاء ضبط شده است : طهارت نطفه (منی) من یظهره الله (میرزابهاء) است ، یعنی عنوان من یظهره

اللَّهُ نطفه را که مبدء تکون او است پاک میکند .

میرزا بهاء در اشراقات در مقابل اعتراض به هادی دولت‌آبادی (ص ۲۸) گوید :
در بیدانسی بمقامی رسیده‌ای که طهارت نطفه من يُظهره الله را معلق بکلمه نقطه
(سید باب) نموده‌ای ! اَسْتَغْفِرُ اللهَ مِنْ هَذَا الوَهْمِ المُبِينِ اَسْتَغْفِرُ اللهَ مِنْ هَذَا الظُّلْمِ
العَظِيمِ اَسْتَغْفِرُ اللهَ مِنْ هَذَا الخَطَا الَّذِي لَيْسَ لَهُ شَبِيهٌ وَ لَا نَظِيرٌ ... الخ .

پس بعقیده جناب میرزا اگر کسی بنطفه ایشان جسارت کرده و نسبت نجاست
بآن بدهد : گناهیرا مرتکب شده است که شبیه و نظیری ندارد .

جناب میرزا چون بخودش زیاد علاقه‌مند بوده است : در اینجا موضوع نظافت و
لطافت را فراموش کرده ، و تازه نسبت نجاست دادن را بنطفه ایشان از معاصی
کبیره شمرده است .

و خوانندگان محترم از همین جملات حدود نظافت را که در مسلک این طائفه
است بخوبی متوجه خواهند شد .

کیفیت وضوء

یکی از وسائل طهارت و نظافت و لطافت که در اسلام برای مسلمانان واجب
شمرده شده است : وضوء میباشد که در بیست و چهار ساعت پنج و یا سه مرتبه بجا
آوردن آن لازم است ، و آن عبارت از شستن صورت و شستن دستها تا مرفق و
دست کشیدن با رطوبت بسر و پایها است ، و سید باب و میرزا بهاء که نظافت
مسلمین را مورد انتقاد قرار داده و دعوی نظافت میکنند : شستن دستها را تا مچ
معین کرده‌اند و مسح سر و پاها را نیز ساقط کرده و شستن صورت را هم در مرتبه

اول با گلاب تعیین میکنند ، و در صورت نبودن آب : گفتن کلمه (اللَّهُ أَطْهَرُ) را بجای تطهیر و وضوء کافی میدانند .

در کتاب مختصری از دستورات بیان از خلاصه احکام عربی نقل میکند که : وضوء باین ترتیب است ، شستن دست تا مچ و صورت با گلاب و با آب معطر و اگر ممکن نشد با آب خالص ، و بعد خشک کردن دست و صورت ، و چنانچه آب خالص یافت نشود خواندن پنج مرتبه یکی از اسماء الله بمثل (اللَّهُ أَطْهَرُ) یا (أَطْهَرُ) کفایت میکند .

این آقایان متوجه نشده‌اند که : گلاب یا آب معطر بواسطه مخلوط بودن و از جهت جرم و مواد دیگریکه دارند ، رفع نجاست و کثافت نمیکند ، و بلکه کثافت و نجاست را بخود گرفته و تثبیت می‌کنند .

گلاب را بعد از شستشو و تطهیر باید استعمال کرد ، و از این لحاظ است که استعمال عطر از مستحبات مؤکده در اسلام شمرده شده است .

و دیگر آنکه : ذکر گفتن مربوط بتطهیر قلب است نه تطهیر بدن ، مثل آنکه با ذکر حلوا یا سرکه دهن آدمی شیرین و یا ترش نمی‌شود .

نام فروردین نیارد گل بباغ خانه کی روشن شد از نام چراغ

شرائط روزه از احکام بیان

سید باب برای اینکه احکام و شرائط روزه را که در دین مقدس اسلام بود معتدل کند : حد بلوغ را در وسط نه سالگی و شانزده سالگی ، یعنی از یازده سالگی معین میکند . و مدت سی روز را هم بنوزده روز پائین آورده . و وقت و فصل روزه را

نیز در ماه آخر زمستان که از جهت هوا و از جهت ساعات شبانه‌روزی معتدل است ، معین میکند .

و همچنین ساعات روزه را از اول طلوع آفتاب حساب کرده ، و ضمناً روزه را از سنّ (۴۳) بیلا ساقط میکند .

در کتاب مختصری از دستورات بیان از باب ۱۴-۶ بیان و از ۱۸-۸ نقل میکند که : روزه از سنّ یازده الی چهل و دو سالگی واجب است ، و وقت آن نوزده روز قبل از عید نوروز از طلوع تا غروب آفتاب میباشد ، و در عید و هیجده روز بعد از آن روزه جایز نیست ، روزه‌دار باید از خوردن و آشامیدن و اقتران و مجادله ... الخ .

سید باب بمقتضای این کلام روزه را از یازده سالگی واجب کرده ، و در مقابل از اشخاصیکه بیش از ۴۲ سال دارند ساقط کرده است ، و چون میرزا بهاء این حکم را مناسب ندیده : ابتدای بلوغ را برای زن و مرد از سنّ ۱۶ سالگی و منتهای آنرا تا سنّ هفتاد سالگی قرار داده ، و ضمناً اسمی از اقتران نبرده است .

رجوع شود به ج ۲ ص ۹۷ و ۱۲۴ .

حکم رباء باب و بهاء

سید باب چون شدت عمل و اهتمام شدید دین مقدس اسلام را در مقابل معاملات ربوی مشاهده کرده است : نتوانسته است از اینحکم سرپیچی کرده ، و برخلاف آن سخن گوید .

سید باب در احسن‌القصص در سوره (۱۰۳) گوید : یا اهل الارض قدّ اَحَلَّ اللهُ البَّيْعَ لَكُمْ فِي كِتَابِهِ وَ قَدْ حَرَّمَ عَلَيْكُمْ الرِّبَا فَمَنْ أَخَذَ الرِّبَا مِنْ نَفْسٍ ذَرَّةٍ فَأَذَاقَهُ اللهُ

فِي يَوْمِ الْقِيَامَةِ مِنْ حَرِّ النَّارِ عَلَى وَزْنِ جَبَلٍ عَظِيمٍ وَ مَالَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ ظَهِيرٍ وَ لَا يَجِدُ لِنَفْسِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلِيًّا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَ لَا نَصِيرًا - ای اهل زمین خداوند داد و ستد را حلال کرده و رباء را بر شما حرام قرار داده است و کسیکه ذره‌ای از کسی رباء بگیرد خداوند در روز قیامت میچشانند او را از حرارت آتش باندازه کوه بزرگ و در روز آخرت پناهی نداشته و یار و یآوری نخواهد داشت .

ولی میرزا بهاء این حکم را نسخ کرده و بحلیت رباء حکم میکند ، در کتاب اشراقات (ص ۸۳) گوید : اکثری از ناس محتاج باین فقره مشاهده میشوند چه اگر ربحی در میان نباشد امور معطل و معوق خواهد ماند ، نفسیکه موفق شود با همجنس خود یا هموطن و یا برادر خود مدارا نماید و یا مراعات کند یعنی بدادن قرض الحسن ، کمیاب است ، لذا فضلا علی العباد رباء را مثل معاملات دیگر که مابین ناس متداولست قرار فرمودیم یعنی ربح نقود از این حین که این حکم مبین از سماء مشیت نازل شد حلال و طیب و طاهر است .

جناب میرزا از این جهت حق بزرگی بگردن پیروان خود دارد که : رباء خواری را تحلیل کرده ، و فعالیت‌های صرافان و پولداران را امضاء و تصویب میکند .
میرزا بهاء متوجه نشده است که : قانون باید احتیاجات مردم را رفع کرده و گرفتاریها و ابتلاءاترا از مردم ضعیف برطرف سازد ، نه آنکه وسائل گمراهی و اسباب گرفتاری افراد بیچاره را تحکیم و تثبیت کرده ، و صورت قانونی بدهد .

کسیکه فقیر و بیچاره و گرفتار و تنگدست بوده و روی شدت احتیاج و ابتلاء میخواهد پولی از کسی بگیرد : آیا اینجریان ایجاب میکند که طرف را اجازه بدهیم که تا میتواند از این فرد بیچاره و نیازمند ربح و اضافه گرفته و ابتلائی بر ابتلاء او

اضافه کند .

اگر جناب میرزا نفوذ کلمه و تأثیر کلام داشت ، خوب بود که توصیه میکرد : پولداران جانب فقراء را رعایت کرده و این اندازه آنانرا مساعدت و دستگیری نمایند که احتیاجات ایشانرا بی‌گرفتن ربح و بعنوان قرض برطرف کنند . آری اگر دولتها و امثال میرزا بهاء بعنوان طرفداری از سرمایه‌داران رباء‌خواری را اشاعه و تجویز نکنند : تا این اندازه بر گرفتاری و فقر و پریشانی مردم بیچاره افزوده نمیشود .

حرمت کسب در ایّام تسعه

از جمله مواردیکه جناب میرزا جانب فقرا و کارگران را رعایت نکرده است اینستکه در هر سال نه روز کسب و کار را تحریم نموده است . در رساله ایّام تسعه (ص ۱۱) مینویسد : در خصوص خبازها و قصابها و صاحبان این قبیل مشاغل در نقاطیکه مشاغل مزبوره منحصر باحتباء است سؤال نموده بودید که در اینقسمت استثنائی در ایّام محرّمه متبرّکه از برای آنان هست یا نه ؟ فرمودند بنویس - کسر حدود بهیچ وجه من الوجوه جائز نه و استثنائی مقبول و محبوب نبوده و نیست سستی و تهاون در اینمورد علّت ازدیاد جرئت و جسارت دشمنان امرالله خواهد گشت ... الخ .

جناب میرزا در این قانون نه تنها جانب کارگران را مراعات نکرده است : بلکه احتیاجات جامعه را در نظر نگرفته است . و بموجب اینحکم کارگریکه مخارج و معاش عائله خود را از مزد کار تنهای خود در هر روز تأمین میکند : در هر سال نه

روز لازمست تن بگرسنگی داده و در این روزها و شبها روزه بگیرند ، و همچنین افرادی که در این نه روز وسائل خوراک و غذا و یا لوازم اضطراری زندگیا تهیته نکرده‌اند : میباید در تمام این ایام با هرگونه ابتلاء و گرفتاری و ناراحتی سازش و تحمل کنند .

شرائط در ازدواج

اسلام روی مقتضیات طبیعی و عمومی : بلوغ مرد را از سنّ شانزده سالگی و بلوغ زنها از سنّ ده سالگی قرار داده است .

البته اینحدّ برای تعیین زمان مقتضی است که اگر با شرائط و حدود دیگر توأم باشد : جریان حکم تجویز میشود .

یکی از شرائط ازدواج : رشد فکری و بدنی است ، و بلوغ در صورتی مؤثر است که توأم با این شرط باشد ، و اینمعنی باختلاف زمان و مکان و مزاج تفاوت پیدا میکند .

و بطوریکه گذشت : سید باب بلوغ را از سنّ یازده سالگی تعیین کرده ، و برای مرد و زن از سنّ یازده سالگی ازدواج را تجویز می‌کند .

در کتاب مختصری از دستورات بیان (ص ۱۶) از لوح هیکل نقل میکند که : برای پسران و دختران ازدواج از سنّ یازده سالگی ببعد با شرط توانائی مالی جایز است .

معلوم میشود سید باب خودش آثار بلوغ را از سنّ یازده احساس کرده و بطور کلی چنین حکمی را از آسمان خود نازل میکند .

سید باب متوجه نشده است که : انسان با حیوان فرق دارد ، و زندگی انسانی تنها روی شهوات و تمایلات نفسانی و خوردن و خوابیدن قرار نگرفته است . ازدواج یکفرد انسان لازمست بعنوان تشکیل خانواده و ترتیب یک اجتماع کوچک و تربیت اولاد و تأمین اضطراب و ناراحتی فکر خود صورت بگیرد ، و چنین فکر و نقشه‌ای از یک بچه یازده ساله که بجز بازی و لهو و هوس هدفی ندارد انتظار نمیرود ، و بجز ابتلاء و ناراحتی و گرفتاری و بیچارگی طرفین نتیجه‌ای در بر ندارد .

و عجب اینستکه : بجای اینکه رشد فکر و تمیز و احتیاج غریزه جنسی را شرط کند ، توانائی مالی شرط شده است . و از اینجا معلوم میشود که : سید باب در اینمورد هیچگونه تشکیل خانواده و عاقبت زندگی این دو نفر را در نظر نگرفته است .

جواز استمناء

یکی از کارهای زشت و حرام از نظر دین مقدس اسلام استمناء کردن است ، و اینعمل از نظر طب و بهداشت باندازه‌ای قبیح و خطرناک است که کتابهای مستقلى در مضرات و نتایج سوء و خطرهای آن تألیف کرده‌اند .

متأسفانه اینعمل را سید باب روی غفلت یا جهات دیگر تجویز کرده است ، در رساله جواب پارهٔ شبهات (ص ۷) گوید : سؤال چهارم موضوع استمناء در بیان ؟ جواب - استمناء بهیچوجه مجاز نبوده و بلکه مذمت هم فرموده و اجتناب از آن را خاطر نشان مؤمنین فرموده‌اند ، در کتاب بیان فارسی ذکری از اینموضوع نیست ، ولی در کتاب بیان عربی در باب عاشر از واحد هشتم میفرماید : **و قد عفی عنکم ما**

تَشْهَدُونَ فِي الرُّؤْيَا أَوْ أَنْتُمْ بِأَنْفُسِكُمْ عَنِ انْفُسِكُمْ تَسْتَمْنِيُونَ ، وَلَكِنَّكُمْ تَعْرِفُونَ قَدْرَ ذَلِكَ الْمَاءِ فَإِنَّهُ يَكُن سَبَبَ خَلْقِ نَفْسٍ يَشْهَدُ اللَّهُ ... از این بیانات مبارکه معلوم میشود که در احتلام در رؤیا و در استمناء شخص از خود هیچگونه تکلیف شرعی از غسل و وضوء وارد نیست ، ولی میفرماید قدر این آب را باید بدانید ... الخ .

جناب مؤلف در اینجا مقام علمیت و فضل خود را آشکار کرده ، و با اینکه عبارت عربی سید باب را که صریح در جواز استمناء است نقل کرده است ، میگوید : استمناء بهیچوجه مجاز نبوده است .

و از اینجا معلوم میشود که : مؤلف بچه کیفیت و چه زیرکی و مهارت و استادی پاسخ سؤالات و شبهات را داده است .

و ما برای روشن شدن خوانندگان محترم : عبارت بالا را ترجمه میکنیم - خداوند بخشیده است از شما آنچه را که در خواب مشاهده میکنید ، و آنچه را که شما خودتان از نفس خود استمناء میکنید ، ولی قدر این آب را بدانید ، زیرا آن وسیله آفرینش انسانی است .

از این عبارت معلوم میشود که : سید باب هم مانند مؤلف محترم در نوشته‌های خود دقت نکرده ، و بدون تعقل و فکر و دقت قلم‌فرسایی کرده ، و بنام آیات نازل از آسمان بخورد پیروان ساده‌لوح خود میداد .

سید باب چون بمضرات و عواقب سوء استمناء آگاه نبوده است ، بزرگترین ضرر و تنها خطر بزرگ برای استمناء تصور کرده است : اینستکه در مورد استمناء نطفه تلف شده ، و آنچه از نطفه انتظار میرود که تکون انسانی است بی‌اثر میماند .

باید سید باب متوجه باشد که در مورد احتلام در خواب نیز این اشکال وارد

است ، و در موردیکه زوجین خودداری از انعقاد نطفه میکنند باز همینطور است ، و نسبت بجوانانیکه از سال بعد از بلوغ ازدواج نکرده‌اند نیز این محذور موجود است ، و نسبت بمردانیکه میتوانند چند عائله را اداره کنند چنین است ، و اشخاصیکه بعد از فوت عیالشان ازدواج نمیکند باز برخورد باشکال سید باب خواهند کرد ، گذشته از اینها : اشکال سید باب درباره اشخاصی صدق میکند که متأهل باشند ، و اما نسبت بجوانانیکه هنوز زن نگرفته‌اند و نود و نه درصد مبتلایان باستمناء از این افرادند : باید هیچگونه محذور و اشکالی نداشته باشد .

اقتران بغیر زوج خود

از دستورهای جالب سید باب یکی آنکه : زن میتواند در صورت بچه نداشتن از شوهر خود ، بمرد دیگری اقتران پیدا کرده ، و از او بچه داشته باشد .

این دستور بهمین مضمون در بیان ذکر شده است .

و در جواب پاره شبهات (ص ۱۷) گوید : جواب - در کتاب بیان فارسی باب ۱۵ از واحد ثامن میفرماید : **فَرِضَ لِكُلِّ أَحَدٍ أَنْ يَتَأَهَّلَ لِيَبْقَىٰ عَنْهَا مِنْ نَفْسٍ يُوحِدُ اللَّهُ بِهَا ... وَإِنْ يَظْهَرُ مِنْ أَحَدِهِمَا مَا يَمْنَعُهُمَا عَنْ ذَلِكَ حَلَّ عَلَىٰ كُلِّ وَاحِدٍ بِإِذْنِ دُونِهِ لِأَنَّ يُظْهَرُ عَنْهُ الثَّمَرَةُ ...** تأهل در بیان فرض و اصطلاح شرعی آن اقتران است ، و کلمه اقتران در بیان معادل ازدواج و نکاح است در اسلام ، ... یعنی شرعاً از هم جدا شوند و اقتران دیگر یعنی ازدواج دیگر نمایند . و در قسمت فارسی همین باب شرح میدهد - و امر شده در بیان باشد امر حتی آنکه اذن داده شده اگر سبب منع از طرفی مشاهده شود اختیار اقترانی باذن آن ... الخ .

در قسمت عربی عبارت سید باب چنین است که : **حَلَّ عَلَيَّ كُلِّ وَاحِدٍ يَأْذِنُ دُونَهُ** لَأَنَّ يُظْهَرَ عَنْهُ الثَّمَرَةُ - حلال میشود بهریکی از آن دو نفر با اجازه دیگری آنکه از خود بچه‌ای بار آورد .

این عبارت تصریح میکند که : در اینصورت آنچه حلال و جایز است بوجود آوردن بچه است ، و از این لحاظ که چگونه بوجود آورد و با چه شرائطی اظهار ثمره کند : قید و شرطی ذکر نشده است ، و بلکه فهمیده میشود که مقصود اظهار ثمره است بهر نحویکه باشد .

و اما در قسمت فارسی ، بجای اظهار ثمره : اختیار اقتران ذکر شده است ، و چون در تمام نوشته‌های سید باب بکلمه اقتران بجای نزدیک شدن استعمال شده است ، چنانکه معنی آن در لغت عربی هم همان است : پس جمله (اختیار اقتران) کاملاً صریحتر و واضحتر بوده و مقصود ما را بهتر خواهد فهمانید .

و اما اینکه مؤلف ادعاء کرده است که اقتران بمعنی مخصوص ازدواج شرعی استعمال میشود : کاملاً بی‌ربط و خالی از برهان است ، و ما چون کتاب بیان را از آغاز تا باب ۲۵ از واحد ۸ بدقت بررسی میکنیم ، میبینیم که قریب پنجاه مورد این کلمه استعمال شده است ، و در همه آنموارد مقصود سید باب همان معنای لغوی (نزدیک شدن) است .

در واحد ۳ ب ۱۶ گوید : آثار او معاینه ضیاء شمس است بالنسبة بانوار کواکب ، **هَلْ يَقْتَدِرُ أَحَدٌ أَنْ يَقْتَرْنَ بَيْنَهُمَا ...** سعی نمائید در علم حروف و اقترانات اعداد اسماء الله و اقترانات کلمات مشابهه و اقترانات آثار ... الخ .

و در واحد ۴ ب ۳ گوید : و متعالی است بدای او که مقترن شود با بدای خلق او

زیرا که بدای خلق ... الخ .

و در واحد ۴ ب ۸ گوید : اینستکه حکم بر ثانی می‌گردد که مقترن بذات حروف سبع نشده و الا اول که مقترن بذکر رسول الله بوده .

و در واحد ۴ ب ۱۰ گوید : که اگر مقترن بایمان نگردد .

و در واحد ۶ ب ۱ گوید : وَخَدَانِيَّتِ ذَاتِ لَا يُعْرَفُ بُوْدَهُ وَ هَسْتِ وَ مَقْتَرِنِ بَذَكْرِي نَمِيْگَرْدَد .

و در واحد ۶ ب ۷ گوید : اگر کسی کلمه توحید آن بلا اقتران بذکر مظهر امر قبول می‌شود ... الخ .

پس بطوریکه ملاحظه می‌فرمائید : در تمام این موارد کلمه اقتران و مقترن در معنای لغوی و حقیقی خود استعمال شده است ، و بطور مطلق هرگونه نزدیک شدن به‌مدیگر را اقتران گویند ، و سید باب در موارد استعمال اینکلمه اصطلاح خاصی ندارد .

و اگر سید باب در اینمورد قیود و شرائطی در نظر گرفته است متأسفانه و یا خوشبختانه آنها را ذکر نکرده و پیروان خود را از این جهت آزاد گذاشته است .

پس جناب مؤلف باید دو امر را اثبات کند : اول - اصطلاح خاص بودن کلمه اقتران . دوم - اثبات قیود و شرائط .

بحثی از اطعمه

مناسب است در اینجا بحث مختصری هم در پیرامون برخی از اطعمه بشود . در کتاب مختصری از دستورات بیان (ص ۲۱) از خلاصه احکام فارسی نقل میکند

که : خوردن سیر و پیاز پخته یا خام حرام شده ، و ترب و تره و هر آنچه بوی بد دارد نخوردنش اولی است .

سید باب اگر از بوی سیر و پیاز کراهت داشت : خوب بود خوردن آنرا برای کسیکه میخواهد در مجالس و محافل حاضر شود نهی میکرد .

کسیکه میخواهد از فوائد و خواص طبی و طبیعی سیر و پیاز استفاده کند ، و دیگران هم از بوی دهان او متأذی نخواهند شد (بهر نحوی که متصور شود) : چرا باید نهی و منع شود .

و عجیبت آنکه در بیان باب ۸ از واحد ۹ میگوید . فی حُرْمَةِ التِّرْيَاقِ وَ الْمُسْكِرَاتِ وَ الدَّوَاءِ مُطْلَقاً ... و نهی شده از مسکرات و آنچه حکم دواء بر او شود مطلقاً ... و بدل نمائی در مواقع ضرورت بآلاء لطیفه و نعماء طیبه .

پس بحکم سید باب دکترهای طبی وظیفه دارند که : از استعمال شربتهای تلخ و داروهای بدمزه و از آمپولهای تزریقی بطور کلی پرهیز کنند ، و بلکه دارو مطلقاً تجویز نکنند ، مگر در صورتیکه ضرورتی ایجاب کند و خطری در میان باشد ، البته در اینصورت نیز تنها با غذاها و میوهها و شربتها و داروهای لطیف و خوشمزه میتوانند مریض را معالجه کنند .

بررسی و محاکمه در اینحکم را بمتخصصین در علم طبّ و امیگذاریم و بالاتر از این هم آنکه در مختصر دستورات (ص ۲۰) از بیان ۱۸-۱۱ و سائر آثار نقل میکند : از شرب مُسکرات و استعمال دخانیات نهی اکید شده و اجتناب از آن شرط دخول در ایمان شناخته شده و حتی برای معالجه بیماران هم اجازه داده نشده است .

پس بموجب اینحکم ، اگر مریضی برای اینکه بهبودی و شفاء پیدا کند ، داروی

منحصر او نوشیدن مسکرات و یا دخانیات باشد : نباید این دارو را درباره اینمريض تجویز کرد .

کتابهای بایه و بهائیه

برای اینکه خوانندگان محترم از خصوصیات کتابهاییکه در این مجموعه مورد استناد واقع شده است ، آگاه باشند . بطور اجمال یکایک آنها را معرفی میکنیم .
البته کتابهاییکه در آخر جلد دوم از آنها اسم برده شده است : در اینجا از آنها بحثی بمیان نمی آوریم .

دلایل سبعة

این کتاب در دو قسمت (عربی - فارسی) و هریک محتوی هفت دلیل برای اثبات ظهور خود سید باب است ، و ظاهراً سید باب این دو کتاب را در اواخر عمر خود نوشته است .

قسمت اول ظاهراً بطبع افسست و در (۱۴) صفحه و قسمت دوم حروفی در (۷۲) صفحه کوچک مطبوع شده است ، و اسمی از محلّ طبع و سال طبع برده نشده است ، و آنچه اطلاع داریم : در حدود سال (۱۳۸۲) هـ - باهتمام اهل بیان (بابیه) طهران مطبوع شده است .

در آغاز کتاب چهار صفحه خطبه و مقدمه بطرز اعجازآور و بدیع که در کتب و تألیفات عربی سابقه نداشته است نوشته شده است . و صددرصد شبیه است بگفته و نوشته کسیکه از زبان عربی هیچگونه اطلاعی نداشته و در عالم فکر و عقل کاملاً درویش باشد .

آغاز : بِسْمِ اللّٰهِ الْاَفْرَدِ الْاَفْرَدِ بِسْمِ اللّٰهِ الْفَرْدِ الْفَرْدِ بِسْمِ اللّٰهِ الْفَرْدِ الْفَرَادِ بِسْمِ اللّٰهِ الْفَارِدِ الْفَارِدِ بِسْمِ اللّٰهِ الْفَرْدِ الْفَرَادِ بِسْمِ اللّٰهِ الْفَرُودِ بِسْمِ اللّٰهِ الْفَرْدِ الْفَرِيدِ بِسْمِ اللّٰهِ الْفَرْدِ الْفِيرُودِ بِسْمِ اللّٰهِ الْمُفْرَدِ الْمُفْرَدِ بِسْمِ اللّٰهِ الْمُفَارِدِ الْمُفَارِدِ بِسْمِ اللّٰهِ الْفَرْدِ الْفَرْدَانِ ...

... بِسْمِ اللّٰهِ الْفَرْدِ ذِي الْفَرَادِ بِسْمِ اللّٰهِ الْفَرْدِ ذِي الْفَرْدَاءِ بِسْمِ اللّٰهِ الْفَرْدِ ذِي الْاَفَارِدِ بِسْمِ اللّٰهِ الْفَرْدِ ذِي الْاَفْرُودِ بِسْمِ اللّٰهِ الْفَرْدِ ذِي الْفَرَادِ بِسْمِ اللّٰهِ الْفَرْدِ ذِي الْفَرْدَةِ بِسْمِ اللّٰهِ الْفَرْدِ ذِي الْفَرُودِ بِسْمِ اللّٰهِ الْفَرْدِ ذِي الْفَوَارِدِ ... الخ .

آغاز فارسی . بِسْمِ اللّٰهِ الْاَفْرَدِ الْاَفْرَدِ ، اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ الْاَفْرَدِ الْاَفْرَدِ

وَ إِنَّمَا الْبَهَاءُ مِنَ اللَّهِ عَلَىٰ مَنْ يُظْهِرُهُ اللَّهُ ثُمَّ أَدِلَّاهُ لَمْ يَزَلْ وَ لَا يَزَالُ . و بعد ، لوح مسطور را مشاهده نموده هرگاه خواسته شود بتفصیل ذکر ادله در اثبات ظهور گردد الواح اکوانیه و امکانیه نتواند تحمل نمود .

شگفت آور آنکه : سید باب بعد از اینکه دو صفحه تمام مشتقات ماده فرد را برای خدا آورده و خدا را باوصاف (فرد و فرید و افرد و افروود و فراد و فرادین و فاردین و افرداء و مفارد و مفرد و فردان و متفارد و متفرد و مفترد و فارد و فوارد) متصف میکند ، میگوید : لَتُؤْتِيَنَّ الْفَرْدِيَّةَ مَنْ تَشَاءُ وَ تَنْزِعَنَّ الْفَرْدِيَّةَ عَمَّنْ تَشَاءُ ... قُلِ اللَّهُمَّ إِنَّكَ أَنْتَ فَرْدَانِ الْفَرَادِينَ لَتُؤْتِيَنَّ الْفَرْدَ مَنْ تَشَاءُ وَ تَنْزِعَنَّ الْفَرْدَ عَمَّنْ تَشَاءُ وَ لَتَقْدِرَنَّ مَا تَشَاءُ كَيْفَ تَشَاءُ لِمَا تَشَاءُ بِمَا تَشَاءُ ... إِنَّهُ كَانَ فَرَاداً فَرِيداً قُلِ اللَّهُ أَفْرَدٌ فَوْقَ كُلِّ ذِي أَفْرَادٍ لَنْ يَقْدِرَانَ يَمْتَنِعَ عَنِ فَرِيدِ فَرْدَانِ أَفْرَادِهِ مِنْ أَحَدٍ ... (سپس زمینه را که برای تطبیق صفات مذکوره بنفس خود آماده کرده میگوید) اِنِّى اَنَا اللّٰهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنَا كُنْتُ مِنْ اَوَّلِ الَّذِى لَا اَوَّلَ لَهُ فَرَاداً مُّفْتَرِداً اِنِّى اَنَا اللّٰهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنَا لَا كُوْنَنَّ اِلِىْ اٰخِرِ الَّذِى لَا اٰخِرَ لَهُ فَرَاداً مُّفْتَرِداً ... الخ .

پس در عین حالیکه خداوند فرد و فرید است ، فردیت را بهر کسیکه بخواهد میدهد ، و از جمله برای سید باب داده است ، و او هم فرد و فارد و فراد و مفترد شده است ، و هنوز سید باب متوجه نشده است که اگر بناء باشد خداوند فردیت را بکسی عطا کند فردیت باقی نمی ماند ، یعنی نه خدا فرد میشود و نه آنکسیکه فردیت باو داده شده است ، مگر اینکه اینصفت از خداوند بکلی سلب شود . مثل اینستکه بگوئیم : زید تنها نویسنده و یگانه خوشنویس است در ایران ، و میتواند اینمقام (یگانه نویسندگی) را بدیگری بدهد ، پس در اینصورت اگر نویسندگی که

بحدّ اعلی بود از زید سلب نشود : هر دو متساوی و مثل یکدیگر خواهند بود ، و در اینمورد اختصاص و تنها بودن از بین خواهد رفت .

و از اینجا معلوم میشود که : الوهیت و ربوبیت هم قابل نقل و انتقال نیست ، مگر اینکه اولی از مقام الوهیت بکلی سقوط کند . نظیر سلطانیکه بخوهد سلطنت را بدیگری بدهد .

و بلکه سلطنت در صورتیکه اولی از مقام سلطنت دست کشیده و بدیگری واگذارد قابل انتقال است ، ولی الوهیت چنین نباشد : زیرا الوهیت یک مقام ذاتی و حقیقی است نه عرضی و اعتباری ، یعنی نه از اولی جدا میشود و نه دومی میتواند با آن متّصف گردد ، مانند سائر اوصاف و خویهای نفسانی .

پس جمله (لا اله الاّ انا) در اینجا ، و جمله - لَتَّوْتَيْنِ الْاُلُوْهِيَّةِ مَنْ تَشَاءُ ، وَ لَتَّوْتَيْنِ الرَّبُّوْبِيَّةِ مَنْ تَشَاءُ - در لوح دوم از الواح نقطه اولی که سابقاً نقل شد : کاملاً نامفهوم و نادرست است .

سید باب در این کتاب استدلالهای عجیب و تاویلهای بسیار پوچ و بی‌اساسی دارد ، و برگشت همه آنها بدعوی صرف و بی‌دلیل است .

و در هر روایت و جمله‌ای که کلمه مطلقى پیدا کرده است ، باصرار و تأویل و تقطیع اول و آخر ادعاء میکند که : مراد من هستم .

مثلاً در (ص ۴۸) میگوید : مراد از جمله (عزیزُ علیّ ان ابکیک و یخذلک الوری) در دعای ندبه من هستم . و در صفحه (۵۰) گوید : جمله (اَللّٰهُمَّ اجْعَلْهُ الدّاعیَ اِلی کِتَابِکِ و الْقَائِمَ بِدینِکِ) در دعای افتتاح بمن تطبیق میکند .

و در صفحه (۵۸) میگوید : ظهور موعود منتظر همان ظهور حقیقت مسؤل عنه

است که در حدیث کمیل دیده‌ای ، در سنه اوّل کشف سبحات الجلال من غیر إشارة - ببین ، در سنه ثانی - مَحُوّ المَوْهُوم و صَحُوّ المَعْلُوم ، و در ثالث - هَتَكُ السِّتْرِ لِغَلْبِهِ السِّرِّ ، و در رابع - جَذْبُ الْأَحَدِيَّةِ لِصِفَةِ التَّوْحِيدِ - ببین ، و در خامس - نُوْرُ أَشْرَقَ مِنْ صُبْحِ الْأَزَلِ - را خواهی دید .

معلوم میشود که : کمیل بن زیاد میخواست سید باب را شناخته و حقیقت او را از حضرت امیرالمؤمنین استفسار کند ، و آنحضرت از معرفی کردن سید باب خودداری کرده و فرمود : تو کجا و شناختن سید باب کجا و چنین استعدادی تو را نیست ، و کمیل اصرار زیاد کرده و گفت : آیا من همراز و محرم اسرار تو نیستم ! تا اینکه آن حضرت شروع به پاسخ دادن میکند .

پس در اینجا سید باب مصداق حقیقت شده است ، و با ظهور او حقیقت که عبارت از نور مطلق احدیت است ظهور کرده است ، و انوار جلال و عظمت مطلق تجلی نموده است ، و این نور که قابل اشاره نیست در وجود سید باب ظاهر شده است ، و با ظهور او پرده از روی حقیقت احدیت برداشته شده ، و آنچه نسبت بذات حق تصوّر و خیال و وهم میشده است تبدیل بیقین و علم گشته است .

تفو بر این سخن سراپا جهالت و کفر و حمق !!

و چون امثال اینسخن را با آن جملات خطبه اوّل کتاب تحت بررسی قرار بدهیم : نتیجه میگیریم که سید باب هنگام تالیف این کتاب در اثر فشار غربت و ابتلاءات کوههای ماکو و هجوم سیلهای خیال ، استقامت فکر و قوت تعقل را از دست داده ، و مبتلا باینگونه شطحیات و بافندگیهای باطل و سخنهای پوچ شده است .

مکاتیب عبدالبهاء سوم

این کتاب در (۵۷۶) صفحه در مصر سال ۱۳۴۰ - هبطبع رسیده است . و اغلب این مکاتیب در دو سال آخر زندگی عبدالبهاء نوشته شده است ، یعنی بعد از پنجاه سال از تمرین و فعالیت و نویسندگی و ارتباط و زندگی عبدالبهاء در عربستان و تحصیل زبان و علم و آزمودگی او صورت گرفته است .

در صفحه (۲۴۷) گوید : و برهان دیگر نفس تعالیم بهاءالله که بکلی بینونت و اختلاف را از عالم انسانی براندازد و وحدت و ائتلاف ابدی تأسیس نماید .

و در صفحه (۳۱۷) گوید : باید همت را بگماشت تا بیخردان از تعصبات جاهلیه دینی و جنسی و اقتصادی و حتی وطنی نجات یابند از جمیع قیود آزاد گردند و بوحدت عالم انسانی تعلق تام یابند تا این ابر تاریک شش هزار ساله که آفرا ظلمانی نموده بود بقوه علم و عرفان متلاشی شود .

و در صفحه (۴۶۰) گوید : اشراق شمس حقیقت چنان شدید است که عنقریب در هفت اقلیم آهنگ **سُبُوْحُ قُدُّوْسُ رَبِّ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوْحِ** بلند گردد و خیمه وحدت عالم انسانی در قطب جهان بلند شود پاریس و انگلیس دست در آغوش قفقاز و تفلیس نمایند و افریک و آمریکا در جوش و خروش سهیم و شریک گردند و ترک و تاجیک همدم و همراز شوند .

اختلاف در میان افراد بشر دو رقم است : اول - اختلاف تکوینی و از لحاظ آفرینش که موجب اختلافات در صورت و قیافه و سیرت و اخلاقیات میشود (و مِنْ آیاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالاخْتِلَافُ اَلْسِنَتِكُمْ وَ اَلْوَانِكُمْ) و این رقم از اختلاف قابل ائتلاف نیست .

دوم اختلاف عارضی که بعد از آفرینش حاصل شود ، مانند امتیاز از جهت نسب و خانواده و قبیله و وطن و مملکت و لغت و دین ، و این رقم از اختلافات را نباید در مقام حقیقت بحساب آورد ، اگرچه در بعضی از موارد مراعات و توجه بآنها لازم میشود . مثل حفظ نسب و توجه بآن در مقام ازدواج ، و حفظ استقلال مملکت و دفاع از حریم و منافع آن در مقام تعدی و تجاوز بیگانه که موجب اختلال در امور افراد آن مملکت میشود . و نظیر توجه خاص بحفظ ادبیات زبان و لغت مخصوص در صورتیکه پیشرفت اجتماعی و حفظ حقوق جمعیت متوقف بآن باشد و در اقتصاد و ترقی جامعه کمک کند . و مانند تعصب در دین حق و طرفداری از حریم و حقایق آن در مقابل تبلیغات مخالفین و فشار و تحدید و تعقیب آنان . و در اینمورد است که قرآن مجید میفرماید : **أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ** .

و این تعلیم از میرزابهاء و عبدالبهاء بجز ترویج هوسرانی و بیدینی و بیوطنی معنای دیگری ندارد ، و بطور مسلم این سخن از تعلیمات اجانب و مستعمره‌خواهان و مخالفین آیین اسلام و دشمنان سرسخت مسلمین سرچشمه گرفته است .

میرزابهاء خودش باندازه‌ای با برادر خود و اطرافیان او اظهار عداوت و دشمنی کرد که کمترین حرمتی برای جان و مال آنان قائل نشد ، سید باب جان و مال غیرمتدینین به بیان را حلال شمرد ، عبدالبهاء بغض و کینه و طرد و عصبانیت را نسبت به برادر خود غصن اکبر و اطرافیان او بحد نهائی رسانید .

در صفحه (۴۱۴) میگوید : و در آثار مبارک الواح حضرت بهاءالله در هزار موقع مذکور و نفرین بر ناقضین میثاق مینمایند و بعضی از کلمات آسمانی ذکر میشود ...

... و بعد از اینکه تا صفحه (۴۲۱) کلمات میرزابهاء را نقل میکند ، میگوید :
 زیرا قرین سوء سبب میشود که سوء اخلاق سرایت مینماید نظیر مرض جذام که
 ممکن نیست انسان با مجذوم الفت و معاشرت نماید و مرض جذام سرایت نکند .
 پس این دستور میرزابهاء اگر بوی دیگری ندهد ، مخصوص پیروان و بهائیان
 خواهد بود . و متوجه نشده است که اسلام با بهترین بیان این تعلیم را داده است ،
 در قرآن مجید میفرماید : **إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ** - مسلمانان برادر همدیگرند . و در
 کلمات حضرات معصومین (ع) وارد است که : **المؤمنُ أخو المؤمن أبوه النور وأُمُّه
 الرحمة** - مؤمن برادر مؤمن است که پدر آنها نور و مادرشان رحمت و ملاطفت
 باشد .

و راجع به این مبحث در خلال کتاب بحث مفصل شده است .

پنج شأن

اثر نقطه اولی سید باب که در ۴۴۷ صفحه عکسبرداری و چاپ شده است . آغاز :
 بِسْمِ اللّٰهِ الْاَئِلَهَ الْاَئِلَهَ اَنْتَی اَنَا اللّٰهُ لَا اِلَهَ اِلَّا اَنَا الْاَئِلَهَ الْاَئِلَهَ بِسْمِ اللّٰهِ الْاَئِلَهَ
 الْاَئِلَهَ بِاللّٰهِ اللّٰهُ الْاِیْلَهَ الْاِیْلَهَ بِسْمِ اللّٰهِ الْمُؤَلَّهَ الْمُؤَلَّهَ ... اللّٰهُ لَا اِلَهَ اِلَّا هُوَ الْمُؤْتَلَّهَ
 الْاُلْهَانَ اللّٰهُ لَا اِلَهَ اِلَّا هُوَ الْمُؤْتَلَّهَ الْمُتَالِ وَ لِلّٰهِ اُلْیَهَ السَّمَوَاتِ وَ الْاَرْضِ وَ
 مَا بَیْنَهُمَا وَ اللّٰهُ اِلَهَ اِلَهَ اِلْیَهَ وَ لِلّٰهِ اُلْیَهَ السَّمَوَاتِ ...
 ... قُلِ اللّٰهُ اِءِلَهٌ فَوْقَ کُلِّ ذی اَثْلَاهُ لَنْ یَقْدِرَ اَنْ یَمْتَنِعَ عَنِ اِلْیَهَ اُلْهَانَ اَثْلَاثَهُ مِنْ اَحَدٍ
 لَا فِی السَّمَوَاتِ وَ لَا فِی الْاَرْضِ وَ لَا مَا بَیْنَهُمَا اِنَّهٗ كَانَ الْاَهَا اُلْیَهَا اُلْیَهَا ... الخ .

و در صفحه (۵۵) گوید : فِی هِی جَوْهَرَةٌ مُّبْتَهِّیَّةٌ فِی هِی هِی طَرِیْقَةٌ مُجْتَلِلَةٌ فِی هِی
 هِی مُجَرِّدِیَّةٌ مُحْتَمِلَةٌ فِی هِی سَادِجِیَّةٌ مُعْتَضِمَةٌ فِی هِی کَافُورِیَّةٌ مُنْتَوِرَةٌ فِی هِی
 رِضْوَانِیَّةٌ مُکْتَبَرَةٌ فِی هِی فُرْقَانِیَّةٌ مُرْتَحِمَةٌ فِی هِی بَیَانِیَّةٌ مُکْتَمِلَةٌ فِی هِی مَنَانِیَّةٌ
 مُعْتَرِزَةٌ فِی هِی رِیَانِیَّةٌ مُعْتَلِمَةٌ فِی هِی حَنَانِیَّةٌ مُقْتَدِرَةٌ فِی هِی جَذَابِیَّةٌ مُرْتَضِیَّةٌ
 فِی هِی بَدَاخِیَّةٌ مُبْتَدِخَةٌ فِی هِی شَمَاخِیَّةٌ مُشْتَمَخَةٌ فِی هِی سَلَاطِیَّةٌ مُسْتَلِطَةٌ فِی
 مَلَکِیَّةٌ مُمْتَلِکَةٌ فِی هِی عَلَامِیَّةٌ مُعْلِیَّةٌ فِی هِی کُلُّ الْاَسْمَاءِ لِلّٰهِ تَعَالٰی فِی هِی کُلُّ
 الْاِمْثَالِ لِلّٰهِ تَعَالٰی وَ هِی کُلُّ الْاِیَاتِ لِلّٰهِ تَعَالٰی ... الخ .

و در صفحه (۷۰) گوید : وَ لِلّٰهِ اَلْهَیْنُ السَّمَوَاتِ وَ الْاَرْضِ وَ مَا بَیْنَهُمَا وَ اللّٰهُ عَلٰی
 ذٰلِکَ لَمُقْتَدِرٌ قَدِیْرٌ وَ لِلّٰهِ جَلَالِیْنُ السَّمَوَاتِ وَ الْاَرْضِ وَ مَا بَیْنَهُمَا وَ اللّٰهُ عَلٰی ذٰلِکَ
 لَمُمْتَنِعٌ مَنِیْعٌ وَ لِلّٰهِ جَمَالِیْنُ السَّمَوَاتِ وَ الْاَرْضِ وَ مَا بَیْنَهُمَا وَ اللّٰهُ عَلٰی ذٰلِکَ لَمُرْتَفِعٌ
 رَفِیْعٌ وَ لِلّٰهِ عَظَامِیْنُ السَّمَوَاتِ وَ الْاَرْضِ وَ مَا بَیْنَهُمَا وَ اللّٰهُ عَلٰی ذٰلِکَ لَمُعْتَضِمٌ عَظِیْمٌ
 وَ لِلّٰهِ نَوَارِیْنُ السَّمَوَاتِ وَ الْاَرْضِ وَ مَا بَیْنَهُمَا وَ اللّٰهُ عَلٰی ذٰلِکَ لَمُشْمَخٌ شَمِیْخٌ وَ لِلّٰهِ

حَكَامِينُ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا وَ اللَّهُ عَلَى ذَلِكَ لُمُحْكِمٌ حَكِيمٌ ... الخ .
 که در اینجا بهمان ترتیب کلمات (کمالین ، عزازین ، کبارین ، غلامین ، قدارین ،
 رضائین ، شرافین ، جبابین ، سلاطین ، ملاکین ، وزارین ، غلامین ، عدالین ،
 فضالین) را با ملحقات ذکر میکند ، و بقرینه کلمات سلاطین که جمع سلطان است
 بقیه کلمات را بهمان وزن درست کرده است .

و در صفحه (۷۶) مفردات این کلمات را بوزن (سلطان) استعمال کرده و
 میگوید : لَمْ تَزَلْ كُنْتَ بُهِيَانِ الْبُهَيَاءِ وَ جُلَّانِ الْجُلَّاءِ وَ جُمْلَانَ الْجُمْلَاءِ وَ عُظْمَانَ
 الْعُظْمَاءِ وَ نُورَانَ النُّورَاءِ وَ رُحْمَانَ الرُّحْمَاءِ وَ كُبْرَانَ الْكُبْرَاءِ وَ كُمْلَانَ الْكُمْلَاءِ وَ
 عُرَّانَ الْعُرَّاءِ وَ قُدْرَانَ الْقُدْرَاءِ وَ عَلْمَانَ الْعُلَمَاءِ وَ شُرْفَانَ الشُّرَفَاءِ وَ حُبَّانَ الْحُبَّاءِ وَ
 سُلْطَانَ السُّلْطَاءِ وَ مُلْكَانَ الْمُلْكَاءِ وَ غُلْبَانَ الْغُلْبَاءِ وَ ظُهْرَانَ الظُّهْرَاءِ تَقَدَّسَتْ
 اسْمَائُكَ كُلَّهِنَّ عَنِ الْأَمْثَالِ وَ الْأَشْبَاهِ . در اینجا هم از همان مفردیکه بوزن
 (سلطان) بود جمع بوزن (علماء) درست کرده است : و در صفحه (۸۰) مشتقات
 دیگری درست میکند اللَّهُمَّ فِي ذَلِكَ الْإِسْمِ عَلَى أَوَّلِ مَنْ ذَاقَ حُبِّكَ فِي ذَلِكَ
 الرِّضْوَانِ وَ انْفَعَلَ عِنْدَ تَجَلُّيكِ فِي ذَلِكَ الْجِنَانِ بِإِرْتِفَاعِ مُتْرَافِعٍ رَفِيعٍ وَ امْتِنَاعِ
 مُتْمَانِعٍ مَنِيْعٍ وَ اِشْتِمَاحِ مُتَشَامِخِ شَمِيخٍ وَ ابْتِدَاحِ مُتَبَادِخِ بَدِيخٍ وَ اعْتِظَامِ مُتَعَاظِمِ
 عَظِيمِ وَ انْتَوَارِ مُتَنَوِّرِ نَوِيرٍ وَ اسْتِطْلَاطِ مُتَسَالِطِ سَلِيْطٍ وَ اوْتِزَارِ مُتَوَازِرِ وَ زِيرٍ وَ
 اِثْمَارِ مُتَّامِرِ أَمِيرٍ وَ اِثْمَانِ مُتَّامِنِ أَمِينٍ وَ اِحْتِكَامِ مُتَحَاكِمِ حَكِيمٍ وَ اعْتِلَامِ مُتَعَالِمِ
 عَلِيمٍ وَ اِقْتِدَارِ مُتَقَادِرِ قَدِيرٍ وَ اغْتِنَاءِ مُتَغَانِي غَنِيٍّ وَ اعْتِزَازِ مُتَعَازِرِ عَزِيزٍ وَ اِكْتِمَالِ
 مُتَكَامِلِ كَمِيلٍ وَ ارْتِضَاءِ مُتْرَاضِي رَاضِيٍّ ... الخ .

و در صفحه (۸۳) مشتقات دیگری به ترتیب دیگر درست کرده و در این مرتبه

حرف آخر را از وزن (مُتَفَاعِلِ) حذف میکند : تَعَالَى مِثْلُ ذَلِكَ الْإِلَهَ الْمُتَجَلِّلُ الْمُتَجَالُ وَ تَعَالَى مِثْلُ ذَلِكَ الْوَحْدَ الْمُتَوَحِّدَ الْمُتَوَاحَ وَ تَعَالَى مِثْلُ ذَلِكَ الْبَهِي الْمُتَبَهِّيَ الْمُتَبَاهَ وَ تَعَالَى مِثْلُ ذَلِكَ الْجَلَلَ الْمُتَجَلَّلَ الْمُتَجَالُ وَ تَعَالَى مِثْلُ ذَلِكَ الْعَظَمَ الْمُتَعَظَّمِ الْمُتَعَاظَ وَ تَعَالَى مِثْلُ ذَلِكَ الْقَدَمَ الْمُقْتَدَمَ الْمُتَقَادَ وَ تَعَالَى مِثْلُ ذَلِكَ الْإِزَلَ الْمُؤْتَزَلَ الْمُتَازَ وَ تَعَالَى مِثْلُ ذَلِكَ الْعِزَّ الْمُتَعَزَّزَ الْمُتَعَازَ وَ تَعَالَى مِثْلُ ذَلِكَ الْكِبَرَ الْمُكْتَبَرَ الْمُتَكَابَ ... الخ .

و در صفحه (۱۱۱) به ترتیب دیگر بوزن (جَمَال و جَمِيل) مشتقاتی از خود میسازد : اَللّٰهُمَّ اَنْزِلْ عَلَيْهِ جَمَالًا جَمِيلاً فِي الْعَالَمِيْنَ اَللّٰهُمَّ اَنْزِلْ عَلَيْهِ عَظَامًا عَظِيْمًا فِي الْعَالَمِيْنَ اَللّٰهُمَّ اَنْزِلْ عَلَيْهِ نَوَارًا نَوِيْرًا فِي الْعَالَمِيْنَ اَللّٰهُمَّ اَنْزِلْ عَلَيْهِ رَحَامًا رَحِيْمًا فِي الْعَالَمِيْنَ اَللّٰهُمَّ اَنْزِلْ عَلَيْهِ تَمَامًا تَمِيْمًا فِي الْعَالَمِيْنَ اَللّٰهُمَّ اَنْزِلْ عَلَيْهِ كَمَالًا كَمِيْلًا فِي الْعَالَمِيْنَ اَللّٰهُمَّ اَنْزِلْ عَلَيْهِ كِبَارًا كَبِيْرًا فِي الْعَالَمِيْنَ اَللّٰهُمَّ اَنْزِلْ عَلَيْهِ عَزَازًا عَزِيْزًا فِي الْعَالَمِيْنَ اَللّٰهُمَّ اَنْزِلْ عَلَيْهِ سَرَاجًا مُنِيْرًا فِي الْعَالَمِيْنَ اَللّٰهُمَّ اَنْزِلْ عَلَيْهِ عَلَامًا عَلِيْمًا فِي الْعَالَمِيْنَ اَللّٰهُمَّ اَنْزِلْ عَلَيْهِ خَلَاصًا خَلِيْصًا فِي الْعَالَمِيْنَ اَللّٰهُمَّ اَنْزِلْ عَلَيْهِ قَدَارًا قَدِيْرًا فِي الْعَالَمِيْنَ ... الخ .

و در صفحه (۱۴۲) بوزن مفعول مشتقاتی میسازد : قُلْ مَا شَاءَ اللّٰهُ مِنْ ذَلِكَ الطَّرْزِ الْمَطْرُوْزِ قُلْ مَا شَاءَ اللّٰهُ مِنْ ذَلِكَ الْجَوْهَرِ الْمَجْهُوْرِ قُلْ مَا شَاءَ اللّٰهُ مِنْ ذَلِكَ الْجَزْدِ الْمَجْرُوْدِ قُلْ مَا شَاءَ اللّٰهُ مِنْ ذَلِكَ السَّدْجِ الْمَسْدُوْجِ قُلْ مَا شَاءَ اللّٰهُ مِنْ ذَلِكَ الْبَهْيِ الْمَبْهُوْیِ قُلْ مَا شَاءَ اللّٰهُ مِنْ ذَلِكَ الْجَلَلِ الْمَجْلُوْلِ قُلْ مَا شَاءَ اللّٰهُ مِنْ ذَلِكَ الْجَمَلِ الْمَجْمُوْلِ قُلْ مَا شَاءَ اللّٰهُ مِنْ ذَلِكَ الْعَظْمِ الْمَعْظُوْمِ قُلْ مَا شَاءَ اللّٰهُ مِنْ ذَلِكَ النُّوْرِ الْمَنُوُوْرِ قُلْ مَا شَاءَ اللّٰهُ مِنْ ذَلِكَ الْكَبْرِ الْمَكْبُوْرِ قُلْ مَا شَاءَ اللّٰهُ مِنْ ذَلِكَ

الْكَمَلُ الْمَكْمُولُ قَلَّ مَا شَاءَ اللَّهُ مِنْ ذَلِكَ التَّمَمِ الْمَثْمُومِ ... الخ .

و در صفحه (۱۶۰) بباب استفعال برده و میگوید : و مِنْ قُدُّوسَاتِ الْمُسْتَقْدَسَاتِ وَ مِنْ قُدُورِيَّاتِ الْمُسْتَقْدِرَاتِ وَ مِنْ أُلُوْهِيَّاتِ الْمُسْتَأْلِهَاتِ وَ مِنْ رُبُوبِيَّاتِ الْمُسْتَرِيْبَاتِ وَ مِنْ كُوُوْنِيَّاتِ الْمُسْتَكُوْنَاتِ وَ مِنْ أَزُوْلِيَّاتِ الْمُسْتَأْزَلَاتِ وَ مِنْ قُدُوْمِيَّاتِ الْمُسْتَقْدِمَاتِ وَ مِنْ وُحُوْدِيَّاتِ الْمُسْتَوْجِدَاتِ وَ مِنْ أَحُوْدِيَّاتِ الْمُسْتَأْجِدَاتِ وَ مِنْ صُموْدِيَّاتِ الْمُسْتَصْمِدَاتِ وَ مِنْ مُجُوْدِيَّاتِ الْمُسْتَمْجِدَاتِ وَ مِنْ فُرُوْدِيَّاتِ الْمُسْتَفْرِدَاتِ وَ مِنْ بُهُوْتِيَّاتِ الْمُسْتَبْهِيَّاتِ وَ مِنْ جُلُوْلِيَّاتِ الْمُسْتَجْلِلَاتِ وَ مِنْ جُمُوْلِيَّاتِ الْمُسْتَجْمَلَاتِ وَ مِنْ عُظْمُوْتِيَّاتِ الْمُسْتَعْظَمَاتِ وَ مِنْ نُوُوْرِيَّاتِ الْمُسْتَنُوْرَاتِ ... الخ .

و در صفحه (۱۹۰) مشتقات دیگری در نظر گرفته و در دو صفحه میگوید : وَ تَسْتَجْلِي مِرَآئِيَّةَ الْقُدُوْسِيَّةِ فَإِنَّهَا هِيَ مُتَبَهِّةٌ مُبْتَهِيَّةٌ بِالْبَهَائِيْنِ وَ الْبُهِيَاءِ وَ الْبَاهِيَّاتِ وَ الْبُهِيَّاتِ ، وَ مُتَجَلِّلَةٌ مُجْتَلَّلَةٌ بِالْجَلَالِيْنِ وَ الْجَلَّالَاءِ وَ الْجَالِلَاتِ وَ الْجَلَّلَاتِ ، وَ مُتَجَمِّلَةٌ مُجْتَمَلَةٌ بِالْجَمَالِيْنِ وَ الْجَمَّالَاءِ وَ الْجَامِلَاتِ وَ الْجَمَلَاتِ ، وَ مُتَعَظَّمَةٌ مُعْتَظَّمَةٌ بِالْعَظَامِيْنِ وَ الْعَظْمَاءِ وَ الْعَظِيْمَاتِ وَ الْعُظْمَاتِ ، وَ مُنْتَوْرَةٌ مُنْتَوْرَةٌ بِالنَّوَارِيْنِ وَ النَّوْرَاءِ وَ النَّوَوْرَاتِ وَ النَّوْرَاتِ ، وَ مُتَسَطِّطَةٌ مُسْتَسَطِّطَةٌ بِالسَّلَاطِيْنِ وَ السُّلْطَاءِ وَ السَّالِطَاتِ وَ السُّلْطَاتِ ، وَ مُتَمَلِّكَةٌ مُمْتَلِكَةٌ بِالْمَلَاكِيْنِ وَ الْمُلْكَاءِ وَ الْمَالِكَاتِ وَ الْمُلْكَاتِ ... الخ .

و در صفحه (۲۲۳) تا چهار صفحه سبک دیگری ساخته و میگوید : سُبْحَانَكَ مِنْ أَنْ أَقُولَ إِنَّكَ أَنْتَ رَبُّ إِذَانِكَ مُؤَلَّهُ الْأَلْهَاءِ ، وَ سُبْحَانَكَ مِنْ أَنْ أَقُولَ إِنَّكَ أَنْتَ حَقٌّ إِذَانِكَ أَنْتَ مُحَقِّقُ الْأَحْقَاقِ ، وَ سُبْحَانَكَ مِنْ أَنْ أَقُولَ إِنَّكَ أَنْتَ أَزَلُّ إِذَانِكَ

أنت مُؤزَّل الآزال ، و سُبحانک من أن أقول انک أنت قدیم اذانک أنت مُقدّم
الاقدام ، و سُبحانک من أن أقول انک کائن اذانک مُکون الاکوان ، و سُبحانک
من أن أقول انک سُبوح اذانک انت مُسبِّح الأسبحاء ... الخ .

و در صفحه (۳۲۷) تا هفت صفحه بتعبیرات مختلف از ماده (قدم)
جمله بندی میکند : بسم الله الأقدم الأقدم بسم الله الواحد القدام بسم الله المقدم
المقدم بسم الله المُقدّم المُقدّم بسم الله القادم القدام ... بسم الله الواحد
ذی المقادم بسم الله القدم ذی القدامین بسم الله القدم ذی القُدماء ... بالله الله
الأقدم الأقدم بالله الله الواحد القدام بالله الله المُقدم المقدام بالله الله المُقدّم
المقدّم ... الله لا إله إلا هو الاقدم الاقدم الله لا إله إلا هو الواحد القدام ... انی لا إله
إلا أنا الاقدم الاقدم انی لا إله إلا أنا الواحد القدام ... الخ .

و در صفحه (۴) بصیغه (فَعْلَنَةٌ) مانند سلطنت و بصیغه (فَعْلُوت) مانند
ملکوت کلماتی ساخته و میگوید . لک البهینة و البهیوت و لک الجَللنة و
الجَللوت و لک الجَمَلنة و الجَمَلوت و لک العَظَمنة و العَظَموت و لک النورنة و
النوروت و لک الرَحمنة و الرَحَموت و لک التَممنة و التَمموت و لک الکملنة و
الکملوت و لک الکبرنة و الکبروت و لک العزنة و العزروت و لک العلمنة و
العلموت و لک القدرنة و القدروت و لک الرفعنة و الرفعوت ... فلاسئلک من
سلطنتک باسلطها و من وزرنتک باوزرها و من حکمتک باحکما و من
علمتک باعلمها و من تجرنتک باتجربها و من رفعتک بارفعها ... الخ .

خوانندگان محترم از این جملات بروحیه سید باب بهتر میتوانند آشنا باشند ، و
ضمناً معنای اعجاز را در کلام او تشخیص داده و میتوانند باور کنند که سید باب در

مدت چند روز میتوانست باندازه قرآن مجید عربی نوشته و جمله‌بافی کند .
این کتاب در سالهای (۱۳۸۱-۱۳۸۳ - ۵) از طرف بابیه مقیم طهران چاپ و
منتشر شده است ، و چون در تحت عنوان هر اسمی از اسماء نوزده گانه پنج قسمت
(آیات ، مناجات ، خطبه ، تفسیر ، فارسی) ذکر شده است : کتاب بنام پنج شان
نامیده شد .

و ۱۲ اسم پیدا شده و چاپ شده است .

در کتاب جواب پاره شبهات (ص ۲۶) گوید : اسم اینکتاب در ضمن آثار کثیره
حضرت نقطه اولی ذکر شده ، و از آن صورت کتب و آثار در کتاب نظر اجمالی در
دیانت بهایی نقل گردیده ، ولی اصل کتاب عجاله در طهران هنوز بدست نیامده ، هر
عبارتیکه بآن کتاب نسبت میدهند البته چنین عبارتی معقول نیست که باشد ، زیرا
از این عبارت چیزی مفهوم نمیشود ، جملات ارتباط و معنی درستی ندارد ، و البته
این عبارت ساختگی است ... الخ بطوریکه گفته شد : این کتاب در سالهای اخیر
مطبوع و منتشر شد ، و عبارات گذشته را از همین کتاب مطبوع نقل کردیم ، حالا
باید مؤلف جواب دیگری تهیه کند .

مؤلف لازم است بگوید : این کتاب اصلا از سید باب نیست ، و یا اینکه این کتاب
مطبوع آن شئون خمسه اصلی نیست و بلکه ساختگی است ، و یا اینکه این
جملات روی اعجاز (البته در بی‌ربطی و بی‌معنایی) و بعد از نسخ قواعد ادبی نازل
شده است ، و یا اینکه این کلمات و جملات را باید خود سید باب در رجعت خود
تفسیر کند .

بهر صورت : بسیار بجا بود که اینکتاب از طرف بابیه چاپ شده و در دسترس

خوانندگان محترم قرار گرفت .

مرحوم علامه محقق بزرگ شیخ محمدهادی طهرانی نجفی در تقریظیکه بکتاب منهج الطالبین جدید الاسلام^۱ نوشته است ؛ میگوید : و علیهذا النَّمَط تَكَلَّم بِهَذِيان يَكشِفُ عن جُنُونِه و حُمَقِه ، و في موضع آخر (و انَّ يوسفَ أَحَبُّ الى اَبِينا مَنَّا قَد سَبَقَ مِنْ عِلْمِ اللّهِ حَرْفاً مُسْتَسِيرًا بِالسِّرِّ مُقْنَعًا عَلَي السِّرِّ مُحْتَجِبًا فِي سَطْرِ غائِبًا فِي السِّرِّ الْمُسْتَسِيرِ مُرْتَفَعًا عَمَّا فِي ايدى الْعَالَمِينَ جَمِيعًا) فَمِثْلُ هَذَا الْكَلَامِ لا يَحْتَاجُ الى الْإِبْطالِ و اِنَّمَا يَتَوَقَّفُ اِبْطالُ دَعْوَى صَاحِبِهِ الى نَشْرِ كَلِمَاتِهِ و اِظْهَارِ مُعْجَزَاتِهِ و كَرَامَاتِهِ ، و لَعَمْرِي اِنَّه قَدْ بَلَغَ فِي دَرَكَاتِ الْهَذِيانِ و الْقَباحَةِ حَدَّ الْإِعْجَازِ .

۱- مؤلف پس از آنکه از آیین مسیحیت بقبول دین اسلام مُشَرَّف شده است : این کتابرا در ردّ مسلک باب و بهاء نوشته است .

جلد دوم از گواکبِ دُرّیه

این جلد از فصل سوم که راجع باحوال عبدالبهاء و حوادث دوره او است ، شروع میشود . در مطبعه سعادت مصر و در سال (۱۳۴۲ - ۵) باجازه محفل روحانی مصر در (۳۴۷) صفحه طبع شده است .

خصوصیات جلد اول این کتاب را در پایان جلد دوم ذکر کرده‌ایم ، و مؤلف هر دو جلد میرزا عبدالحسین آواره (آیتی) است که بعدها توبه کرده ، و کشف الحیل را در ردّ اینطائفه نوشته است .

در صفحه اول میگوید : این وصل را شروع میکنیم بیکی از مناجاتهایی که از قلم اعلی صادر شده است در حق حضرت عبدالبهاء :

یا الهی هذا غُصْنُ انشَعَبَ مِنْ دَوْحَةِ فَرْدَانِيَّتِكَ وَ سِدْرَةِ وَحْدَانِيَّتِكَ تَرَاهِ نَاطِرًا
الیک ... الخ . پروردگارا این (عبدالبهاء) شاخه‌ایست که جدا شده است از درخت
فردانیت و وحدانیت تو .

پس بموجب این کلام : میرزا بهاء درخت فردانیت و وحدانیت است . و بموجب لوح عبدالبهاء (ج ۳ ص ۱۶۵ مکاتیب) سید باب مرکز و مصدر وَحْدَانِيَّتِ و فَرْدَانِيَّتِ است : وَ صَلَّى اللَّهُمَّ يَا إِلَهِي عَلَى النُّقْطَةِ الْاُولَى وَ الْكَلِمَةِ الْعُلْيَا وَ الْمَرْكَزِ الْاَعْلَى وَ شَمْسِ الضُّحَى السَّاطِعَةِ الْفَجْرِ ... وَ مَرْكَزِ وَحْدَانِيَّتِكَ وَ مَصْدَرِ فَرْدَانِيَّتِكَ وَ مَهْبِطِ آيَاتِكَ ... الخ .

و باحتمال قوی مناجات میرزا بهاء نیز در واقع از عبدالبهاء باشد ، و عجیب است که : عبدالبهاء نه تنها زمین و آسمان و مردم را بمسخره گرفته است ، بلکه مطابق خیال و عقیده خود (که مقام غیب و الوهیت را کوچک گرفته و یا اصلاً

معتقد نیست) در یکجا سید باب را مرکز وحدانیت و مصدر و منشأ فردانیت خدا میداند، و در جای دیگر پدرش میرزا بهاء را شاخه وحدانیت و فردانیت معرفی میکند.

و ممکن است از طرف عبدالبهاء بگویند که: خطاب بمیرزا بهاء است، و سید باب مرکز وحدانیت و مصدر فردانیت میرزا بهاء میباشد.

و در اینصورت ما اعتراض خودمانرا پس میگیریم: زیرا سید باب در حقیقت باب تمام مقامات و مبدء و منشأ هر جور دعاوی فاسده و خیالات باطله و حرفهای پوچ و مزخرفات و موهوماتیکه در میان افراد بابی و بهائی رواج پیدا کرد، میباشد.

اصول تدریس دروس اخلاقی

تالیف میرزا علی اکبرخان فروتن ، از نشریات لجنه خادمین اطفال طهران ، و باجازه محفل روحانی بتاریخ ۱۸ مرداد ماه ۱۳۱۰ شمسی در ۵۶ صفحه بطبع رسیده است . در این کتاب تا صفحه ۳۲ کلیاتی راجع به تعلیم و تربیت اطفال ذکر نموده ، و سپس پروگرام یازده کلاس درس اخلاق را بتفصیل بیان میکند .

در صفحه ۳۳ در ضمن پروگرام دروس سال دوم ابتدائی گوید : پدران ما پیش از ظهور حضرت بهاءالله هر یک بدینی و مذهبی منسوب و با هم در نهایت درجه عداوت بودند ولی حالا در ظلّ دیانت بهائی با هم متحد و متفق شده‌اند ... الخ .

اینقسمت یکی از دستورهائی است که برای اطفال هفت ساله لازم است بنحو تفصیل تدریس و تعلیم شود ، و مقصد اینستکه اطفال را از همان زمان اول منحرف کرده ، و قلوب صاف آنانرا با بغض و کینه و دشمنی افراد غیربهائی پرکنند . اولاً - قبل از ظهور میرزا بهاء مردم با همدیگر دشمنی نداشتند ، و جهت و علتی هم برای عداوت و دشمنی نبوده است . و اگر جهتی برای عداوت بوده است با ظهور میرزا بهاء از بین نمیروود و نرفته است ، و بطور مسلم ظهور سید باب و میرزا بهاء بر اختلافات مردم و تشتت آراء و افکار افزوده است .

ثانیاً - اگر مقصود مؤلف حصول اتفاق و اتحاد در میان افراد بهائی باشد : اینمعنی چه ربطی بصحت و بطلان بهائیت دارد ، هر برنامه و آئین نامه و هر حزب و جمعیتی چنین نتیجه‌ای را دربردارد ، یعنی افرادیرا بهم نزدیک و متحد میکند . و باید اتفاق و اتحاد را بطور مطلق و برای طبقات مختلف مردم و نسبت باهالی یک مملکت یا چند مملکت حساب کرد ، یعنی باید دقیقاً حساب کرد که : بعد از ظهور

یک حزب یا مرامی در یک مملکت ، آیا بطور کلی مردم با هم اتفاق و اتحاد بیشتری پیدا کردند و بوحدت کلمه نزدیک شدند ، یا اختلاف و نفاق و عداوتی بر اختلافات گذشته مردم افزوده شد ؟

در اینجا باید گفت : صد در صد چنین است ، یعنی سید باب و میرزا بهاء یک عده مردم بیچاره را بی خانمان و اسیر و دستگیر و گرفتار کردند ، و خانواده‌های زیادیرا پراکنده و متفرق ساختند ، و در شهرها و آبادیها نزاع و جدال و اختلاف شدید ایجاد کردند ، و مملکت ایرانرا مشغول جنگهای داخلی و اختلافات خانوادگی نمودند ، و از این راه موجب تسلط اجانب و نفوذ خارجیها و ضعف و انحطاط و توقف اهالی ایران گشتند ، و امروز هم همین اختلافات را دامن زده و با امثال این حرفها باجنبی پرستی خود ادامه میدهند . تفو بر این تبلیغات سوء ! تفو بر این سم‌پاشیها ! تفو بر این تفرقه انداختن و حرفهای گمراه کننده !

مختصری از دستورات بیان

در این جزوه اجمال احکام و دستوره‌های کتاب بیان ذکر شده است . آغاز : بِسْمِ
الْحَيِّ الْأَزَلِّ الْوَحِيدِ . مقدمه .

آنچه بیاری حق در این مجموعه گردآوری شده و برای آگاهی عموم ... همه
متخذ از آثار نازل از سماء مشیت حضرت نقطه اولی و اراده حضرت ثمره ازلیه
میباشد .

مجموع این کتاب در (۳۶) صفحه باضافه دو صفحه مقدمه کتاب میباشد ،
بقطع کوچک و چاپ حروفی .

اِشْرَاقَات و چند لوح دیگر

این کتاب محتوی ألواح میرزا بهاء است که در (۲۹۵) صفحه بچاپ سنگی یا گراوری طبع شده است .

و سال طبع و تاریخ کتابت و محلّ و شخص چاپ کننده معلوم نیست .
الواح این کتاب بطور اجمال و اغلب در اواخر عمر میرزا بهاء تنظیم شده است .
در این کتاب تا میتوانسته است عبارت پردازی و رجزخوانی و دعوی های پوچ و بی اساس نموده است .

و ما بچند مورد آن ذیلا اشاره میکنیم :

در صفحه (۵۹) درباره پیغمبر اسلام گوید : **انّه لَوْ يَحْكُم عَلَى الصَّوَابِ حُكْمَ الْخَطَاءِ و عَلَى الْكُفْرِ حُكْمَ الْاِيْمَانِ حَقٌّ مِنْ عِنْدِهِ و هَذَا الْمَقَامُ لَا يُذَكَّرُ و لَا يُوجَدُ فِيهِ الْخَطَا و الْعِصِيَانِ** - اگر پیغمبر اسلام صوابرا حکم خطا کند و کفر را حکم ایمان :
حقّ و درست است .

اولین مخالف گفته های پیغمبر اسلام و بلکه کسیکه حکم ببطلان تمام سخنان آنحضرت کرده است : میرزا بهاء است ، ولی با اینمقدمه میخواهد اینمقام را برای خود اثبات کرده ، و حقّ اعتراض و اشکال را از دیگران نسبت بگفته ها و دعویهای خود بگیرد . از اینجهت بعد از چند سطر درباره خود میگوید : **انّه لَوْ يَحْكُم عَلَى الْيَمِينِ حُكْمَ الْيَسَارِ و عَلَى الْجُنُوبِ حُكْمَ الشِّمَالِ حَقٌّ لَا رِيْبَ فِيهِ .**

و باز در (ص ۱۷) گوید : **نقطه اولی (سید باب) میفرماید اگر او (مَنْ يُظْهَرُ اللَّهُ) بر سماء حکم ارض نماید و یا بر ارض حکم سماء لیس لآحد ان يقول لِمَ و بِمَ .**
اولا - سید باب خیلی اشتباه کرده است .

ثانیاً - میرزا بهاء اشتباه کرده است که : اینسخن را بخود تطبیق کرده است ، و همچنانکه او دیگران را در این دعوی تکذیب میکند ، ما و دیگران هم او را تکذیب میکنیم .

ثالثاً - اگر کسی برخلاف ضرورت و بداهت و امر معلوم حکم نماید : حکم او مردود است ، و سید باب و میرزا بهاء غفلت داشتند که رسول باطنی که عقل است حکم او از هر جهت نافذتر و مقدمتر و مسلمتر است ، و چون عقل حجت قطعی و رسول باطنی الهی است : ممکن نیست رسول خارجی برخلاف آن حکم کند . و بقول اهل تحقیق : در میان حکم قطعی عقل و حکم شرع تلازم هست ، و قطع و یقین همیشه برای انسان حجت دارد .

باز در صفحه « ۱۸ » گوید : سؤال نموده‌اند که حضرت داود صاحب زبور بعد از حضرت کلیم بوده ، ولکن نقطه اولی آنحضرت را قبل از موسی ذکر فرموده ، و این فقره مخالف کُتُب و ما عِنْدَ الرُّسُل است ؟ قُلْنَا - اِتَّقِ اللّٰهَ و لا تَعْتَرِضْ عَلٰی مَنْ زَيَّنَهُ اللّٰهُ بِالْعِصْمَةِ الْكُبْرٰی و اسمائه الْحُسْنٰی و صِفَاتِهِ الْعُلْيَا ، سزاوار عباد آنکه مشرق امر الهی را تصدیق نمایند در آنچه از او ظاهر شود ... الخ .

۱- بطوریکه گفته شد حکم برخلاف واقع و ضرورت باطل است زیرا صدق موافقت با واقع است ، و چون مخالف با واقع محرز و قطعی باشد : صد در صد باطل خواهد شد .

۲- حکم کردن بر آسمان که زمین است ، و حکم بر زمین که آسمان است ، و بر حضرت موسی که بعد از داود است ، و بر حضرت داود که قبل از موسی است : صد در صد برخلاف واقع و حقیقت بوده و باطل و غلط خواهد بود .

۳- میزان در قبول سخنان و اوامر و احکام انبیاء و رسل یکی است ، و فرقی از اینجهت در میان آنها نیست ، اگر قول سید باب یا میرزا بهاء را بدون دلیل لازم باشد قبول کردن : از انبیای دیگر نیز میباید قبول کرد ، و میرزا بهاء متوجه نشده است که : چون قول سید باب مخالف کتب و ما عند الرسل باشد چگونه میتوان قول او را بگفته انبیای دیگر ترجیح داد .

۴- چون شخصیکه مدعی مقام نبوت و رسالت است برخلاف حکم قطعی عقل و یا برخلاف واقع و حقیقت سخنی گوید : باین علامت دعوی او را تکذیب کرده ، و او را دروغگو و کاذب و جنایتکار میدانیم نه اینکه با حفظ مقام سخن او را تکذیب کنیم ، پس قول میرزا بهاء (و لا تعترض علی من زیننه الله) مغالطه صرف است . این حرفها و این حقیقت‌گوییها سبب میشود که : میرزا بهاء آیه نازل کرده « اشراقات ص ۲۳ » و بگوید : علمای ایران سبب و علت منع بودند از صراط الهی ، قل یا معشر العلماء ضعوا أقلامکم قد ارتفع صریر القلم الاعلی بین الارض و السماء و ضعوا ما الفتموه بأیدی الظنون و الاوهام قد ماج بحر العلم و اشرق ، نیر الیقین من أفق إرادة الله رب العالمین - ای گروه دانشمندان قلمهای خودتانرا ترک کنید زیرا صدای جریان قلم اعلی (قلم میرزا بهاء) در میان زمین و آسمان بلند است ، و کتابهائیرا که بظنون و اوهام خود تألیف کرده‌اید ترک گوئید زیرا دریای دانش و علم بموج آمده و ستاره یقین از افق اراده خدا درخشیده است .

آری این دریای علم و ستاره یقین بفاصله یک صفحه میگوید : یکی از اولیاء با هادی دولت‌آبادی در ارض صاد (اصفهان) ملاقات نموده و آن غافل ذکر نمود - ماء نطفه (منی) را نقطه اولی سید باب حکم بطهارتش کرده لإجل حرمت نطفه

مَنْ يُظْهِرَهُ اللَّهُ (میرزابهاء) و در آن ایام جمال قدم بیست و پنج ساله بودند ا و مقصودش از اینکلمه ردّ ظهور الله و نفی او و اثبات اوهام خود بوده ، اولاً - آنکه این کلمه از بیانست و میفرماید در آن یوم « یوم ظهور مَنْ يُظْهِرَهُ اللَّهُ » بیان نفع نمیبخشد و بآن تمسک ننمائید ... الخ .

میرزابهاء سید باب را در ۶ صفحه قبل از این « اشراقات ۱۸ » توصیف بجمله « مَنْ زَيَّنَهُ اللَّهُ بِالْعِصْمَةِ الْكُبْرَى وَ أَسْمَاءِهِ الْحُسْنَى وَ صِفَاتِهِ الْعُلْيَا » کرده و قول او را مقدم بر اقوال جمیع انبیاء و کتب آسمانی کرده است ، ولی در اینجا چون در معرض اشکال و اعتراض سخت قرار گرفته و نمیتواند از این اشکال رهایی و نجات پیدا کند یکمرتبه کتاب بیان و گفته سید باب را ساقط نموده و بکلی از حجیت و سندیت خارج کرده و تمسک بآنها جایز نمیشمارد ، واقعاً انسان از نقل اینگونه مطالب شرمنده میشود .

و انصافاً از دریای علم بسیار دور است که چنین استدلالی نماید . این سخن جناب میرزابهاء نظیر آنستکه : کسی در وسط بیابان که رهسپار جای معینی است ، بمأمور راهنمایی برخورد ، و مأمور راهنما میگوید : شما باید از اینطرف رو بشرق بطور مستقیم رفته تا بعد از چند کیلومتر بیک آبادی کوچکی میرسید ، و در آخر آبادی اداره راهنمایی هست ، و البته شما همینطور رو بشرق حرکت خواهید کرد ، و برای اینکه خوب بمقصد هدایت بشوید از همان اداره راهنمایی مقصد را پرسش میکنید ، و هرچه گفتند و بهر طوریکه نشانی دادند شما مطابق راهنمایی آن اداره عمل و حرکت کنید تا بمقصد برسید ، و هرچه آنجا گفتند صحیح و صددرصد درست است اگرچه برخلاف من راهنمایی کنند . پس این آدم یک کیلومتر رو بشرق

حرکت میکند و بیک شخص مجهول‌الهویه که دعوت میکند من مأمور راهنمایی هستم برمیخورد ، و این شخص مدعی شروع براه نشان دادن کرده و میگوید شما باید بسوی شمال بروید ، و هرچه من میگویم باید عمل کنید و بطوریکه آن مأمور سابق گفته است هرچه من گفتم صد در صد درست است و گفته او را باید عمل نکنید .

پس در اینجا آیا این آدمیکه در پی مقصدی رهسپار است میتواند بحرف این شخص مدعی گوش داده و برخلاف سخن مأمور راهنمایی اول حرکت کند ؟ و آیا سخن و استدلال مدعی قابل اعتناء و مورد اعتماد است ؟ و آیا قبول کردن سخن او خطرناک نیست ؟

و آیا آدم عاقل پیش از طی کردن چند کیلومتر و پیش از رسیدن به آبادی و پیش از رسیدن به اداره راهنمایی میتواند تنها جمله (هرچه در آن اداره گفتند صد در صد صحیح است اگرچه مخالف حرف من باشد) را در نظر گرفته ، و بیک شخص مجهول‌الهویه‌ای تطبیق کند .

در اینجا هم سید باب گفته است ؛ ماء نطفه را بعد از این حکم بطهارت آن میکنم برای آنکه یکوقتی نطفه مَن يُظْهَرُ اللَّهُ را ندانسته نجس ندانند تا اینمعنی موجب اهانت او بشود ، و نطفه مَن يُظْهَرُ اللَّهُ بعد از این منعقد خواهد شد ، و چون مَن يُظْهَرُ اللَّهُ ظهور و قیام کرد سخن او را اگرچه برخلاف گفته‌های من باشد بگیریید !

پس میرزا بهاء دعوی مَن يُظْهَرُ اللَّهُ کرد ، و برخلاف گفته‌های سید باب سخن گفت ، و خودش هم معاصر و همسال سید باب بوده است ، و استدلالش

همان بود که بگفته سید باب لازمست احکام مرا اگرچه مخالف باشد قبول کنید ، و جالبتر آنکه : خود سید باب (راهنمای اوّل) نیز بجز دعوی صرف دلیل و برهانی در دست نداشته است .

و چون میرزا بهاء این منطق را در مقابل پیروان بی اطلاع و گوسفندان مطیع نافذ و مؤثر دیده است ، نسبت بکلمه (مستغاث) و در جواب این اعتراض که بقول سید باب ظهور مَن يُظْهِرُهُ اللَّهُ در زمان مستغاث (دو هزار و یکسال بعد از سید باب) خواهد بود ، باز همین استدلال را تکرار و در (ص ۲۷) میگوید : سبحان الله بعضی لفظ مستغاث را حجاب نموده اند ، و بآن کلمه خلقترا از حق منع کرده اند ، مع آنکه ذکر مستغاث از بیان است ، میفرماید (سید باب) به بیان از سلطان و منزل او (منزل بیان) محروم نمانید .

پس در اینجا به موضوع مستغاث اعتراف کرده ، و قبول نموده است که اینموضوع در بیان سید باب ذکر شده است ، و در مقام پاسخ دادن همان سبک سابق را اتخاذ کرده و میگوید : سید باب خودش گفته است که چون مَن يُظْهِرُهُ اللَّهُ ظهور کرد بواسطه مطالب بیان و پیش بینیها و راهنماییهای آن از آنظهور محروم نشوید . و من همان مَن يُظْهِرُهُ اللَّهُ هستم .

میرزا بهاء روی اینگونه استدلالست که در صفحه ۵۶ گوید : لَعَمْرُ اللَّهِ لَوْ نُظْهِرَ لَتَأْتِيَ الْبُرْهَانَ الْمَكْنُونَةَ فِي أَصْدَافِ بَحْرِ الْعِلْمِ وَالْإِيقَانِ ... لَتَرْتَفِعَ ضَوْضَاءُ الْعُلَمَاءِ مِنْ كُلِّ الْجِهَاتِ وَ تَرَى حِزْبَ اللَّهِ بَيْنَ أَنْيَابِ الذِّئَابِ - سوگند بخداوند که اگر لؤلؤهای پوشیده شده در صدفهای دریای علم و ایقان را آشکارا بسازیم ضوضاء و جاروجنجال علماء از هر جانب بلند شده و افراد این حزب را در میان دندانهای

گرگها مشاهده خواهید کرد .

زیرا برهان و استدلال اگر محکم و مؤثر و تمام باشد : مخالفین را ساکت و ملزم و قانع و تسلیم خواهد کرد . ولی اگر برخلاف منطق صحیح بوده و کاملا سست و بیحساب و دعوی صرف شد : سوء اثر و نتیجه معکوس بخشیده و بجای اسکات و الزام طرفرا تحریک و تشجیع خواهد کرد .

و چون میرزا بهاء از پایه استدلال و اساس برهانهای خود آگاهی داشته و میداند که تا چه اندازه سست و ضعیف است : از این لحاظ میگوید - ضوضای علماء از شنیدن آنها بلند میشود .

آری سخن باطل هرچه پوشیده تر باشد بهتر است ، و چیزیکه بدبو و گندیده است هرچه ظاهر و بمیان آید : بوی تعفن و کثیف آن شدیدتر و گیراتر خواهد شد .

تاریخ و عقائد

ادیان و مذاهب سامی : تالیف کمال الدین بخت‌آور . در « ۴۲۶ » صفحه بقطع وزیری ، در طهران سال « ۱۳۳۹ » در چاپخانه گیلان بطبع رسیده است . تمام اهتمام مؤلف و بلکه یگانه هدف او در تالیف این مجموعه آنستکه محدودیت زمانی و مکانی ادیان گذشته و مخصوصاً اسلام را بهر جور و بهر وسیله است ثابت کند ، تا زمینه مساعد برای برنامه باب و بهاء درست نماید . در ص ۳۳ گوید : یکی از موارد پیدایش نقص را در قانون آسمانی میتوان عدم تطبیق آن با مقتضیات دانست ... مثلاً پیدایش اصل آزادی و برابری که از انقلاب کبیر فرانسه بوجود آمده و بعداً بشکل حقوق مدون تدوین گردید ... این اصل خود بخود قوانین مذهبی گذشته که مبتنی بر عدم تساوی حقوق بشر بود منسوخ نمود .

مؤلف محترم خواسته است بطوریکه بعداً توضیح میدهد : قسمتی از احکام مقدسه و آسمانی اسلام را (عدم تساوی احکام و حقوق زن و مرد ، عدم تساوی احکام مابین افراد حرّ و عبید ، عدم تساوی در تادیه مالیات فیما بین افراد متدین و اهل کتاب ، و غیر اینها) با اصل آزادی که از انقلاب کبیر فرانسه بوجود آمده است ، نسخ کند .

۱- جناب مؤلف توجه پیدا نکرده است که حقیقت عدم تساوی احکام و حقوق در موارد مزبوره : بخاطر رفع تعدی و تجاوز و برای احقاق حقّ و تثبیت عدل و از لحاظ مصالح اجتماعی و تحکیم مبانی عدالت عمومی است . و این قسمت در کتابهای مفصل اسلامی مشروحاً تحقیق و توضیح شده است .

۲- جناب مؤلف از حقیقت دین آسمانی و آئین الهی غفلت کرده و دین مقدس

اسلام را نظیر تشکیلات بهائیت که ساخته شده فکر بشر معمولی است، فرض کرده، و احکام الهی را با انقلاب فرانسه منسوخ دانسته است.

۳- بموجب تحقیق جناب مؤلف: تمام ادیان آسمانی و احکام و حقوق اساسی الهی در قرن بیستم که قرن شیوع شهوات و تمایلات نفسانی است، باید ملغی و منسوخ گردد. زیرا مقتضیات زمان بجز مجالس لهو و رقص و فحشاء و شرابخواری و قماربازی و هوسرانی و خودآرائی و تزویر و حيله و دروغ و تعدی، اقتضائی نداشته، و لازم است مقامات عبادات و احکام و تکالیف الهی و عفت و عصمت و حدود آسمانی همه ملغی و منسوخ شود.

۴- در قرن بیستم مادیگری و مذاهب اشتراکی و شیوعی برنگهای مختلف و عناوین رسمی و غیررسمی باندازه‌ای رائج و معمول شده است که بطور مسلم بیش از نصف اهالی روی زمین عملاً دنیاپرست و ماده‌پرست «ماتریالیسم، سوسیالیسم، انارشیزم، کمونیسم» و لجام گسیخته و هوی‌پرست هستند، و روی این جریان و اقتضاء زمان میباید همه ادیان از میان برداشته شود.

۵- بناء بگفته جناب مؤلف: لازمست بعثت و دعوت همه پیامبران الهی لغو و عبث باشد، زیرا هر پیغمبری هنگامی مبعوث شده است که اغلب و بلکه همه اهالی رو بفساد و طغیان و کفر بودند، یعنی مخالف روش و سلوک آن پیغمبر بودند، و هرگز آنزمان اقتضاء برانگیخته شدن پیغمبری نداشت، با اینحال پیامبران الهی برانگیخته شده و احکام الهی را که برخلاف میل و ذوق و هوی مردم بود ابلاغ کردند.

۶- جناب مؤلف از مقام حقیقت منحرف شده، و بجای آنکه از حق و واقعیت طرفداری کرده، و اقتضای زمانرا از نظر حق و عدالت اجتماعی و روحانیت و حکم

الهی تحت مطالعه قرار بدهد: از نظر شهوات و تمایلات نفسانی و مقتضیات مادی مناط قرار داده است.

آری زمان چون رو به فساد و شهوات و باطل و ظلم نهاده، و اهل زمان از صراط حقیقت و عدالت منحرف گشتند: بر اولیای حق و روحانیین ملت و پیشوایان دینی فرض است که در بیان حقیقت و ابطال باطل بکوشند و احکام الهی را در مقابل احکام مجعوله و قوانین ساخته شده طرفداری کنند، و از مقتضیات زمان و از خواسته‌های مردم هوی‌خواه که بسوی بدبختی و لجام‌گسیختگی منحرف هستند: سخت انتقاد نمایند.

و در ص ۳۸ گوید: اکنون صرف‌نظر از بیان صحت یا سقم نوشته‌های کتب مقدسه در مورد پیدایش خلقت آنچه که باید ذکر شود اینست که اگرچه افسانه‌های خیالی تورات و قرآن در ادوار گذشته تاریخ منطقی‌ترین توجیهی از کیفیت و پیدایش خلقت بشمار میرفته است ولی در عصر کنونی نمیتوان پیدایش انسانرا براساس چنین فرضیه کودکانه‌ای قرار داد ... الخ.

جناب مؤلف در اینجا هم انتظار داشته است که قرآن مجید مانند یکی از کتابهای تشریح و طبیعی ساختمان بدن انسانرا تشریح کند، تا امثال مؤلف از افرادی که باخته و فریفته علوم طبیعی امروز هستند مسرور شوند، و متوجه نشده است که قرآن برای هدایت مردم و سوق آنان است بسوی سعادت و خوشبختی در زندگی دنیوی و اخروی، و کتاب طبیعی نیست.

۲- آیا در کتابهای منزله از آسمان میرزابهاء یا سید باب این قسمت تشریح و توضیح شده است تا جناب مؤلف بتواند بخوبی از فلسفه اسلام انتقاد کرده و آنرا

نارسا و ناقص معرفی کند!

۳- آیا خلقت انسان در مرتبه اول از آب و در مرتبه دوم از خاک و در مرتبه سوم از منی و در مرتبه چهارم از علقه و در مرتبه پنجم از مضغه و سپس از استخوان و گوشت در علوم طبیعی امروز مورد تردید است! اگر مؤلف محترم معانی جملات عربی و آیات قرآن مجید را نفهمیده است قرآن چه تقصیری دارد! آیا کدام یک از آیات مربوطه بخلقت انسان افسانه است!

۴- جناب مؤلف بخیال کودکانه خود تصور کرده است که: معنای (خلق آدمی از آب و خاک) اینست که خداوند چون کودکان خاک و آب را مخلوط و گل درست کرده و سپس مانند بچه‌هاییکه مجسمه درست میکنند افراد آدمی را ساخته است.

۵- قرآن مجید در سیزده قرن پیش در محیطیکه از تمدن و علم اثری نبوده است و در یازده قرن پیش از اکتشافات علوم طبیعی امروز: بصراحت لهجه میفرماید - وَ جَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ . و باز میفرماید - ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً . همین دو آیه در اعجاز قرآن مجید و در آسمانی بودن این کتاب کفایت میکند . و برای توضیح و تفسیر هریکی از این دو آیه شریفه کتاب مستقّلی لازم است .

امر و خلق

تالیف میرزا اسدالله فاضل مازندرانی از مبلغین مشهور بهائیه که در سفر اخیر خود بخوزستان در سال ۱۳۳۶ شمسی در خرمشهر فوت کرده است .

این کتاب محتوی ۲۸ صفحه مقدمه و شرح حال مؤلف و ۶۳۷ صفحه متن کتاب و ۴۸ صفحه فهرست و غلطنامه است .

این کتاب در سال (۱۱۷ بدیع) از طرف مؤسسه مطبوعات امری تکثیر و منتشر شده است .

این کتاب در ابواب مختلف الهیات و عوالم آفرینش و انفس و ادیان و بشارات و واقعات این امر ، که از نوشته‌های میرزا بهاء و عبدالبهاء بدون اینکه تصرفی بشود ، جمع شده است .

در صفحه (۵۳۵) تحت عنوان (اشارات و بشارات شیخ احسائی و رمز سرالتنکیس) تا ۵ صفحه کلمات میرزا بهاء را در تفسیر و تاویل کلام احسائی که جمله (و ایضاً الواوُ ثلثهٔ احرَفِ سِتَّةٌ و الفُ و سِتَّةٌ و قدَمَضتْ سِتَّةَ الاَیَّامِ و الالفُ هو التمام و لا کلامَ فکیفَ السِتَّةِ و الاَیَّامِ الاَخرِ و الاَلماحِصلُ العَوْدُ لِانَّهٗ سِرُّ التَّنْکِیْسِ لِرَمِزِ الرَّئِیْسِ) میباید ، نقل کرده و بدعوی بهائیت تطبیق میکند .^۱ مؤلف باعتماد کلمات و تاویلات میرزا بهاء این جمله احسائی را یکی از بشارات شیخ برای بهائیت جلوه میدهد .

۱- میرزا بهاء میگوید و او بحساب ابجد شش است ، و خداوند چون عالم را در شش روز خلق کرده است ، پس واو اول اشاره بدوره جهان قبل است ، و الف اشاره بظهور است ، و واو دوم اشاره بدوره آینده جهان است .

و در اینجا مقتضی نیست که در پیرامون کلام رمزی احسائی و تأویلات میرزابهاء حرف بزنیم ، زیرا رمز و لغز هزاران احتمال و تأویل دارد ، و بقول حاجی محمد کریمخان کرمانی (در صفحه دهم از شرح این رمز) : انشاء رموز و الغاز بسیار آسان و برای هرکسی میسر است ، ولی استخراج و حل آنها در نهایت درجه صعوبت و اشکال است .

فقط میخواهم این نکته بسیار دقیق را متوجه باشید که : میرزابهاء بطور قطع ابتداء جملات احسائی را در این رمز دیده و میدانسته است که علت انشاء این رمز چه بوده ، و احسائی برای چه و در مقابل که این امر را درست کرده است !
و ما چند جمله از آغاز کلام شیخ احسائی را در اینجا نقل میکنیم ، و خوانندگان محترم خوب دقت کرده ، و بر مقام خیانت و زورگویی و تزویر و بی‌مبالاتی مؤلف و میرزابهاء آگاه شوند . و پیروان حقیقت‌خواه میرزابهاء نیز بعنوان تحری حقیقت در اینموضوع تحقیق کرده ، اگر اشکال ما وارد است حل آنها از پیشوایان خود بخواهند ، و اگر ما اشتباه کرده‌ایم پاسخ ما را بدهند .

شیخ احسائی میگوید (آخر شرح فوائد احسائی) (و ضمیمه شرح دعای سحر کرمانی ص ۲۲۹) : *كَانَ فِي زَمَانِنَا رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْخِلَافِ يَدَّعِي مَعْرِفَةَ الْحَقِيقَةِ وَ الرَّمْزِ فَاجْتَمَعَ بَعْضُ إِخْوَانِنَا الْمُعَاصِرِينَ لَنَا ... وَ هُوَ عَلَى مَذْهَبِ أَهْلِ الْخِلَافِ فِي أَنَّ الصَّاحِبَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الْأَصْلَابِ فَأَشَارَ إِلَيْهِ أَنْ أَكْتَبَ لَهُ مَسْئَلَةً فِيهَا رَمَزٌ لَا يَفْهَمُهَا حَتَّى يَنْكَسِرَ وَ إِنْ فَهَمَهَا انْكَسَرَ لِأَنَّهَا تُلْزِمُهُ مَذْهَبَ الْحَقِّ ضَرُورَةً وَ عَيَاناً وَ مُشَاهَدَةً وَ كَشْفاً وَ إِشَارَةً وَ دَلَالَةً وَ حَسّاً وَ جُغْرَاءً وَ شَرْعاً وَ غَيْرَ ذَلِكَ حَتَّى لَا يَكُونَ لَهُ وَ لِمُنْكَرِ سَبِيلٍ فِي أَرْضٍ وَ لَا سَمَاءٍ إِلَّا إِلَى الْإِقْرَارِ أَوْ الْإِنْكَسَارِ ... الخ -*

مردی از اهل خلاف که دعوی فهم حقیقت و رمز را داشت با یکی از دوستان ما اجتماع کرده و اظهار عقیده نموده بود که حضرت ولی عصر (علیه السلام) برخلاف اعتقاد شیعه امامیه در اصلاّب است و بعد از این متولد خواهد شد ، و از من درخواست شد که برای او مسئله‌ای بنویسم که بسبک رمز باشد ، تا اگر آنرا نفهمید شکسته و سرافکنده شود ، و اگر بهفمد ملزم باشد بقبول عقیده اهل حق و شیعه از راه عقل و شرع و کشف و حسّ و شهود و جفر و ضرورت ، و کسی را مجال انکار باقی نماند .

پس میرزا بهاء بجای اینکه سرافکنده و خجل شود ، یک جمله از این رمز را انتخاب کرده و موافق دعوی خود (که موافق سخن همان مرد منکر است) تاویل نموده ، و از جمله بشارات بر امر خود می‌شمارد .

آفرین بر این زورگویی و قلندری !!

اگر بخواهیم بجهات ضعف و موارد تقلّب این کتاب اشاره کنیم : لازمست یک کتاب مستقلی بنویسیم . و در اینجا بیک مورد دیگر نیز اشاره کرده ، و سخن خودمانرا درباره این کتاب خاتمه میدهیم .

در صفحه (۵۱۸) میگوید : فصل چهارم در بعضی بشارات ادیان راجع باین امر . و سپس میگوید : کیفیت بشارات در ادیان سابقه نسبت باین امر ... الخ و در صفحه (۵۱۶) گوید : در کتب مقدسه بنی اسرائیل ... الخ . و در صفحه (۵۲۷) گوید : از طریق و کتب مقدسه مسیحیان ... الخ . و در صفحه (۵۳۰) گوید : از طریق آثار مقدسه اسلام ، و از حضرت بهاءالله در کتاب ایقان است : منتهی فیض الهی که برای عباد مقدر شده لقاءالله و عرفان او است ... از جمله احادیث این است که

میفرماید : اذا ظَهَرَت رَايَةُ الْحَقِّ لَعَنَهَا اهلُ الشَّرْقِ وِ الْغَرْبِ ... و میفرماید : يَظْهَرُ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ صَبِيٌّ ذُو كِتَابٍ وِ أَحْكَامٍ جَدِيدٍ ... و در وصف قائم میفرماید : عَلَيْهِ كَمَالُ مُوسَى وِ بَهَاءُ عِيسَى وِ صَبْرُ أَيُّوبَ فَيَذُلُّ اَوْلِيَائُهُ فِي زَمَانِهِ ... فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : فِي سَنَةِ السِّتِّينَ يَظْهَرُ امْرُؤُهُ وِ يَعْلُو ذِكْرُهُ ... الخ .

پس بطوریکه ملاحظه میشود : ظاهر این عناوین و جهت انعقاد فصل چهارم ، برای نقل بشارات ادیان است نسبت باین امر (بهائیت و رسالت و آئین میرزا بهاء) . و چنانکه در مقدمه همین کتاب مینویسد اما کتاب بیان بکتاب اقدس منسوخ است و احکامش غیر معمول : دعوی میرزا بهاء و آئین و مسلک او هیچگونه مربوط بدعوی سید باب نبوده ، و بلکه ناسخ آن است . و بناء بر این حساب ظهور سید باب را نباید بظهور و دعوی میرزا بهاء مخلوط کرد ، و بلکه این دو حساب باید کاملاً از همدیگر جدا بشوند .

و چون میرزا بهاء در ابتداء امر که مروج سید باب بود در کتاب ایقان (و قبل از او سید باب در نوشته‌های خود) تا میتوانست بشارات قابل تأویل و متشابه را (اگرچه بزیاده و کم کردن و تغییر و تحریف الفاظ باشد) بسید باب حمل کرده ، و سهمی برای میرزا بهاء باقی نمانده بود : نویسندگانه‌های بهائی مجبور شدند همان بشارتها را (اگرچه هیچگونه قابل تطبیق نباشد) در ذیل عنوان بشارات به بهائیت و برای اثبات دعوی میرزا بهاء نقل کنند .

در این کتاب نیز روی همان جهت ، در ذیل عنوان (بشارات از طریق آثار مقدسه اسلام باین امر) بطور اجمال عبارات کتاب ایقانرا که مربوط بسید باب است ، نقل کرده است .

پس اگر مؤلف با توجه باین مطلب این بشارتها را نقل کرده است : زهی جنایت و تزویر و عوام‌فریبی ! و اگر غفلت داشته است : اقلًا لازم بود در نقل جمله - *من بنی هاشم صبی* ، و جمله - *فی سنّة السّنین یظهر امره* ، بخود آید .

آری چون سخن باینجا میرسد آقایان میگویند : بابیت و بهائیت یکی است ، و سید باب مبشر است ، و آئین باب مقدمه مسلک بهاء است ، و بشارت سید باب در حقیقت مربوط بمیرزا بهاء است ، و مقصود و مطلوب جهان و سید باب میرزا بهاء است .

در اینصورت میگوئیم : جمله (برای اینکه معارف و تعالیم امر بهائی چون لثالی منشوره در بحار کتب و الواح متفرّق ... تمامت آنها را گرد آورده) در اول کتاب یعنی چه ؟ و جمله (در سال ۱۲۸۶ کتاب بیان را بکتاب اقدس تبدیل نمود و تأسیس آئین مستقل خود فرمود) در ص ۴ یعنی چه ؟ و جمله (و جمیع نبیین و مرسلین خلق را از جانب حق بآن وعده و بشارت داده‌اند) در ص ۳۵۲ یعنی چه ؟ و جمله (تعالیم بهاءالله بکلی مباین تعالیم این فرقه است) در ص ۱۱۴ ج ۳ مکاتیب یعنی چه ؟ و تطبیق روایت (جمیع انبیاء از آدم تا خاتم دو حرف علم را بیان فرموده‌اند و قائم ظاهر میفرماید جمیع این بیست و پنج حرف را) بسید باب در ص ۱۴۹ کتاب ایقان یعنی چه ؟

پس سید باب بموجب نوشته ایقان تمام بیست و پنج حرف علوم را که انبیای گذشته بیان نکرده بودند : ظاهر فرموده است ، و با اینحال میرزا بهاء بفاصله بیست سال این احکام و علوم را نسخ کرده ، و مخالف آن آئین و مسلک دیگری آورد . و در اینصورت یا سید باب پشیمان شده و بیست و پنج حرف علوم را ظاهر نکرده و یا

میرزا بهاء برخلاف علوم و حقائق مجهولات و موهوماتی بافته است ا
و خوانندگان محترم را لازمست که بشارت ص ۵۳۴ که منقول از ایقان و درباره
سید باب است (لِكُلِّ عِلْمٍ سَبْعُونَ وَجْهًا وَ لَيْسَ بَيْنَ النَّاسِ إِلَّا وَاحِدٌ وَ إِذَا قَامَ الْقَائِمُ
يَبُثُّ بَاقِيَ الْوُجُوهِ بَيْنَ النَّاسِ) با کلام عبدالبهاء که در ص ۱۱۴ همین کتاب است (
تعالیم بهاءالله بکلی مباین تعالیم این فرقه است) مقایسه و جمع کرده و خودشان
محاكمه و بررسی کنند ا

آری مؤلف روی امثال این اشکالات : بشارتیرا که در کتاب ایقان برای سید باب
ذکر شده است ، در تحت عنوان بشارت باین امر نقل کرده .

ادعیه حضرت محبوب

بقطع بغلی در (۴۸۰) صفحه ، در آخر مینویسد : این مجموعه مقدس بر حسب اذن حضرت (مَنْ طَافَ حَوْلَهُ الْأَسْمَاءُ) روحی له الفداء این بنده فانی فرج‌الله ذکی‌الکردی موفق بچاپ گردید ... و کان الفراغ بمصر ... سنه ۱۳۳۹ - هـ ، محتوی ادعیه و مناجاتهای منسوب بمیرزا بهاء است ، آغاز : دعاءٌ يدعوه مُحیی الأنام فی الاَیام . اغلب دعاهاى کتاب مجموعه مبارکه در این کتاب مضبوط است ، مخصوصاً دعای (انت الکافی و انت الشافی) که در ذیل آن نقل شد .

کتاب قرن بدیع

قسمت دوم ، دوره بهاءالله ، در ۳۳۶ صفحه ، اثر کلک شوقی افندی که مورخ ۱۰۱ تاریخ امری ، و بلغت انگلیسی نوشته است ، و نصرالله مودت آنرا بفارسی ترجمه کرده است ، و در سال ۱۲۰ بدیع باجازه مؤسسه ملی مطبوعات امری طبع شده است .

در صفحه (۶۴) گوید : و حضرت باب اعظم چون در عالم رؤیا رأس مطهر حضرت سیدالشهداء را آغشته بدم مشاهده نمود و از خون گلوی آنحضرت نوشید دریافت که از جانب خداوند متعال حامل فیض الهی و مأمور ابلاغ پیام آسمانی میباشد .

اگر اینخواب واقعیت داشته باشد ، و ظاهراً هم واقعیت دارد : سید باب کاری کرده است که قاتل سیدالشهداء نکرده بود ، زیرا خوردن خون در مقام تشفی خاطر و انتقامگیری کامل صورت میگیرد .

و در صفحه (۵۳) گوید : در تفسیر کافی راجع بعلائم و امارات ظهور قائم مذکور :
يَذِلُّ أَوْلِيَاءُ فِي زَمَانِهِ وَ تَتَّهَدَى رُؤُسُهُمْ ... الخ .

اولاً - جناب شوقی افندی این اندازه از اصول و مبادی اسلام دور است که کتاب اصول کافی را که تنها کتاب معتبر و درجه اول حدیث است تفسیر کافی نوشته است .

ثانیاً - با اینکه خودش تصریح میکند که این روایات مربوط بعلائم ظهور و امارات ظاهر شدن قائم است : باز تطبیق میکند بحوادث چند سال بعد از فوت سید باب که در اثر تیراندازی بسوی ناصرالدین شاه نسبت بجماعت بابیه متوجه

شده است ،

ثالثاً - در سابق گفته شد که اینجمله از حدیث جابر است و در قسمت اول آن تصریح میشود که در غیبت حضرت ولی عصر که نام شریف او محمد بن الحسن العسکری (ع) است و در زمان نزدیک بظهور آنحضرت چنین حوادثی نسبت بدوستان او متوجه میشود ،

و در صفحه (۶۹) گوید : در قرآن مجید ظهور مبارک را به (نبأ عظیم) تعبیر ، و آن یوم فخیم را به (یوم َ یأتی اللّهُ فی ظُللٍ من الغمام) و (جاء ربُّک و المَلکُ صفاً صفاً) توصیف فرموده ،

اولاً جناب شوقی افندی این اندازه بی اطلاع است که جمله (یوم َ یأتی اللّهُ فی ظلل) را که در لوح ایوب (رساله ایام تسعه ص ۲۷۳) که میگوید « یا مَلَأَ الْجُحَّالَ اَما نَزَلْنَا مِنْ قَبْلُ یَوْمَ یأتی اللّهُ فی ظُللٍ مِنَ الغمام » و همچنین در چاپ اول ایقان همین طور غلط نقل شده و در چاپ دوم ایقان در اثر اعتراض مردم اصلاح کرده اند « هَلْ یَنْظُرُونَ اِلاَّ اَنْ یَأْتِیَهُمُ اللّهُ فی ظُللٍ مِنَ الغمام » : توجه و اطلاع پیدا نکرده است ،

و ثانیاً - این آیات مربوط بقیامت کبری است که آقایان بخودشان تطبیق داده اند ،

و در صفحه « ۹۳ » گوید : اواخر رجب ۱۲۶۹ در یکی از محلات قدیم بغداد بیت حاجی علی مدد را اجاره فرمود و با عائله مقدس بدان جا منتقل گردیدند ، مدینه بغداد در اخبار و احادیث اسلامی به « ظهر الکوفه » موسوم و از ادوار ماضیه بنام « دارالسلام » خوانده شده ، و از قلم اعلی بلقب مدینه الله ملقب گردیده است ... در

قرآن کریم اشاره باین مدینه منوره که محل استقرار جمال معبود است این آیه مبارکه مذکور (و اللّٰهُ يَدْعُو الٰى دَارِ السَّلَامِ) و همچنین (لَّهُمْ دَارُ السَّلَامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ) الخ .

جناب شوقی افندی یا خودش هیچگونه تشخیص و دانائی نداشته است و یا همه مردم را چهارپا و دور از فهم و تشخیص تصور کرده است :

اولاً - کلمه « ظهر الكوفه » بمعنای پشت کوفه میباشد ، و پشت هر چیزی لازمست آن نقطه‌ای باشد که خارج و در عین حال نزدیکتر و فاصله‌اش کمتر باشد ، و این کلمه در کتب متقدمین و متأخرین بشهر نجف اشرف که در یکفرسخی کوفه واقع شده است اطلاق میشود ، و اگر از شهر نجف گذشتیم در فاصله دوازده فرسخی شهر حله و کربلا واقع میشود ، نه شهر بغداد که سی فرسخ با کوفه فاصله دارد .

و ثانیاً - هر بچه ممیزی تشخیص میدهد که مراد از دارالسلام در آیه گذشته محل امن و عیش و محیط اطمینان و سلامتی در عالم آخرت است ، و یا حداقل محیط روحانی و عالم معنوی است که با طمانینه نفس و عافیت و فراغت خاطر و خوشی و رضای قلب توأم باشد ، و باصطلاح علمی : از دو حال بیرون نیست یا بهشت جسمانی آخرتی است و یا بهشت روحانی و تطبیق آن بشهر بغداد در نهایت درجه سستی و ضعف است ، و هیچگونه معقول نیست که خداوند متعال در آغاز اسلام همه را بسوی شهر بغداد دعوت کند ، یعنی هدف اسلام در مقابل هدفهای مخالفین شهر بغداد باشد .

و ثالثاً - شهر بغداد در قرن دوم و در آغاز دولت خلفای عباسیین بنا شده ، و

کلمه دارالسلام نیز بعنوان توصیف و تجلیل این بناء بآن اطلاق شده است ، و این استدلال نظیر آنستکه کسی دعوی کند که مراد از جنات فردوس در آیه (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَانَتْ لَهُمْ جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلًا) باغها و اراضی شهر فردوس خراسان است ، و این آیه را یکی از فضائل شهر فردوس بشمار آورد .
مخصوصاً اگر این شهر بعد از نزول آیه شریفه بناء و ساخته شود .

جواب پاره شبهات

این رساله از احمد یزدانی و در « ۹۰ » صفحه ، در طهران ۲۰ آذر ماه سنه ۱۳۴۰ شمسی تکثیر شده است .

در این رساله از بیست شبهه و اعتراض که بسید باب و میرزابهاء وارد میشود جواب میگوید .

و چون اغلب این شبهات بیستگانه وارد و درست است : مؤلف هرچه خواسته است جواب گوید ، نه تنها از عهده آن برنیامده است ، بلکه شبهه را تثبیت و تقویت کرده است .

در شبهه دوم « ص ۴ » گوید : توبه‌نامه حضرت اعلی در کتاب کشف‌الغطاء مذکور است و بآن استناد میکنند ؟ جواب : توقیع مذکور را اعدای امرالله توبه‌نامه نام گذاشته‌اند و حال آنکه ذکری از توبه از اقوال و اعمال آنحضرت در آن نیست ، بلکه نسبتهای غلطی که مردم بآن وجود مبارک میدادند مثل بابت امام علیه‌السلام را تکذیب میفرمایند چنانکه میفرماید جمعی ادعای مقام بابت امام علیه‌السلام را نسبت باین بنده ضعیف داده‌اند و حال آنکه مدعی چنین امری نبوده و نیستم ... و هرکس درباره حقیر اعتقاد رتبه بابت امام علیه‌السلام را بنماید خداوند گواه است که در ضلالت است و در آخرت در نار .

زیرا مقصود مبارک از بابت : بابت ظهور اعظم است که مبشر آن ظهور بوده‌اند ، و همچنین آنحضرت خود قائم یا مهدی موعود و صاحب‌العصر و الزمان و مظهر ظهور الهی بوده‌اند ... الخ .

از همین سؤال و جواب مطالبی استفاده میشود :

۱- معلوم میشود توبه نامه سید باب را گلپایگانی در کتاب کشف الغطاء نقل کرده است .

۲- توبه نامه عبارت از نامه ایست که سید باب بولیعهد ایران در تبریز نوشته است ، و در آن نامه چنین مینویسد : و اگر کلماتی که خلاف رضای او بوده از قلم جاری شده غرضم عصیان نبوده ، و در هر حالت مُسْتَغْفِر و تائبم حضرت او را ، و این بنده را مطلق علمی نیست که منوط بادعایی باشد ، اَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ رَبِّي و اَتُوبُ اِلَيْهِ مِنْ اَنْ يُنْسَبَ اِلَيَّ اَمْرٌ ، و بعضی مناجات و کلمات که از لسان جاری شده دلیل بر هیچ امری نیست ، و مدعی نیابت خاصه حضرت حجة الله عليه السلام را شخص مدعی مبطل ، و این بنده را چنین ادعایی نبوده و نه ادعای دیگر ... الخ .

حالا خوانندگان محترم نام این نامه را هرچه میخواهند بگذارند ،

۳- در این نامه تصریح کرده است که : مدعی نیابت خاصه از جانب حضرت حجة الله « عليه السلام » کاذب و مبطل است ، و روی این نوشته دعاوی سید باب در کتاب تفسیر یوسف و تفسیر کوثر و نوشته های اولیه او که خود را از جانب آنحضرت معرفی کرده و حتی این چند کتابرا از آنحضرت و از زبان او میداند : باطل است ،

۴- در این نامه تصریح کرده است که : من مدعی هیچ امر و دعوایی نیستم ، و کلمات و مناجاتهای من دلیل بر هیچ امری نیست ،

عین خط سید باب است

توبه نامه



۵- سید باب در نوشته‌های اولیه خود تصریح به نیابت و تصریح باسم و رسم و نسب حضرت ولی عصر (ع) میکند، و میگوید اینکتاب از جانب حضرت محمد بن الحسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی است، و در این نامه از این دعوی هم اظهار توبه و ندامت میکند، ولی جناب مؤلف میگوید: مقصود مبارک اینستکه من مبشر و باب ظهور اعظم (میرزابهاء) هستم، و من خودم مهدی موعود و صاحب العصر و الزمان هستم.

۶- کسیکه مبشر و خود مهدی موعود و صاحب العصر و الزمان است: آیا عقل و وظیفه او اجازه داده است که چنین نامه‌ای بنویسد: و مردم را بجای هدایت گمراه کند؟ آیا کسیکه وظیفه‌ای جز بشارت دادن ندارد و خود موعود هزار سال است: میتواند بخود اجازه بدهد که هرگونه دعاوی را از خود سلب کند؟ آیا مهدی موعود نمیدانست که این نامه و توبه تأثیری در حال او نداشته و بلکه سوء نتیجه خواهد بخشید؟ آیا مهدی موعودیکه باید حاکم و مسلط و غالب بر حکومتها باشد این اندازه جرأت و شجاعت نداشت که مضطرب و متزلزل نشود؟

نظیر همین مطلب را مؤلف درباره میرزابهاء (ص ۶۸) مینویسد: سؤال پانزدهم - حضرت بهاءالله چند سال بلباس درویشی ملتبس بودند، و بدرویش محمد ملقب؟ جواب - حضرت بهاءالله پس از ورود بعراق از عده‌ای از اصحاب که از اتباع ازل بودند حرکات خودسرانه و عملیات ناشایسته مشاهده فرمودند که باعث کمال حزن و کدورت خاطر مبارک گردید، و چون هنوز موقع اظهار امر علنی هم نرسیده و چند بمیقات ظهور مانده بود، از کثرت آخزان تقریباً یکسال بعد از ورود ببغداد منفرداً بدون زاد و توشه و تدارک سفر مظلوماً و متحسراً بغتةً جمیع

اصحاب را ترک و بکوههای سلیمانیه کردستان عثمانی هجرت فرمودند ، بقسمی که هیچیک از افراد عائله مبارکه هم نه قبلاً و نه پس از هجرت از قصد مبارک مطلع نبودند ، و محلّ مهاجرت را هم نمیدانستند قریب دو سال این هجرت پرحسرت طول کشید ، و در اینمدّت غالباً در غربت و عزلت و گاه در شهر ظاهر میشدند ، و با عرفاء و مشایخ اهل سلوک و طریقت معاشرت میفرمودند ، و بنام درویش محمّد بین آنان معروف شدند ... و بعضی از دوستان بسلیمانیه رفته با تضرّع و الحاح فراوان مراجعت حضرتش را رجا نمودند و مورد قبول واقع گردید ... الخ .

از این جوابیکه مؤلف نوشته است مطالبی استفاده میشود :

۱- معلوم میشود در آنموقع که سالهای بعد از فوت سید باب بود : صبح ازل مقام پیشوایی افراد بابیه را داشته است ، زیرا بقول مؤلف میرزا بهاء اظهار مقام و دعوی علنی نکرده بود ، و شخص دیگری هم بجز صبح ازل پس از درگذشت سید باب مدّعی نیابت و وصایت نبوده است ، در اینصورت این پیشوای صد در صد مسلم و منصوص چگونه یکمرتبه مبعوض و مطرود و ملعون واقع شد ؟ و میرزا بهاء با چه جرأت و جسارتی بخود اجازه مخالفت داد ؟

خوب است مؤلف از این شبهه نیز جواب بگوید !

و بقول ادوارد برون در مقدمه نقطه الکاف (ل ح) : عموم بابیه بلااستثناء او را بدین سمت شناختند و او را واجب الاطاعة و اوامر او را مفروض الامتثال داشتند و متّفقا در تحت کلمه او مجتمع گردیدند .

و در (ل ط) گوید : و در تمام اینمدّت و در هر صورت قدر متیقّن تا سنه ۱۲۷۸ چنانکه از خود نوشتجات بهاءالله استنباط میشود ، بهاءالله اقلّاً بر حسب ظاهر

مطیع و منقاد صبح ازل بوده است ، و با اینکه در این اثناء چند نفر اشخاص متفرقه ادعای مَنْ يُظْهِرُ اللّٰهِي کردند : مع هذا پیروان مذهب جدیدالتاسیس باب همه در تحت لواء صبح ازل مُتَّفِقُ الْكَلِمَةِ و مُتَّحِدُ الْمَقْصِدِ مُجْتَمِعٌ ، و آثار هیچ گونه تفرقه و انقسامی بین ایشان مشهود نبود .

و در (عو) گوید : این تفرقه آخری و حقد و حسد و جنگ و جدالی که از آن ناشی شد ، راستی اینستکه اثر خیلی بدی در ذهن این بنده پدید آورد ، چه من همیشه پیش خود خیال میکنم و از دوستان بهایی خود همیشه پرسیده‌ام که پس نفوذ و قوه تصرف و قاهریتی که بعقیده ایشان اولین علامت کلمة الله و از خصایص لاینفک آن است کجا است ، در صورتیکه در مقابل اینهمه نصوص از قبیل (عَاشِرُوا مَعَ الْاَدْيَانِ بِالرَّوْحِ وَ الرَّيْحَانِ) و (همه بار یک دارید و برگ یک شاخسار) و نحو ذلک ایشان با اعضاء خانواده خودشان با ایندرجه تلخی و عداوت رفتار میکنند .

۲- در صورتیکه میرزا بهاء هنوز دعوی خود را اظهار نکرده بود ، و بقول مؤلف هنوز موقع اظهار نرسیده بود : ناچار از صبح ازل اطاعت میکرد ، و یا اگر اطاعت هم نمیکرد مخالفت او را نمینمود ، در اینصورت برای چه پیروان صبح ازل که در آنروز جمعیت بابیه را تشکیل میدادند مزاحم و معارض میرزا بهاء بودند ؟ آیا اینسخن با فکر و عقل و تاریخ سازش میکند ؟ آیا مطلب باین سادگی است ؟

۳- آیا میرزا بهاء تا آن اندازه در میان پیروان صبح ازل یعنی بابیه مبعوض شده بود که مجبور شد حتی بخانواده خود هم اطلاع نداده و بغتة و بدون زاد و توشه مسافرت کند ؟ آیا میرزا چه عملی را مرتکب شده بود که لازم مینمود این اندازه

مسافرت خود را پنهان کند!

خوب بود مؤلف از این شبهه نیز پاسخ گوید!

حقیقت اینستکه: چون میرزا از وضع دین‌سازی و از خصوصیات استحمار مردم آگاه شده، و پیشرفت و عنوان برادر خود را مشاهده کرد: صلاح در آن دید که مدتی از نظر مردم غیبت کرده، و در میان دراویش و عرفاء که بهترین مکتب و نافعترین مسلک برای تامین نظر میرزا بهاء بود: زندگی کند، تا بتواند بصورت جدید و تجهیزات نو و با آمادگی تمام و با استادی و مهارت کامل قدم بمیدان مبارزه گذاشته، و برادر خود را که یگانه حریف و مزاحم بود از میدان براند.

۴- اگر بقول مؤلف حرکات ناشایست و خودسرانه افراد بابیه موجب تأثر و ناراحتی میرزا شده و در نتیجه مسافرت ایشان را پیش آورد: در اینصورت بعنوان تحسّر و مظلومیت و انفراد و بغتتی بودن چه معنایی دارد؟ خوب بود عائله خود را برداشته و بعنوان ترک و اعراض از افراد بابیه در یکی از شهرهای عثمانی زندگی میکرد. آیا انتخاب سلیمانیه و انس با دراویش و عرفاء و عوض کردن اسم و لباس فقط و فقط برای آن بود که اعمال ناشایست بابیه را مشاهده نکند؟

۵- میرزا خود در ایقان گوید: چون از مصدر امر حکم رجوع صادر گشت ناچار از سلیمانیه مراجعت کردم. ولی مؤلف میگوید: بعضی از دوستان بسلیمانیه رفته و باصرار و الحاح او را مراجعت دادند.

آثار قلم اعلی

محتوی : جواهر الأسرار ، هفت وادی ، چهار وادی ، مثنوی ، قصیده و زُقائیه .
این مجموعه که مشتمل بر پنج رساله میباشد در ۲۷۲ صفحه در سال ۱۲۱ بدیع
بنظارت مؤسسه ملی مطبوعات امری ، بطبع رسیده است . و بطوریکه در فهرست
کتب اینطائفه (ص ج ۲) گفته شد : کتاب هفت وادی و چهار وادی در سال ۱۳۱۲
قمری در بمبئی بطبع رسیده است .

و کتاب جواهر الاسرار در معنی نظیر هفت وادی و مربوط بسیر و سلوک و عرفان
است که در ۸۸ صفحه و بعربی نوشته شده است .

در صفحه ۴۸ گوید : فاعلم بان نُقطة الفرقانِ و نُور السُّبحانِ لَمَّا جَاءَ بِآيَاتِ
مُحَكَّمَاتٍ و بَرَاهِينِ ساطِعَاتٍ مِنَ الْآيَاتِ الَّتِي يَعْجَزُ عَنْهَا كُلُّ مَنْ فِي جَبْرُوتِ
الْمَوْجُودَاتِ أَمَرَ الْكُلَّ عَلَى الْقِيَامِ عَلَى هَذِهِ الصِّرَاطِ الْمُرْتَفِعِ الْمَمْدُودَةِ فِي كُلِّ
مَا جَاءَ بِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ ، و مَنْ أَقَرَّ عَلَيْهِ و اعترفَ بِآيَاتِ الْوَحْدَانِيَّةِ فِي فُؤَادِهِ و جَمَالَ
الْاِزْلِيَّةِ فِي جَمَالِهِ حُكْمَ عَلَيْهِ حُكْمُ الْبَعْثِ و الْحَشْرِ و الْحَيَاةِ و الْجَنَّةِ ، لِأَنَّهُ بَعْدَ
إِيْمَانِهِ بِاللَّهِ و مَظْهَرِ جَمَالِهِ بُعِثَ مِنْ مَرَقَدِ غَفْلَتِهِ و حُشِرَ فِي أَرْضِ فُؤَادِهِ ... ثُمَّ اعْلَمَ
بِأَنَّ هَذِهِ الْجَنَّةَ فِي يَوْمِ اللَّهِ اعْظَمَ مِنْ كُلِّ الْجِنَانِ و الطُّفِّ مِنْ حَقَائِقِ الرِّضْوَانِ ، لِأَنَّ
اللَّهَ تَبَارَكَ و تَعَالَى بَعْدَ الَّذِي خَتَمَ مَقَامَ النُّبُوَّةِ فِي شَأْنِ حَبِيبِهِ و صَفِيِّهِ و خَيْرَتِهِ مِنْ
خَلْقِهِ كَمَا نَزَلَ فِي مَلَكَوتِ الْعِزَّةِ و لَكِنَّهُ رَسُولُ اللَّهِ و خَاتَمُ النَّبِيِّينَ ، و عَدَا الْعِبَادَ بِلِقَائِهِ
يَوْمَ الْقِيَمَةِ ... الخ .

در این جملات مواردی برای توجه و دقت هست :

۱- الَّتِي يَعْجَزُ عَنْهَا كُلُّ مَنْ فِي جَبْرُوتِ الْمَوْجُودَاتِ - آیاتیکه پیغمبر اسلام

آورد جمیع موجودات از آوردن آنها عاجز میشوند . پس خود میرزا بهاء در این کلام اعتراف و تصریح کرده است که آیات قرآن مجید معجز است و کسی نتواند نظیر آنرا بیاورد .

۲- و مَنْ أَقَرَّ عَلَيْهِ وَ اعْتَرَف ... حُكْمَ عَلَيْهِ حُكْمُ الْبَعْث - هر کسیکه اقرار و اعتراف به آیات و احکام پیغمبر اسلام نمود حکم شد درباره او که بمرحله بعث و حشر رسیده و به بهشت وارد شده است . در این جمله هم جناب میرزا بهاء عوالم بعث و حشر و جنت را به نزدیک آورده ، و در همین دنیا حساب آنها را نقداً تصفیه میکند ، و روی این نظر لازمست بعد از رسیدن و داخل شدن ببهشت تکلیفی نباشد ، یعنی چون ایمان و اقرار مسلم شد داخل بهشت میشود و پس از دخول بهشت تکالیف مرتفع گشته و لازمست بازادی و حریت زندگی کند ، و ممکن است از همین لحاظ آزادی و اتحاد و اتفاق و ترک تعصبات در مسلک بهائیت منظور شده است .

۳- اعتراف کرده است که پیغمبر اسلام خاتم النبیین است و بوسیله آنحضرت نبوت ختم شده است (وَلَكِنَّهُ رَسُولُ اللَّهِ وَ خَاتَمُ النَّبِيِّينَ) و چون کلمه (رسول الله) را ذکر کرده است : پس با قید رسالت و با حیات مقام رسالت خاتم انبیاء است ، و در اینصورت مجبور هستیم که نبوت را شامل انبیاء و رسولان هر دو قرار بدهیم ، و اگر نه : مستلزم میشود که غایت که وجود حضرت رسول اکرم است خارج و مغایر سلسله «نبیین» باشد ، نظیر اینکه گفته شود : فلان عالم شخص آخر سلسله خیطاطها است و با او سلسله خیطاطی خاتمه پیدا کرده است .

و اما رساله مثنوی : از صفحه ۱۶۰ شروع و در صفحه ۱۹۲ خاتمه پیدا میکند ، و

جمعاً ۳۱۸ بیت است .

در آخر رساله گوید :

ای صبا از پیش جانان یکزمان
 پس بکویش کی مدینه کرد کار
 یار تو در حبس و زندان مبتلا
 چون حسین اندر زمین کربلا
 و اما قصیده و رقائیه : جمعاً ۱۲۷ بیت است که در خلال سطرها الفاظ مشکله و جملات تفسیر شده است .

و از جمله قصیده این ابیات است :

وَمِنْ ذَرَّتِي شَمْسُ الْمَحِيطِ تَكْوَرُ
 كُلُّ الْغِنَا مِنْ أَهْلِ الْوَرَى ظَهْرُ
 كُلُّ الْعُقُولِ مِنْ جَذْبِ سِرِّي تَوَلَّهَتْ
 كُلُّ الْأُلُوهِ مِنْ رَشْحِ أَمْرِي تَأَلَّهَتْ
 أَرْضُ الرُّوحِ بِالْأَمْرِ بِي قَدَمَشِي
 لِنُورِي نَجْمُ الظُّهُورِ تَجَلَّيْتُ
 وَ عَنِ قَطْرَتِي بَحْرُ الْوُجُودِ تَسْبَّحَتْ
 عِنْدِي كَغَنَّةِ نَمَلٍ أَوْ كَرِنَّةِ نَحْلَةٍ
 كُلُّ النُّفُوسِ عَنِ غِنِّي رُوحِي تَحْيَتْ
 وَ كُلُّ الرُّبُوبِ عَنِ طَفْحِ حُكْمِي تَرَبَّتْ
 وَ عَرْشُ الطُّورِ قَدْ كَانَ مَوْضِعَ وَ طَأْتِي
 لِرُوحِي شَمْسُ السُّرُورِ تَجَلَّتْ

میرزا بهاء این قصیده را از قصیده تائیه ابن فارض یا دیگری اقتباس کرده ، و

بدون توجه بمعانی بصورت شعر درآورده است .

ابن فارض گوید :

وَ إِنِّي وَ إِن كُنْتُ ابْنَ آدَمَ صُورَةٌ
 وَ نَفْسِي عَنِ حَجْرِ التَّحَلِّيِّ بَرَشْدَهَا
 وَ لَا تَحْسِبَنَّ الْأَمْرَ عَنِّي خَارِجًا
 فَلِي فِيهِ مَعْنَى شَاهِدٌ بِأُبُوتِي
 تَخَلَّتْ وَ فِي حَجْرِ التَّجَلِّيِّ تَرَبَّتْ
 فَمَا سَادَ إِلَّا دَاخِلٌ فِي عِبُودَتِي

فِي النِّفْسِ اشْبَاحُ الْوُجُودِ تَنْعَمَتْ وَ بِالرُّوحِ اَرْوَاحُ الشُّهُودِ تَهَنَّتْ
و رُوحِي لِلارِوَاحِ رُوحٌ وَ كَلَّمَا تَرَى حُسْنَ فِي الْكُونِ مِنْ قَبْضِ طَيِّبَتِي

و ممکن است به پیروی از قصیده صبح ازل باشد . چنانکه در قاموس منیع (ج

۲ ص ۲۸۴) گوید : یحیی در مقدمه شرح قصیده (بنام قیام الساعة) گوید : سَأَلَنِي

سِرًّا أَحَدٌ أَنْ أُفَسِّرَ رَشْحاً مِنْ رَشْحَاتِ مَا فَصَّلْتُ فِي تِلْكَ - الْقَصِيدَةِ ... اقْتَرَبْتُ

سَاعَةَ الْأَمْرِ وَالْقِيَامَةَ قَامَتْ ... الخ .

قاموس توقع منیع

- جلد اول در ۵۰۱ صفحه ، تالیف عبدالحمید اشراق خاوری ، و تحت نظر مؤتسه ملی مطبوعات امری در سال ۱۱۸ بدیع مطبوع شده است .
- در این کتاب موضوعات و کلماتی که مشکل است به ترتیب حروف هجاء شرح کرده است ، و بنام اسرار ربانی نامیده است .
- در صفحه « ۴۵۶ » گوید : فرزندی ذکور یا اناث برای آنحضرت « حضرت امام حسن عسکری » سراغ نداریم ، ولی در کتب شیعه اثنی عشری بصرف استناد بقول حلیمه حکیمه فرزند محمد نام برای آنحضرت نوشته‌اند ، و او را غایب میدانند ، و میگویند امام دوازدهم همان فرزندیست که محمد نام داشته است ، و پس از وفات پدرش غیبت کرده در سرداب سامره پنهان و اینک زنده و موجود و در شهر جابلسا که ماوراء کوه قاف است زندگانی میکند ... الخ .
- در این چند سطر برخلاف حقیقت و برخلاف نوشته‌های مورّخین و بلکه برخلاف نوشته‌های سید باب و میرزا بهاء کلماتی دیده میشود
- ۱- فرزندی ذکور یا اناث برای آنحضرت سراغ نداریم .
 - ۲- بصرف استناد بقول حلیمه یا حکیمه فرزندی محمد نام برای او نوشته‌اند .
 - ۳- در سرداب سامره پنهان است .
 - ۴- در شهر جابلسا که ماورای کوه قاف است زندگانی میکند .
- برای توضیح این قسمتها رجوع شود بابواب گذشته این کتاب .
- و در صفحه « ۲۷۹ » از قول عبدالبهاء نقل میکند که : یعنی شوقی افندی توجه نمایند ... و من بعده بکراً بعد بکر یعنی در سلاله او ... الخ .

و در صفحه « ۲۸۰ » گوید : ای احتبای الهی باید ولتی امرالله در زمان حیات خویش من هو بعده را تعیین نماید ... الخ .

و در رساله ایام تسعه (ص ۴۶۶) و « ص ۴۶۸ » نیز در ضمن لوح وصیت این عبارتها را نقل کرده است .

این پیشگویی و دستور بعد از فوت شوقی افندی متأسفانه صورت عمل بخود نگرفته است ، و فعلا هیئتی مرکب از افراد مختلف و عناصر نامعلوم این حزب را اداره میکنند ، و جمله (بکراً بعد بکر یعنی در سلاله او) و جمله « در زمان حیات خویش من هو بعده را تعیین نماید » صورت خارجی و نقشه عملی بخود نگرفت .

مکاتیب عبدالبهاء چهارم

این مجموعه محتوی مکاتیب مختلف عبدالبهاء است ، در تحت نظر مؤسسه ملی مطبوعات امری بسال ۱۲۱ بدیع ، مطبوع شده است ،

اصل کتاب در « ۲۰۲ » صفحه و فهرست در « ۵۱ » صفحه میباشد .

در صفحه « ۳۱ » گوید : اما کتاب بیان بکتاب اقدس منسوخ است و احکامش غیر معمول مگر احکامیکه در کتاب اقدس تکرار بیان و تاکید شده و مادون آن احکام موکده در کتاب اقدس باهل بیان تعلق دارد بما تعلق ندارد ما مکلف باحکام کتاب اقدس هستیم .

در اینجا تصریح میکند که احکام و قوانین و حدود بهائیت منحصر و مخصوص کتاب اقدس است ، و آنچه در آن کتاب « پنجاه و چند صفحه » ذکر نشده است از نظر مسلک بهائیت بی اعتبار بوده ، و بهائیان از آن آزادند .

عجیب اینستکه : میرزا بهاء کتاب بیان و سید باب را مبشر خود معرفی میکند ، و در الواح بعد اقدس « ص ۱۷۷ » گوید : **و لَوْ أَحَدٌ يَنْظُرُ إِلَى كُتُبِكَ الَّتِي سَمَّيْتَهَا بِالْبَيَانِ وَ تَفَكَّرَ فِيهَا نَزَلَ فِيهَا لَيَجِدُ كُلَّ كِتَابٍ مِنْهَا مُبَشِّرًا بِظُهُورِي** « رجوع شود بعنوان بیان مبشر است » ، و اینمعنی مستلزم است که گفته‌های سید باب عنوان مقدمیت داشته باشد ، و روی این نظر میرزا بهاء باید کلمات و احکام او را بطور کلی تایید و امضاء کند ، نه آنکه تمام آنها را حتی قبل از عملی شدن منسوخ نماید .

و در صفحه « ۱۳۵ » گوید : مدتی بود که در آمریکا در محافل و کنائس دور و نزدیک آهنگ خوشی بلند بود یکی نعره یا بهاءالابهی میزد یکی فریاد یا علی الاعلی بلند مینمود در هر شهر ولوله و غلغله و در ارکان عالم امکان اهتزاز و زلزله بود

ایامی چنین در سبیل نور مبین بگذشت ... الخ .

از جناب عبدالبهاء بعید است که دروغ بنویسند ، و بموجب نوشته ایشان که در هر یک از شهرهای آمریکا ولوله و غلغله بود : لازم است اقلأ ده یک مردم آمریکا متمایل بهائیت باشند ، تا بتوانند ولوله و غلغله در محافل و کنائس و شهر راه انداخته و اهتزاز و زلزله ایجاد کنند ، و اگر ، بگوییم که در تمام آمریکا افراد بهایی از چند صد نفر تجاوز نمیکند : البته بسخن و نوشته جناب عبدالبهاء یا بنوشته ما خواهید خندید ، پس خوبست شما خودتان در این باره تحقیق کنید .

قاموس توقيح منيع

جلد دوم

تالیف عبدالحمید اشراق خاوری ، در (۴۳۰) صفحه با مقدمه ، و در سال ۱۱۸ بدیع تحت نظر موشسه ملی مطبوعات امری ، چاپ شده است .

در این جلد از حرف (ش) شروع کرده ، و تا حرف (ی) و سپس کلمات مشکله را ترجمه و توضیح داده است .

در صفحه (۲۸۹) گوید : چون جمال قدم و اسم اعظم در سال ۱۲۷۹ هـ در بغداد و باغ رضوان بدعوت جهری قیام فرمودند و موعود جمیع ملل و ادیان در آن فرخنده زمان ظاهر گشت نسائم غفران بر اهل امکان بوزید و حسابهای گذشته خلق جهان تا آن ساعت پایان یافت و خطایای جمیع بخشیده شد و از آن ساعت ببعده برای خلق جهان دفتر حساب تازه باز شد ... الخ .

آری جمال قدم پس از آنکه دو سال در تکیه و خانقاه سلیمانیه با عرفاء و دراویش بسر برده و بمطالب عرفانی و روش مرشد و دعاوی اقطاب کاملاً آگاه شده ، و کتابهای هفت وادی و چهار وادی و جواهر الاسرار را بطریقه عرفان تالیف کرده ، و با اطراف و اکناف مربوط شده و مخصوصاً مورد توجه دولت انگلیس واقع میشود : در این هنگام نسائم پیشرفت و موفقیت خود را احساس کرده ، و تصمیم میگیرد که از آغاز این مسافرت مقدمات دعوی استقلالی خود را تهیته نماید .

اینستکه از همان ساعت با برادرش صبح ازل حسابشرا جدا کرده ، و یکمرتبه گذشته را فراموش نموده ، و خود را بیسواد صرف و امی نشان میدهد ، و البته از

این روز ببعد احتیاج شدید پیدا میکند بآیه ساختن ، و اینقسمت را نیز بکمک نزدیکانش در ظرف چند سال بتدریج یاد میگیرد .

و در صفحه (۳۱۶) گوید : یکی از مواضع حج اهل بهاء بیت مبارک در بغداد است و دیگری بیت حضرت اعلی در شیراز ، در الواح الهیه راجع بعظمت بیت بغداد بیانات شتی از قلم محیی امم نازل گردیده ... : و قُلْ يَا بَيْتَ اللَّهِ الْأَعْظَمِ اَيْنَ جَمَالُ الْقِدَمِ الَّذِي بِهِ جَعَلَكَ اللَّهُ قِبْلَةَ الْأُمَّمِ ... يَا بَيْتَ اللَّهِ اَيْنَ شَمْسُ الْعِظْمَةِ وَالْإِقْتِدَارِ الَّتِي كَانَتْ مُشْرِقَةً مِنْ أَفُقِكَ ... أَشْهَدُ أَنَّكَ الْمَنْظَرُ الْكَبِيرُ وَالْمَقَرُّ الْإِطْهَرُ وَمِنْكَ مَرَّتْ نَسْمَةُ السُّبْحَانِ عَلَيَّ مَنْ فِي الْإِمْكَانِ ... إِنَّكَ لَمْ تَزَلْ كُنْتَ مَظْهَرَ الْأَسْمَاءِ وَالصِّفَاتِ ... الخ .

خانه بغداد بواسطه سکونت جمال قدم قبله امم گردید ، متأسفانه جمال قدم در آن ایام هنوز بمقام نبوت نرسیده بود ، و بتصریح کلمات گذشته پس از آنکه حکم تبعید ایشان از بغداد صادر شده و در باغ رضوان جا دادند نسائم غفران وزیدن گرفته و حسابهای ملل تصفیه گشت ، و مناسب آن بود که : قبله امم را خانه ایران که محل تولد و وطن اصلی جمال قدم است قرار میداد ، و یا اقلاً عکا که محل سکونت جمال قدم در ایام پیامبری بوده است قبله قرار داده میشد ، و در اینصورت میتوانست بگوید که خانه عکا منظر اکبر و مقر اطهر بوده و نسمات سبحان بسوی مَنْ فِي الْإِمْكَانِ از آنجا مرور میکند .

و بلکه بمناسبت دعوی ربوبیت و الوهیت که در عکا بوده است : بسیار مناسب است که آنجا قبله امم باشد ، در ص ۱۹۷ از کتاب مبین نقل میکند که « مربوط بسرزمین عکا آیاتی نازل است » اِسْمَعِ نِدَائِي مَرَّةً أُخْرَى مِنْ شَطْرِ اِسْمِي الْاِبْهِي فِي

البُقْعَةُ الْبَيْضَاءُ مِنَ السِّدْرَةِ الْحَمْرَاءِ إِنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا الْمُهِمُّ الْقَيُّومُ ... الخ .

و در صفحه (۳۲۳) گوید : جمال قدم میفرماید اگر حضرت رسول (ص) امروز در عالم بودند و بلقاي مظهر ذوالجلال (میرزابهاء) مشرف میشدند بجای ما عرفناک همانا لسان بقَد عرفناک میگشودند زیرا عرفان ذات غیب جز بعرفان مظهر کلی ممتنع و محال بوده و هست ...

و اگر ابراهیم خلیل امروز در عالم بود و بشرف لقای مظهر ذوالجلال فایز میشد بجای طلب اطمینان زبان به قد اطمئن قلبی میگشود ...، و نیز حضرت موسی عرض کرد رَبِّ اَرِنِي اَنْظُرُ اليك ... اگر حضرت موسی امروز در جهان بود ... الخ .
جناب میرزا در اینقسمت مطالبی بیان فرموده‌اند که نه تنها برخلاف تمام شرایع و ادیان گذشته است ، بلکه مخالف عقل و برهان و فلسفه میباشد .

۱- میرزابهاء هنوز از معارف الهی و حقایق عالم اسماء و صفات مطلع نیست ، تا برسد بآنکه خود مظهر پروردگار متعال آنهم مظهر کامل باشد .

۲- اطلاع و عرفان ذات غیب ممتنع است ، و اینمعنی مخصوص خداوند متعال نیست ، بلکه عرفان حقیقت و ذات تمام اشیاء ممتنع است ، و اما اجناس و فصولیکه ذکر میشود : یک معانی اعتباریه‌ای است که از آثار و خواص و صفات اشیاء ملحوظ و اعتبار میگردد ، مانند جسمیت و نمو و حیات و نطق و جمود و امثال آنها که همه معانی اعتباریه و خارج از حقیقت ذات است .

۳- اینمعنی مورد مسلم است که ذات غیب قابل معرفت نیست ، و سخن در مقام معرفت اسماء و صفات الهیه است که عرفان کامل و احاطه تمام باین مرتبه نیز از قدرت و عهده بشر بیرون است ، و در اینجا است که پیغمبر گرامی اسلام

فرموده است : ما عرفناک حقّ معرفتک .

۴- میرزا بهاء نفهمیده است که مقام اسماء و صفات بالاتر از مقام تجلی و مظهریت در خارج است ، و عبارت دیگر : مظهر در مرتبه بعد از مقام صفات و اسماء یعنی ظهور صفات و اسماء است در خارج ، و با عرفان مظهر معرفت اسماء و صفات پیدا نشود ،

۵- حقیقت عرفان عبارت از تجلی در قلب است ، باینمعنی که اگر خداوند متعال اراده فرماید حقیقت اسم یا صفتی را به بنده‌ای بفهماند : ناچار باید آن اسم و یا صفت در قلب آن بنده جلوه نماید ، و چون صورتیکه در آینه جلوه میکند حقیقت آن معنی در آینه دل جلوه و ظهور پیدا کند ، و البته اینمعنی غیر از تصوّر و خیال و تعقل است که در علوم رسمی و در اشخاص عمومی و معمولی از جانب آنان صورت میگیرد ، و جناب میرزا هنوز حقیقت عرفانرا نفهمیده و تصوّر کرده است که با دیدن و ملاقات مظهر ، عرفان بحقیقت مظهر پیدا میشود .

۶- از همین چند مطلبی که گفته شد : سستی و موهوم بودن جملات دیگر میرزا بهاء معلوم و روشن میشود .

رساله ایام تسعه

تالیف عبدالحمید اشراق خاوری از مبلغین بهائیه ، در ۵۸۰ صفحه ، و در سال ۱۲۱ بدیع ، و باجازه مؤسسه ملی مطبوعات امری ، در مرتبه سوم نشر شده است . این رساله در الواح و وقایع مربوط به نه روز وفیات و موالید است .

در صفحه (۳۷۱) در لوح مریم میگوید : و هرچه واقع شود بآن راضی و شاکریم ، وقتی این سر بر سر سنان بود ، و وقتی در دست شمر ، وقتی در نارم انداختند ، و وقتی در هوایم معلق آویختند ... الخ ،

در اینجا خدای لم یلد و لم یولد و ذات الله که میرزا بهاء است بجای آنکه تحویل و تولد و تغییری نپذیرد : بصورت‌های گوناگون و در بدنهای مختلف و حالات متفاوت درآمده ، و معتقد بتناسخ میشود ، و معلوم میشود جناب میرزا بهاء همان حضرت ابراهیم است و سپس بصورت حضرت سیدالشهداء و بعد بصورت سید باب درآمده است .

باز در صفحه (۲۸۲) از لوح ایوب میگوید : و كانوا ان یزوروه فی کلّ یوم و یلعنوا الذینهم ظلموا علیه و كانوا ان یقرءوا فی کلّ صباح مائة مرّة اللهم العن اول ظالم ظلم حقّ محمد و آل محمد فلما بعث الحسین فی ارض القدس ظلموه و قتلوه و فعلوا به مالا فعلوا بأحد من قبل ... الخ ،

در اینجا تصریح کرده است که میرزا بهاء همان حضرت سیدالشهداء است . و در چند جمله قبل از این میگوید : أما نزلنا من قبل یوم یأتی الله فی ظلل من الغمام فإذا جاء فی غمام الامر علی هیکل علیّ بالحقّ اعرضتم ... الخ ، و در اینجا سید باب را مصداق جمله (یأتی الله) گرفته ، و در عین حال

میخواهد او را برجعت علی بن ابیطالب تطبیق بدهد .

و آیه شریفه (هل ينظرون إلا أن يأتيهم الله في ظلل من الغمام) را بصورت (يوم يأتي الله في ظلل) تحریف کرده است .

و در صفحه « ۵۶ » در ضمن لوح مربوط بلبله تولد میرزا بهاء میگوید :
 فاستبشروا يا اصحابَ الرحمن فيها غُفرُ كلِّ العِصيانِ مِن اهلِ الإمكانِ و هذه
 بشارةٌ عَلَى كلِّ من خُلِقَ في سرائِرِ الإمكانِ - مژده باد شما را ای اصحاب رحمن که
 در این شب بخشیده شد همه گناهها از ممکنات و این بشارتست بر همه
 موجودات جهان .

پس بموجب این کلام مبارک در شب تولد جناب میرزا معاصی و خطاهای
 جمیع موجودات و ممکنات بخشیده شد ،

و در صفحه « ۶۵ » گوید : و با وجود اینکه جمیع میدانند که در هیچ مدرسه
 داخل نشده و نزد هیچ معلمی تعلیم نگرفته کُلّ شهادت میدهند که در علم و فضل
 و کمال بیمثل و نظیرند مثلا در طهران هر مسئله مشکلی که مذاکره میشد جمیع
 حیران بودند جمال مبارک حلّ می فرمودند ... الخ ،

خوب بود جمال مبارک بجای اینکه مشکلات لاینحلّ را حلّ کند : نوشته‌های
 خود را با موازین ادبی و علمی تطبیق داده ، و هزاران اشتباهات لفظی و معنوی در
 کلمات او دیده نمیشد . و یا اقلّا در میان نوشته‌های او که بقول خودشان چند
 صندوق بود از این تحقیقات علمی و حلّ مشکلات درج میشد ،

آری برای اینکه از تحقیق و دقت فکری میرزا آگاه باشید : خوب است نظر او را
 در قسمت‌های توحید و احکام و آداب از همین کتاب بررسی کنید .

خطابات عبدالبهاء

فی اوربا و امریکا

جزو اول مربوط بسفر اول عبدالبهاء است ، چاپ اول ، در مصر سنه ۱۳۴۰ هجری مطبوع شده است . در ظهر اول کتاب خط و امضای عبدالبهاء و خط و امضای جمع کننده خطابه‌ها محمود زرقانی دیده میشود ، و جمعاً در ۲۸۸ صفحه میباشد .

در صفحه « ۸۲ » در نطق پاریس گوید : حضرت محمد علیه السلام چون مبعوث شد اول اعتراض که باقربای خویش کرد گفت چرا بانجیل و تورات مؤمن نشدید و این بموجب نص قرآن است ... و بنص قرآن میفرماید تورات و انجیل کتاب خدا است .

جناب عبدالبهاء برای اینکه در پاریس افراد مسیحی را بسوی خود جلب کند : انجیل و توراتهای موجود را از کتب آسمانی و الهی دانسته است ، و یا اینکه در مدت عمر خود توجه پیدا نکرده است که این توراتها و انجیلها که در دسترس مردم قرار گرفته و بزبانهای تمام ملل ترجمه شده است کتابهای تاریخی بیش نیست ، و اینمعنی برای کسانیکه از مضامین و فصول این کتابها اطلاع دارند چون آفتاب روشن است ، و هریک از توراتها بدست یکی از اتباع حضرت موسی « ع » و سالها بعد از درگذشت آنحضرت تألیف و تنظیم شده است ، و همچنین کتابهای انجیل که وضع تألیف و خصوصیات مؤلف آنها روشنتر از تورات میباشد :

و اما اینکه قرآن مجید این کتابها را « که بدعوی بی‌اساس کلیمیها و مسیحیها

تورات و انجیل معرفی شده است « بعنوان تورات و انجیل شناخته و آنها را از کتب آسمانی معرفی کرده است : از هر جهت بی‌اساس و دروغ صرف است .

و در صفحه « ۱۷۶ » گوید : دین ابداً در امور سیاسی علاقه و مدخلی ندارد زیرا دین تعلق با روح و وجدان دارد و سیاست تعلق بجهت جسم لهذا رؤسای ادیان نباید در امور سیاسی مداخله نمایند ... الخ .

در اینجا هم جناب عبدالبهاء خواسته است پرده بروی فعالیت‌های سیاسی خود بکشد ، اگر رؤسای ادیان وظیفه دارند که در امور سیاسی مداخله نکنند : پس چگونه یگانه هدف مسلک بهائیت که بدعوی آقایان از ادیان است حصول وحدت و ترک تعصبات دینی و وطنی و سیاسی و اقتصادی است ؟ آیا اینمعنی خود از رؤس مسائل سیاسی نیست ؟ آیا اینمطلب با تمام سیاستهای دول بزرگ تماس پیدا نمیکند ؟ و آیا تنظیم قانون و تشکیل جمعیت امر سیاسی نیست ؟ و آیا جناب عبدالبهاء در اثر روحانیت و تربیت دینی منصب مخصوص « نشان عضویت » را از طرف دولت انگلستان اخذ کرده است ؟

و در صفحه « ۱۰۷ » گوید : اگر چنانچه مخالف شریعت الله نبود دست قاتل خویشرا میبوسیدم و از مال خود او را ارث میدادم ... الخ .

پس بعقیده جناب عبدالبهاء لازمست دست قاتل را بوسیده و او را با ورثه سهیم و شریک قرار داد ، و علمای حقوق در اینمورد بررسی کنند .

خطابات عبدالبهاء

در اروپا و آمریکا . قسمت دوم

این کتاب هم مانند قسمت اول محتوی خطابه‌ها و بیانیته‌های عبدالبهاء در سالهای « ۱۳۲۹-۱۳۳۱ » در مسافرت اروپا و آمریکا است ، و از این لحاظ همه این بیانات در پیرامون موضوع وحدت طبقات انسان و ترک تعصبات و اختلافات و ایجاد لسان و لغت واحد دور میزند .

این کتاب در « ۳۱۰ » صفحه بقطع وزیری و با حروف سربی چاپ شده است ، و در آخر مینویسد : شهرالجمال ۹۹ - م - ۲۸۴ - ط

در صفحه (۲۱۶) گوید : تعصب دینی تعصب مذهبی تعصب وطنی و تعصب سیاسی هادم بنیان انسانی است ، اولادین یکی است زیرا ادیان الهی حقیقت است ... جمیع انبیاء خادم حقیقت بودند ... پس تعصب باطل است ... الخ .

اگر در مسلک بهائیت این اصل منظور شده است : خوب بود میرزا بهاء در مقابل ادیان و مسلکهای دیگر شعبه تازه و مسلک جدیدی اختراع نمیکرد ، و لازم بود عبدالبهاء و مبلغین دیگر مردم را بسوی این مسلک دعوت نکرده ، و بجای اینکه در طرح اختلاف کوشش کنند اختلاف جدیدی ایجاد نمیکردند .

و در صفحه (۱۴۶) گوید : حضرت بهاءالله از افق ایران ظاهر شد و در عالم افکار حرکتی شدید انداخت ایرانیان احساسات ربانیه یافتند و بحکمت الهی پی بردند بکلی افکار و اطوارشان و افعالشان تغییر یافت ... الخ .

اگر کسی حقیقت و صدق اینکلام را بخواهد لازمست از نزدیک با افراد ایرانی

تماس گرفته و به‌بیند ایرانیان درباره میرزا بهاء چه می‌گویند ، و باز افرادی را که در گوشه و کنار فریب اینگونه دعویهای پوچ را خورده‌اند پیدا کرده و از احوال و اوضاع و عقائد و اعمال و اخلاق آنها تحقیق و بررسی کرده و خوب بفهمد که تأثیر تبلیغات شوم بهائیت چیست ! و آیا از روحانیت و حقیقت و صدق و صفا و حکمت اثری میشود در وجود آنان دید .

بیاری خداوند متعال در اینجا جلد سوم « محاکمه و بررسی باب و بهاء » پایان می‌پذیرد ، و بطوریکه وعده داده بودیم : عقائد و احکام و آداب و تاریخ این فرقه را از نوشته‌ها و تالیفات خود آنان بدون کوچکترین تصرف و تغییری نقل کرده ، و با نهایت بیطرفی و حفظ ادب در اطراف آنها سخن گفته ، و تا آنجاییکه شواهد قطعی و برهان عقلی اجازه میداد مطلب را روشن کرده‌ایم .

و از خوانندگان محترم تقاضا میکنیم : اگر بجهت ضعف و نقطه موهونی در این کتاب برخورد کردند ، مؤلف را آگاه سازند .

نظر ما فقط و فقط خدمت بعالم حقیقت و هدایت افراد گمشده و بشبهه افتاده است . و امیدواریم که پروردگار متعال اینخدمت بسیار کوچک را از این بنده ضعیف سراپا تقصیر بلطف و کرم خویش منظور نظر و قبول فرماید .

در اواخر چاپ کتاب یکی از تالیفات بهائیه بدست ما آمده ، و خصوصیات آنرا یادآوری میکنیم .

قرن بدیع

قسمت سوم ، دوره عبدالبهاء ، از سال ۱۳۰۹ تا ۱۳۴۰ - ه ، اثر کلک شوقی افندی ، در ۳۵۶ صفحه ، تحت نظر موشسه ملی مطبوعات امری بسال ۱۲۲ بدیع ، مطبوع شده است .

در صفحه (۳۳) گوید : این ناقص پیمان و ناکث عهد حضرت رحمان (میرزا محمدعلی غصن اکبر) بمخالفت عظیم برخاست و در بین اقوام و اقارب حضرت بهاءالله رخنه عمیق ایجاد نمود ، و جمع کثیری از اغصان و اوراق و افنان و اصهار و منتسبین را از سدره الهیته منفصل ساخت .

و در صفحه « ۳۷ » گوید : تا بتدریج قسمت اعظم از منتسبین شجره الهیته و جمع کثیری از نزدیکان و طائفین حول را بدور خود گرد آورد و بر مخالفت مرکز پیمان هم عهد و پیمان نمود از جمله دو حرم حضرت بهاءالله و دو غصن از اغصان میرزا ضیاءالله متردد و میرزا بدیعالله خائن مع خواهر و ناخواهری آنها و همچنین شوهران این دو یعنی سید علی دنی از افنان و مجدالدین خبیث فرزند جناب کلیم و اخت و اخوان مجدالدین کلاً بخصم خصیم پیوستند ، حتی میرزا آقا جان کاتب وحی نیز که مدت چهل سنه بخدمت امر مالک بریه مشغول و محمدجواد قزوینی که از ایام ادرنه بتحریر و استنساخ الواح کثیره منزله از قلم اعلی مألوف با جمیع خاندانش در حلقه ناقضین میثاق در

عجیب اینستکه این اختلاف شدید در میان دو برادر « غصن اعظم و غصن اکبر » که هر دو در کتاب اقدس از جانب خدای بهائیان میرزا بهاء مورد تکریم و منصوص به نیابت بودند : واقع شده است .

و ضمناً معلوم میشود که : میرزا محمدعلی در میان افراد منتسبین و اطرافیان و نزدیکان طرفدار بیشتری داشته است ، و یا سخنهای او مؤثرتر و درستتر از حرفهای عبدالبهاء بوده است ، و اگر نه اکثر و قسمت اعظم منتسبین و اطرافیان بدور او جمع نمیشدند .

و در صفحه « ۲۹۹ » گوید : پس از اختتام جنگ و اطفاء نایره حرب و قتال اولیاء حکومت انگلستان از خدمات گرانبهائیکه حضرت عبدالبهاء در آن ایام مظلوم نسبت بساکنین ارض اقدس و تخفیف مصائب و آلام مردم آن سرزمین مبذول فرموده بودند در مقام تقدیر برآمدند و مراتب احترام و تکریم خویش را با تقدیم لقب « نایت هود » و اهداء نشان مخصوص از طرف دولت مذکور حضور مبارک ابراز داشتند ، و این امر با تشریف و تجلیل وفیر در محلّ اقامت حاکم انگلیز در حیفا برگزار گردید .

و در صفحه « ۳۲۱ » گوید : وزیر مستعمرات حکومت اعلیحضرت پادشاه انگلستان مستر وینستون چرچیل بمجرد انتشار این خبر « فوت عبدالبهاء » پیامی تلگرافی بمندوب سامی فلسطین سر هربرت ساموئل صادر و از معظم له تقاضا نمود مراتب همدردی و تسلیت حکومت اعلیحضرت پادشاه انگلستان را بجامعه بهائی ابلاغ نماید .

آری خدمات گرانبهائیکه از طرف عبدالبهاء صورت گرفته و موجب اهداء نشان

مخصوص گردیده است : قطعاً لازمست در راه انگلستان و بنفع آنها باشد ، تا مستحق چنین تکریم و احترامی گردد .

و در صفحه (۳۲۶) گوید : در مقدمه این تشییع پر هیمنه و جلال دسته پلیس شهری قرار داشت که بمنزله گارد احترام محسوب میگردید ، در عقب آنها کشفات از مسلمین و نصاری با پرچمهای افراشته در حرکت بودند ، از آن پس هیئتی از مرثیه خوانان که تلاوت آیات قرآن کریم مینمودند ، و بعد از آن زعمای ملت اسلام که در رأس آن مفتی حیفاً قرار داشت .

معلوم میشود که : عبدالبهاء در مقابل مسلمین خود را از افراد مسلمان و از معتقدین بآیین مقدس اسلام معرفی کرده ، و با مسلمین مانوس و مربوط بود ، و از طرف دیگر با نمایندگان انگلستان هم کاملاً مربوط و آشنا بوده و در راه آنها خدمات شایانی انجام میداده است .

و اگر عبدالبهاء عقائد باطنی خود را اظهار میکرد ، و مسلمین متوجه میشدند که او دین اسلام و قرآن مجید و احکام و قوانین اسلام را منسوخ دانسته و دعوی دین و کتاب و احکام تازه ای است : هرگز کوچکترین تماس و ارتباطی با او نگرفته و کمترین تجلیل و احترامی از او بجا نمیآوردند .

اینستکه عبدالبهاء نه تنها کتابها و نوشته های خودشانرا از دیگران مخفی میداشت : بلکه تظاهر باسلام کرده و در مجالس و مساجد و مجامع مسلمین حاضر میشده است . در صفحه (۳۱۸) گوید : در آخرین جمعه توقف مبارکش در جهان ناسوت با وجود خستگی و ضعف فراوان جهت ادای صلوة ظهر در جامع مدینه حضور بهم رسانید .

صفحه	عنوان
۱۱	توحید
۸۵ ، ۲۱ ، ۱۳	الوهیت بهاء
۲۴۳ ، ۱۴	الوهیت باب
۱۳۴ ، ۱۶	الوهیت صبح ازل
۶۱ ، ۳۶ ، ۲۵	معجزه باب
۲۴۹ ، ۲۴۲ ، ۲۹	آیات عجیب باب
۳۱	عذر بدتر از گناه
۴۰	اعتراض بمعجزه
۴۶	حقیقت نبوت
۲۹۱ ، ۵۰	خاتمیت
۲۹۱ ، ۲۶۱	پیغمبر اسلام
۵۹	اطلاعات علمی باب
۲۸۳	توبه نامه باب
۶۳	علوم غریبه باب
۳۰۳ ، ۶۴	امی بودن بهاء
۲۸۹ ، ۶۹	بهاء و سلیمانیه
۱۵۵ ، ۷۲	محو کتابها و علوم
۱۲۵ ، ۷۵	قائم بودن باب
۱۲۷ ، ۸۲	صفات قائم

عنوان	صفحه
بهاء و عصمت کبری	۸۹
تحریف علائم ظهور	۲۸۰ ، ۲۷۶ ، ۲۴۴ ، ۱۰۴ ، ۹۸ ، ۹۳
دعویهای قدّوس	۹۶
دعویهای بشرویی	۱۰۰
باب و مستغاث	۲۶۶ ، ۱۰۸
امام دوازدهم	۲۷۴ ، ۱۲۲ ، ۱۱۳
مدعی‌های باطل	۱۳۰
حالات صبح ازل	۲۸۸ ، ۱۳۲
حالات قُرّة‌العین	۱۴۱
وحدت و اختلاف	۱۴۴
باب و اصفهان	۱۴۸
باب و سید رشتی	۱۵۲
باب و حروف حتی	۱۵۸
ملا محمدعلی زنجانی	۱۶۲
مَنْ يُظْهِرَهُ اللَّهُ	۲۶۴
بیان مبشر بهاء شد	۱۶۴
ارتباط با اجانب	۳۰۹ ، ۱۶۸
تظاهرات مختلف بهاء	۱۷۷
تظاهر باسلام	۳۱۰ ، ۱۷۸

صفحه	عنوان
۳۰۹ ، ۱۸۵	اختلافات شدید داخلی
۲۵۶ ، ۱۹۰ ، ۱۷۸	عبدالبهاء
۱۹۱	مدت آیین بهاء
۲۹۹ ، ۲۸۱	خانه بغداد
۲۱۹	لقاء الله چیست
۲۱۳ ، ۸۶	قیامت
امور اجتماعی	
۱۹۴	تحری حقیقت
۱۹۶	تطبيق دین و عقل
۱۹۷	احکام و بیت‌العدل
۲۰۰	ترک تعصب
۲۰۳	صلح عمومی
۲۵۸ ، ۲۴۶ ، ۲۰۵	اتفاق عباد
۲۰۶	دین برای اتحاد
۲۰۸	مساوات مرد و زن
۲۰۹	در پیرامون حجاب
احکام فقهی	
۲۲۳	نظافت و طهارت
۲۲۵	مطهرات چند است

صفحه	عنوان
۲۲۸	کیفیت وضوء
۲۲۹	شرائط روزه
۲۳۰	حکم رباء
۲۳۲	حرمت کسب در ایام تسعه
۲۳۳	شرائط ازدواج
۲۳۴	جواز استمناء
۲۳۶	اقتران بغیر زوج
۲۳۸	بحثی از اطعمه
کتابهای بابیه و بهائیه	
۲۴۲	دلائل سبعة
۲۴۶	مکاتیب سوم
۲۴۹	پنج شان
۲۵۶	کواکب درّیه دوم
۲۵۸	اصول تدریس دروس اخلاقی
۲۶۰	مختصری از دستورات بیان
۲۶۱	اشراقات
۲۶۸	تاریخ و عقائد
۲۷۲	امر و خلق
۲۷۸	ادعیه حضرت محبوب

صفحه	عنوان
۲۷۹	قرن بدیع
۲۸۳	جواب پاره شبهات
۲۹۰	آثار قلم اعلیٰ
۲۹۴	قاموس توقیع منیع
۲۹۶	مکاتیب چهارم
۲۹۸	قاموس توقیع دوم
۳۰۲	رساله ایام تسعه
۳۰۴	خطابات عبدالبهاء
۳۰۶	خطابات دوم
۳۰۸	قرن بدیع سوم